

شماره ۲

پرسه

892 3



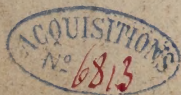
خداوند امانت نصاب حالات انتساب سعادت اکتساب یکانه
خانندان خانی و فرزندان و دومان قاضی گزیده نسل انجانی زین اروع
چکیز خانی صداقت پیشه و نیک اندیشه قریب خانی دولت گراخان
دام رشتن و توفیق و استقامت فی رضی الحق طریقہ سلام سلامت
و بیایم محبت فتیله سبطانی ایل سوار از اولاد قد نصکمه جلوه کاه صوز
یک اولاد و ذهن دراک و طبع سیم الا دراک خانی در مرکز و مهور
مرموز و محرر اولاد سم



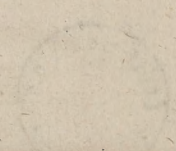
کتاب نواذرا الامثال و ضروب امثال

دخی دیر لری

عبدالحی

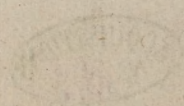


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين



كتاب التفسير في تفسير القرآن

تأليف الشيخ محمد باقر



صلى الله عليه وسلم

٢٦

1

ما اودع الله من القدر
عصم من ارحمهم
عزما العبد



لبيك يا خير
العباد

اليوم ملك
٢٤١٤ هـ



١٤٢٢ هـ

در حمد و شکر بر آن خالق لیل و نهار که از عالم غیب به عالم من مشهور است
ظاهر از این میکند الهام خدا با این میراث و سیاه در وصف تو
چه گوید که عاشقان تو کفایت باشند **میت** سخن در وصف تو بر عین
است **نکته** در انانی هر انانی **نقصین** در شب نره چون دهم
جایز **سم** هم کن چراغ ایمازا **عاقبت** بکشد جویند از بند
بند بند مرا بخود پیوند **محرم** را در نظامی ده **ساعت**
شراب جامی ده **اب** ده سخن زبان مرا **تاب** ده که هر
کلام مرا **ماروم** در فشان بجز کلام **سوی** لغت بنی علیه سلام
از خنده در ره خدا **طلعه** **منطق** جز محمد عربی
تشریح و عزت بخش مال بکسی بر اشراف واری سیاه موسی و الدلیل
اودا بچی ایچ که محمد مصطفی علیه الصلوات از کلام و نور الحیات
انام **یار** رسول خدا این ضعیف و کدابر توجه کونه لغت شبانه

گوید که خدای نژده هزار عالم در شان معلای تو لولاک لولاک
 گفته است **بیت** ای برخ ماه خطه لولاک • وی بقصد
 سر و کلاشن افلاک • ما ان مدحت محمد ابقالنی • لکن
 مدحت مقالنی محمد **نثر** و صد هزاران در و در اصحاب محمود
 تو باد که هر یکی بخوم بدهی و مصباح و جی اندک با الفاظ در بار
 در حق ایشان لایق و سزاوار فرمود که اصحابی که بنجوم ما بینم
 افتد بنم ایند بنم علی الخصوص صد هزاران هزار رحمت بر شما
 بار تو در مقام نیاز هر یکی شاه جبار باش از رضوان احدی
بیت اول ز خدا و از نبی میگویم دوم ز ابو بکر و ثقی میگویم
 تا گور شود منقار از چشمان از عمر و عثمان و عیسی میگویم
و بعد ناگاه بر خاطر فاتر این کینه ناشکند را عیسی میرک محمد
 نقشبند که از چاروب کش از روضه مشک بوهر عین شمیم
 خواجده خواجها و سر خلقه اولیا و مرد راه خدا و بلا کردان
 سرقت و بچار آورنده اند که سکان کرکین این درگاه
 بهتر از شبان عالم است خطور کرد که از ضرب امثال
 عجم کتابی سازم که ازین بچاره باد کار مرماند و باشد که کرک
 شایه **بیت** چه کارم ازین که بر روزگار گذارد باغ از جنت

خواجده بهاء الدین نقشبند دلی
 ام پوشیده نموده

نثر اگر چه این کار حد این قلیل البضاعه نیست اما بر مقتضای مالایه
 کلمه لا یرک کلمه انام را اقدام نمودم و از کربان و نظر کشته ده گانه
 مفرغ و الناس آنست که این بنده محتاج را بدعا خیر یادگست
 پس بسیار کوشش از چندین دیوانه و قصاب و دریاجات
 فضلا متقدمین و شعرا و متاخرین چنانکه گفته اند **میت**
 پیش و پس بار که کبریا پس شعرا آمد و پیش و پس
نثر مثل مولانا فردوسی طوسی و مولانا انور و مولانا جامی مولانا
 طامانی و استادان کینه مخلص بدشتان و شیخ نظامی و نظام
 اسیر آباد و محمد عصار و خواجہ حافظ شیرازی و داود الدین
 کرمانی و داود الدین اصفهانی و سلسله ساجی و منلا عادی و
 و منلا حامد و فقیه و فرید احوال و مولانا شیخ تائب و روبر و همدان
 کاتبی و مولانا طوسی و مولانا امیر و محسن کانی و مولانا وحشی
 یزد و مولانا اصفی و مولانا عیبه و شیخ فاضل هند و غزالی
 مشهور دولی و دشت بیاضی و مولانا کمال اصفهانی و شیخ کمال
 جعفر و خند و دهلور و حسن دهلور و مجتهد چپ نویسنده و شیخ
 و رباضی نیم قند و سیفی بخار و مشفق بخار و عبید زاکانی
 و میر و دیوانه و مولانا ملالی و صاحب نوارج بنور شرف برادر

و مولانا صلح و مولانا اذنی صلح و مولانا شانی و بابا فغانی و بابا سواد
 و مولانا بسلی و امثال اینها چند دیگر دیده شده و از هر یکی گفته
 و منشی که بمقتضای محفل ایراد کرده می شود چنانکه شاء که گفت
مصراع هر سخن گفته و هر گفته مکافه دارد **نثر** ویه انت که سخن
 مطول نشود که زیر این مجموعه کمال آن ندارد و بر مقتضای آن
 خبر الکلام ماقبل و دل **بیت** میرک اف نه در و تو مطول سخن
ملول گفتار ز حد رفت مکن زین الطول **نثر** و پوشیده نماند که
 فضلا که در بالا ذکر کرده بودیم از دیوان هر یکی و از قصیده
 و رباعیات و مفرقات و میان بیت و مطلع و مقطع و در هر
 شاه بینی که از ضرب امثال عجم در و منیع منزوی بود که موقوف
 بمساع و از زبان عجم موقوف بشنیدن بود و درین مجموعه بیکی که
 نشان از خجسته زبان میدهد آوردم و از روی دوشنبه کانه
 او برده بسراغ اذختم و یوده زرتیب و راغدا ختم و هر مثل
 و کثایه را ایک بیت استنهاد و استلال کردم و امثال
 و کثایات را بر اسلوب و وف تخی ساختم اول باب الالف
 المفتوحة ثانی باب الالف المکسورة ثالث باب الالف المضمومة
 ثانی بن هر مثل مطلوب و هر کثایه در عریب بر جوینده آسان

شود و در تفسیر مضار هر مثل عیبه و نوضیح کردم و این مجموعه را
 از برای یاران جانی و دوستان و وجهای که شب و روز در میان
 من بنده و این انفعال و بنود کردم و از خواص تفریح آفت که
 اگر نظر منصف ایشان برین شبهه بیند که بر من بر بسته شده افتد
 معذرت فرمایند و عیش و ابتلا عفو بیوشانند و باصل حسن اقدام
 نمایند و نامش را نواز الایمال فنادم **بیت** توفیق رفیق راه
 ماکن **۶** بار از خود را جدا کن **باب الف المفتوحه النابی**
 بومثل بدل بین الاعجام شول زمانه کنایه اولی که زبان
 ترکیبده بر کسبه موفقتن ذره و شمه خبر دار او لمسید احمق
 و درین اولوب گفته و یه بله بومفوله کسبه به طراف عجم فلان کس
 انامیت دیو کنایه ایدر رفته کم مطلع کلامه مولانا امینت
 بومیته ابراد او نمشد که لک مثل سالف الذکر و حرفه هر دو
بیت سخن در وصف نوح و عیسی نخبه در انای هر انای
اقصاب بنیم کشن بوه که از امثال مذرا قصاب بنیم کشن
 گفته دیر اکم بنش کوفی طلوع ابر که بعض عیسان اول کشن
 حواتنه مشفق اولم دیو الدانوب طه کر لظرف عجم اول کشن
 اقصاب بنیم کشن بوه که از دیر لایع بنیم اوله روب بوه اریجی

ویکه که غالب زبان ترکیده بود مقوله کوتشه بوزاغی طوکدران
 و بر لرغینه کم منصور قره بوغایک بو قطعه سندنه که افضل کتشف
 عبد الوهاب طوبی بچونده و بکشه مثل مذکور فنی ظا هر دور
قطعه قاجنابر سه بینانی خون شان مجوز مکر سینه
 گفته آفتاب شرع منم آفتابی ولی یتیم کشی **آفتاب**
روی و سایه روی بود الر شول زمانده ضرب اولنور که
 زبان ترکیده بر بیر که کنشه قرشو اولوب بی واسطه حارت
 شمس الی اصابت ایته ایدر ظرفای عجم اول بیره آفتاب
 روی دیر رجه رباع که کنشه قرشو اوله اوزوی طنوره
 اولور و بچک برده اعجام مدح بوزندنه انکور باغ آفتاب
 رویت دیو ضرب ایدر که لک لک سایه روی ادا آفتاب
 رویت ضد بر که کولکه لک کولیکه قرشو در و بچک برده
 اعجام فلان جاسایه دور است و بر لرغینه کم افصح الشواملا
 سلمان سادجینک بو بیتنه ذکر اولنان آفتاب روی
 ادا فتم اولنور **بیت** بر سایه سواد سر زلف خویش کیر
 مارا که سوختیم درین آفتاب روی **آب من از فلان کس**
ک بو مثل بی بدل شول زمانده کنایه ایدر که زبان ترکیده

آفتاب بکل اندودن جبری که در غایت
 سهرت باشد خورشیدش گردن
 و پنهان و مشتق نظامی
 نتوان برخلاف او بودن
 آفتابی بکل براندودن

فلان کس نه مرادم حاصل اولد و مني مراده و اصل ايلبر
و بچک برده بشار عجم آب من از فلان کس کشاو و بوضرب
ايلبر لرو و در آب مطلق مراد متعاسنه لکلو است و شرا مولانا
ظهير نيک بور يا عيسه نه که شکايت روزگار داده و بشار مثل
سالف الذکر قتيه ظاهر و باهر در **قطعه** هزار و اتم کوه شتر شان کردم
که مسج کس شيبه در کنار زنتها و هزار بيت بفقهم که آب از بچکيد
که جز زوده و گرام از کس کشاو **از من در کذران و از فلان**
کس نیز در کذران امثالند شول زمانه ضرب اولد و نه که
زبان ترکيده بنهم صجوده نه کچ و بچک برده از من در کذران و در
و فلان کس نه نک صجوده عفو ايله و معذ و رطوت و بچک
يوده از فلان کس در کذران و بوقنا به ايلبر ارمينه کم مولانا
کاتبی نک بو ميتنه نه فهم اولد و **بيت** بتر زو و حشمت طلبيد اين
دل کسناخ زمانه که نه رنجند و از و در کذران نه **آيم بروی**
کار آمد بو مثل معتد بين الاعمى شول زمانه کنایه اولد و نه که
زبان ترکيده بر کس نه نک قزی حشمت بر کس ظهور اين سبه با خود
عاشق اولد و عورت لونه و بلوب شایع اولسيد و ظاهر عجم آب
فلان کس نه و در کار آمد و بوضرب ايلبر ارمينه کم افصح الشراء

المتقین مولانا سلمان ساوجینک بویندن اول مثل قیظا هر
بیت آبی بروی کار من آمد ز دیده باز آن اب اگر چه باز ناید بکار
اب در حکم بیت بودا شول زمانه فانیه اولنور که زمانه **در حکم بیت**
 بر کس نه فقیر اولوب بر شیشه قادر اولم سیر عدم حالیه دن
 عبارت ایدوب ایم در حکم بیت دیو کفایه ایدر لر آب
 در حکم بیت منشی مولانا سلمان ساوجینک بویندن
 قسم اولنور **بیت** با انکه اب در حکم بیت هر شبی
 باشد خیال روی تو ام چمان چشم **از کا و کچ میخاوه دن**
کس از نامی در هم بودا اول شول زمانه مستعمله که فلان
 کمنه او کوز دن کچ استر جمیع فصحاء متقین کا و کچ لعل
 ایند کلرینک و جی بودر کم بهرام کوز زمانه بر جفتی جفت
 سر رکن او کوز لرینک ابنی بر دلو که کچ اول دلو کچ آجینک
 برو فینه بولنور که بهرام کورک اندن بویک خزینه بی اولم
 کر که ر و اول کچک نایه کچ کا و دیو آد قدر اندن او توری کم
 عجم د بارنده بر کمنه هر کور دوی رز قدنه فانه او موب ناید
 حصد جالنه بر وضاکت و بر دو کمنه قناعت ایتسیر
 ظافر عجم فلان کس از کا و کچ می خواهد دیو کفایه ایدر یعنی بهرام

او که نر کس هر کرد و کج او کوزک ابانی السند کج صنور و از ناهی
 درم وید و کج یعنی بالنگ ارسند کج نقش درم کسند ز صنو
 طبع فامند بجو و برده لی فامده یه جانور و بکده فینه کم منج لطف
 بویشند که صنعت لف و نشر مرتب قصد ابنته در ذکر اوت
 او از فهم اول نور بیت کسی کور و برتر و خشک ریخ ز ناهی
 درم خواهد از کا و کج یعنی نیک بیل حالشک نصیبک
 زباده کلر شاعک بویتی محله مناسب اولد و چون بخرا و کده
بیت عالمی را بنفش بسوزر نه و همدت زیاده از روزی
آین لغته الله طور و اسلوب مناسبه کلور ویش در اما آیین
 شهر دو نمانه سنه و حق و بر که شهر طوئند پر و به جک برده شهر را
 آیین بستند و بر آیین دو نمانه معنانه کده و کج لغته الله بینه
 اینمکین بخیر اولد ز کب و کور و ز سبا و نش او غلی کجی و ی
 و بار طوئند نه ابرانه کوزب اریانان و فون و صفاریدن
 بلاد و فرا و کوجه و بازار و نمانه ابنته پر و بکج برده مولانا
 فرد و سر طوس ابراد ابنته و کج بوابیانه نه فهم اول نور **بیت**
 بر آیین جهانی شه ادا سنه در و بام و بازار بر خواسته
 سر اسر سمه شهر آیین بیت بیار است میدان خود بر نشن

ابرو بالا کرد و انداز من **دارد** ذکر اولن ادا را نشان میدهد
 شول زمانه کتاب اولوز که محبوب کند قاشق او بنامند عاشق
 هلاک ایلدر دجک برده ابرو بالا کرد و بر او دخی بنی کوزره که
 شیوه او قید هلاک ایده دجک برده کند لک انداز فر دار
 دیرار و گاه اولور که من نغمه بزر انجمنه فرصت ارا دجک
 برده فلان کس انداز فر دار و دیرار ذکر اولن ادا را
 حوا ساینرا اسنده ضرب اولوز مینه کم مولانا عبید الزانک
 بو میتدن اول معنی فهم اولوز **نظم** باز ابرو کرد بالا زک
 بزا انداز من عالمی را گشت دار داین زمان **ازین**
دست بود ابرو اسلوب او زره دیکدن عبارتد مینه کم
 خواجه حافظ شیراز نیک بو میتد فهم اولوز **بیت** ساق
 ارماده ازین دست بجام اندازو عارفان زاده در سرب
 تمام اندازو **از باران کو بخته وزیر نادان آمده** افسانه
 که زبان ز کبده شول مشک مهر و سید ریمور دت قجر کن طلویه
 او غدر مینه کم شیخ نظر مینک بو میتد که اسکندر
 کد اب محبط او غزایوب مضطرب حال اولد و غنچه دب
 فهم اولوز **بیت** کنوز در حظه گاه جان آلمم ز باران

سوزنا و دان آیدیم **اب باب غنی رسد و اب باب غنی آید**
 بو مثل بیدار شود ز نامه مستحکم که لسان ترکیده اولد بید
 کور اولد کدره صکره مفتحه کیدرسن که سنی فیرزد چک
 برده طرفای عجم آب باب غنی رسد و بر کنایه ایدر بر بنه کم
 شاعر ک بور باغبینده اول میخه فهم اولنور **ریت** بیداد
 جهان بسر نخواهد آمد و اندوه تو کولار کر نخواهد آمد
 صد میجو تو کونجاک خواهد رشت هم اب باب بر نخواهد آمد
اقبال سیایان مناسنه کلور بو کینه جوق نک بو ایتوم
 لغت یاز انرا اقبالی سیایان مناسنه کلور کینه غصفت انیشتر
 باب انکار المفتوحه است و یعنی ایدر اسنه لال اولمشه
از انشها فغان کس دودی ندیده است بو مثل شود
 ز نامه کنایه اولنور که زبان ترکید و بر کینه بد و بنسید که
 اول نه کور شد رالام شد ایدر روز کار و روز نه کوریت کج رشت
 و چک برده طرفای عجم فغان کس از انشها دور ندیده
 است و بر کنایه ایدر بر بنه کم خواجه اصفی نک بو میشن
 اول میخه فتی طاهر **ریت** توبه که بنت عذار تو مشک سوده
 اندزه منم کوانش غصفت ندیده و دود هنوز از بن دندان

پیش روم توانا زلف
 نیز زلف تو سایه بر در کل

جان و دله نه دیکدن عبارتند که مثلاً زبان ترکیده برکنه جان
 و دله نه جالوب خدمت ایتسیدر ظافرخیم فلان کس ازین
 و دله نه خدمت میکند و یو ضرب ایدر روکاه اولور که ازین
 و دله نه دیکد برده ازین کوش وخی دیر له مولانا سنان چنانکه
 بو میتنه اول مثل قییه روشند **بیت** منج بانه ز فلک بابت
 کسی کو میگرد و حذیته بودر شد ازین و دله نه جالوب
 و دخی مولانا اوصد الدین اصفهانیک بو میتنه ازین
 و دله نه اول آغیته ظاهر در **بیت** در جهانوش لے دانشنایم
 امروز که غلام دهن او زین و دله نه بخت **ازناست**
براست بو مثل شول زمانه مستعمله که زبان ترکیده مکنه
 انجته لم که بزده بزده در دیکد برده قضیای عجم ازناست که
 براست و یو ضرب ایدر روکاه اولور و دخی کوش که
 بلکی کند و پوند رفته شاعک بو میتنه اول میتنه فهم اولور
 و اصله نه رباعیدر خاطره اولی معنیله ایکی مصرع لازمه
 بحر اولور که مثل مذکور است **بیت** نیکو جو نظر کردی
 خویش بید گفت از که بنالیم که ازناست که براست
از کادی غم و دله امثال مذکور شول زمانه ضرب اولور که

بر بعض گسسته و یک لازم که ایدر که دو بهی خود اید
 بود و ب دو و نه قولاق کوستره و یکجک برده ظرفای عجم
 از کاهوی غزو و نهد و بر لینه کم قطب الساریین عبده انشد
 حضرت نیک برینند: ضم اولموریت از قصیده و البته کی بود
 صوفی جهان حو طبع کوا از حوص حویش بی نخواهد ناکی باشد
 از کاهوی غزو و غزو و دات اچنده اولان بزه دیر که بیانه
 آتید **از کلاه جه کل** بو مثل زبان ترکیده حجله نه نه حجله در
 دید کلر معروف او یونک امید را اول او بر نه اشا رتد که
 و کاه اولور که بر احمقه اطلاق اید و ب و نیل بر که خوشتر
 نه قوشک و هینک نه هیند و نه برده بیودن که سکا
 اداب او کوتمش در در یکجک برده ظرفای عجم از کلاه جه کل
 دید بر برینه ایا ایدر را و کاه اولور که از کلاه جه کل یکجک
 برده بالکزیوف کل دیر لینه کم قاضی فخر الدینیک بوینند
 ظاهر در **بیت** گفتنش کل کل بر آمد عارضت از تاب مل
 غنماش خندان شد و گفت که از کلاه جه کل **اب رواب**
بوینت بو مثل بین الاعجام شول زانده فایه اولمور که
 یوز مر صوبین بخونه دو کوب غنم یفرسن یوز صوبه ابرین

صریح و کلام در بخت پرده ظرفای عجم آب رو اب جوینت و جوینت
 ایدر لینه کم سنج کمال محمد بنک بوبیتن مثل سالف الکر
 ظاهرو باهر در **بیت** چند ریزدیده ما آب رو بنت آب
 مردم آب جو **احدی** بومثل هندیر کسانده مستعد که
 جلال الدین الکبرک بر مقدار قوی دارد که انزه اخذ در برابر
 زبان ترکیده سر دیکدر تغییر ایدر که انزه مستعد کوره
 بوز یکیده باش اولد قلندره صدر تغییر اولنور و بیکیکیت
 باشه اولد قده هزار سی دیر لریاب الام المغنوخه الحات
 لغتن بیان ایند و کمره بیت یله اسنه لال اولنور **آهول**
است بومثل بی بدل بین الاعجام شول زمان مستعد که بزبان
 ترکیده بر کسنه قورقن اولوب جوئی نشنه و نه خوف
 اینسبد و مخت اولد ایدر ظرفای عجم فلان کس آهولیت
 دیر کفایه ایدر لینه کم هو لانا اودهد الکنک بوبیتن فهم
 اولنور **بیت** که صید عشق خراستی آهول لیکن همراه
 عشق باش که شربت در سکار **اختر در کز بود که دعای**
من و دعای فلان **سجای** **خند** بومثل بین الاعجام شول
 زمانده مستعد که حق عز وجل حضرت را یکے کو کبی وجه زمینه ار

ایدر اول ایلی کوکب آمین آمین دیو و بنای ملو انوب کت ایدر
 ابش هر کت بنک که دغا انوک آمینه راست کت مسجای ایدر
 دیر لر فلان کت دغا مسجای اولدر و کجک برده عجم اختر و کت
 بود در پرنینه کم خواجه اصفی کت بو میشدن مثل سالف الذکر
 ظاهرو باهر در **ریت** بیار با اصفی عجم اورا بود پنداری
 شب اختر و کت زنا که گذشت آن به چین بر من و دخی شیخ
 نظا مینک بو میشدن آن معنی فتم اولوز **م**
 بسا فانی که از باز کچه برخواست جوا اختری گذشت آن فانی
اب **مرا بروی کار اور** و امثال مذکر که زبان ترکیده بنی مراد
 و اصل المیوب و کرم یوزنه خراوم و یرد و کجک برده ظافی
 عجم فلان کس اب مرا بروی کار اور دو یو ضرب ایدر پرنینه کم
 مولانا جامی بهارستان آدلو کت بنده بر کت نه کجا چکنی به نائل
 اولوب بیقرار اولد فده بر صاحب کرم جنیر اولوب کتیز کت
 مشار الیهایی یوز بیک اتیه به الوب عاشق بیچاره به المیوب
 بشیر العزیز و خراوم ایتمش که خرج یوشیه کت صرف
 ایدر سزا اول محکمه مولای مومی الیه زبان عاشقده وصف
 صاحب کرده دیشدر که بور با عیدنه مثل سابق الذکر فتم اولوز

رباعی ایچ زکرم بروی کاد اوردی وز موج فراغم بخار اوردی
صبرم دل از غم فکار اوردی خوابم بدو چشم استکار اوردی
او از دهل شنیدن از دور خوشست بو مثل معتبر بین الامحاج
شول زمانه کنایه اولنور که زبان ز کیده برکسته نک نامی دانسته
غالب لوب او از بهی اطراف مشت اوله ایبر اول کسسه کور لکه
ایبرادن نامی ایسه لیکلی که اوله ایبر شدت نامی دانسته غایب
اولما غله طار عجم او از دهل شنیدن از دور خوشست دیو ضرب
ایبر لالچ الشوا مشرف یزد که صاحب ترانج بنمونه نامه
انی شاهان بخندان بر لبی بر قی دفعه دعوت ایستکه کلیموب
صکره کلک ایستکه به باد شاه عجم ریخته خاطر اولوب مشرف
یزد به بو مکتوب توید ایستکه مقل نه کور مکتوبه درج
ایلیوب مشرفه ارسال ایستدر اصلنده بود با عیدر لکن
بو مکتبه نک خاطر ندله اولما مشرفه دو مصرع لازم بخبر اولنما
و مشرف یزد صاحب حکم برکسته امیش بو مثل قتی یزد
واقع اولمش در **یت** زنده مشرف یزد و بیرون نشوی
که او از دهل شنیدن از دور خوشست **ازین سبب** بو ادا
بخش بند ما بیننده مستعمله که زبان فارسیده ازین پس که

شده قصه و مناسبه در ازین سخن بوضرب ایدر ازین کم سنو
بویستند منجه فتم اولوز بیت ندام چه شاید بدل زین پس
که راز سپهر نداشت کس **اشی فلان کس را ختم و آتش ترا**
خواهم بخت بود اما مثل گذر کند مناسبه و کله رملکه شول زنده
فنا به اولوز که بن فلان کسه مک مصلحتی کوردم و دوق فلان
کسه مک ایستنی توبرسم که در و بکایت برده آتش فلان کس
بختم و بر ازین کم مولانا اوفتی علوا کرک که جوان آتش بر
و صفته و بیشتر ذکر اولان مثل قیظ ظاهر در **بیت**
گفت آن شوخ که ز آتش ترا خواهم بخت بخت آشی که جهان آشی
نخوردم و دیگر **از فلان کس نه ان کندم و از فلان کس نه ان**
نمی کنم بود اما ر کند و مناسبه و کله رملکه شول زنده مستعد
فلان کسه آن آبرلم و فلان کسه دوز منفک اولمادم و فلان
کار دوز و از یکرم و بکایت برده نظا فاعرج از فلان کس و از فلان
کار دوز آن نمی کنم دیو ضرب ایدر ازین کم مولانا بسلی مک بویستند
و ذکر اولان ادا انهم اولوز **بیت** در ازین مدای ان لبیک
نخواهد شد **خواهم کند و ندان از لبش خونه خواهد شد**
اهوی و بنا که کشته بود مثل یی دل بین الی عجام قیظ مستعد

امدی دنیا که کشیده دیر از چشم هاد و مراد ایدر را اهور دنیا که
 کشیده شود مسعود که شوال اهورید بر الی جن انک صورتی
 متمشرا و لوب ان فیه الدایوب اردینه اویدر الی جن شوال
 استغاره طایفه چشم شوال محبوبه اهور دنیا که کشیده بقیه
 انیشد و رینه کم شاعک بویتندن فهم اول نور **بیت**
 و دنیا خود می کشد ان زکس هاد و زمینه ان زکس دنیا که کشیده
از هیچ و برانه دو دخی بر آید امثالند شوال زمانه مستغله
 بر فقیر و عوار از یک ایلیدر و او زینه دو شیمیک معنای
 مراد ایدن طرفه عجم از هیچ و برانه دو دخی آید دیر لر
 فیه کم شیخ نظامینک بویتندن فهم اول نور **بیت**
 مثل زو درین انکه فرانه بود که برانید از هیچ و برانه دو د
از مارجه زاید یک از مارجه امثالند شوال زمانه ضرب
 اول نور ایدر اظم خلق الکلیت اولاد که لغو حاسبه حال
 اوله کونه کونه شفا و نه چربینه مشابه اولیدر سخن
 شناسان عجم شو معوله برده لومصرع که عینیه مشکه ضرب
 ایدر لر مصرع از مارجه زاید یک از مارجه **از موده ز آفرین**
بشمانی ارد امثالند شوال زمانه کنایه اول نور برشی

برای که بخوبی آید که هر صکره هزار بجای آید که بیست و هفت کتور
 و یک یک برده انجام از مودت را از مودت پیشمانی آورد دیو
 ضرب آید در **ابد را در سخن توان شناخت** اما که در منزل
 زمانه که خانه اول نور که هر کس که مراد سوزنه بلبل و در در
 کلام شده منور اول و در باب سخن گفته رو شده و یک
 بوده هر گفته در ابد را در سخن توان شناخت و در راه
 از **بزرگ بیای بزرگ بیاید** اما که در منزل زمانه که خانه
 اول نور که زبان اینتر و خجی اینجندی هر یک یک بوده
 ظاهر عجم از **بزرگ بیای بزرگ بیاید** در **باب الف**
این سخن نه دارد این نکته در بجای دارد و مثل
 به اول منزل زمانه که خانه اول نور که هر سوزنه بلبل و در در
 اولوب اول سوزنه و در اول زبان ترکیه بلبل و در
 به یک و دارد و نکته نک و در اول و دارد و یک یک بوده
 ظاهر عجم این سخن نه دارد و در خانه آید در مینه که مودت
 نکته به قصار عرب و فقه نظر در مولانا اسحاق بوشی
 که توجه حضرت بایره در اول مثل فقه ظاهر و با هر بیت
 در با خود و کو هر خود و خواص خود است **این عزیز کن که این سخن**

حاشی
 طاقم بر با محنت از مودت
 از مودت از مودت از مودت

بیان سخن چه چست که بیاید
 و نکته سخن از مودت که در مودت

گفت اولنمونه که نه زبان ترکیده بکلم معناسنه و دیب مناسنه
 کلور و غوری کن دید و یک امر در جانش و سوز اکل و یکاک
 محله و ظرفای عجم در سخن غور کن دیو بر بر لبه کتایه ایدر
این از فلک است و از حسن نیت بو مثل بی بدل شول
 زمانه مستعمله که زبان ترکیده بر کشی بر کس نه دهنه شکای
 ایوب دلبه ایدر که فلان کس نه بنی اکبدر و بکنا ظلم ابدی
 اول مغایده و ظرفای عجم بر لیبی بولکده کله جاک وایش
 و قولک با شنه هر نه کلور عالم بالا دندر کس نه دهنه کلور
 و به جاک برده و ظرفای عجم بو مصراع که عینده مشکدر منبر ایدر
این از فلک است و از حسن نیت شاه محمده نهاده و دینک
 بو قطعه بر مینه سنده نه مثل سالف الذکر قسم اولنور **قطعه**
 زن خویش گفت شاه محمد کین بجه زشت کار نیت
 این از حسن کلاه دوز است حقا که درین سخن بجه نیت
 زن نیز جواب بجه گفت که این از فلک است و از حسن
نثر غفلت اولنمونه که سوج سنکده رسنه خبر لو دکل و یکاک
 شعرا متاجین از حسن نیت دیر ضرب ایدر **این یکی که** بو ادا
 امثال مذبحین الا انجام شول زمانه کتایه اولنور که زبان ترکیده

بر گشته روزگار کلام و شد ابدان حکمت اوله ایدر اول کسسه
 اوزرینه بر ظالم هجوم ایدوب ظلم ایل ایدی اهل دله نه برسی اول
 مظلومه دلب که اول ظالم کما عجب ظلم ایدر اول مظلوم دلب
 ایدر که بن روزگار ک حوق الام و شد ایدر بن حکیمت بیگ الم و ار
 بوبیک برنجی اولسون دجک برده ظرفای عجم این یکی دیگر دبو
 ضرب ایدر اینه کم شاعرت بر میندن منم اولوزر **میت**
 کفنی داغ بحر لبوز امنت جگر صد داغ هست بر جگر ام این یکی دیگر
باب الف المضمونه استخوان لغت غیر منهوره در استخوان
 اگر چه کتک معنای کله و جگر و ک معنای کله و جگر و جگر و جگر
 جگر و کتک استخوان و کله و جگر و کتک معنای کله و جگر و جگر
 مینه کم شیخ نظامی مناجا حضرت باریده اول لغتی ایدر ایدر
 که از نقطه بیگ جینی و می که از استخوانی در جینی و می و جینی
 استخوان اساس معنای کله و جگر و کتک معنای کله و جگر و جگر
 استخوان و کله و جگر و کتک معنای کله و جگر و کتک معنای کله و جگر
 برده استخوان قصه تعبیر بخش ذکر اولان مینه خواججه صغی کتک
 بر بیت میبندن قیظ طاهر و در و شد **میت**
 استخوان من که از سنگ جنبه صد جاک استخوان قصه فراد و جگر

اشتم کرد امثالند مشول زماذه ضرب اولنور که فلان کسند
تاک دور میوب مدارا ایدر کن مدارا تاک ضدینه بشدر و چک
و نوز غایه باعث و باد می اولدر و چک برده فصحا ماورا النهر فلان
اشتم کرد و یو کتایه ایدر امثال تقی تاک بویسند نه که تیمور پوزور
جا بندگان ایدر رم بازید خان حقتند و میشد رفتم اولنور **بیت**

طربن مدارا شدن اشتم خم باد صبح روینه خم
تاک کم شوا زین سنی را اشتم بلکه شوا ز کم شد که نیز کم
بو نه واقع اشتم لفظی تحکم و جمع و فرغ معنایه **کلر استاد**
معروف اولان بود او در اناگاه اولدر که بین الاعجام استاد می
استعمال اولنور افضل العلماء المبحرین و شیخ الشیخ المتقین و قطب
العارفین یعنی حضرت مولانا قدس الله سره العزیز مشهور مشرفینده
حکایت شاه جهود و بولس نام وزیرک و استاشار کرد اول
حکایتده اولان بوا بیا تدر ذکر اولان استا و آفیه ظاهرا
از مشهور مولانا گفت استا احولی را که اندرا رو بردنه آور زلطی
گفت احول زان دوشنبه ز که ام پیش تو آرم بکن شیر خوش نام
گفت استا آن دوشنبه بخت رو احولی بگذارد از دوشنبه پیش
گفت ای استا ما المنة مزین گفت استا زان و یک را در

اشتر دل بالاده ذکر اولن آه دل مندی کے در کہ بین الامحاجم نول
 زمانہ مستعمل کہ زبان ترکیہ ہر گسہ قوی ہر گسہ اولوب بہادرت
 و عواصن ایسیدر اما محل محاربہ دہ سمرالسنہ کرلنور جزیرہ سنہ دن
 قوسیدر بر بومو کہ گسہ یہ ظرفا عجم فلان کس اشتر دل است دل
 کتایہ ایسیدر ریفینہ کم شاعرت بومیتندہ فہم اولنور **میت** **موت**
 کت افتامایہ از بے حاصلی کار تو مشکل شد از اشتر دلی
 اما گاہ اولور کہ فلان کس اشتر بین است و گاہ اولور کہ دور
 است و خی و بر لریزرا اشتر بین دور بین معناسہ و ریفینہ کم
 شاعرت بومیتندہ فہم اولنور **میت** عاقل شد ز حال با ایکہ دور
 عاجز شدم ز دست با ایکہ ذوق تو **میت** و فلان کس خی بین است
 و خی و بر لریزرا اشتر دل زمانہ ضرب اولنور کہ بر گسہ بر کار
 مباشرت ایند کتہ اول کارک و صوکن فکر ایسیدر عاقبت لریزرا
 اولے بر مدح بوزندہ فلان کس اشتر بین است و بر ضرب لریزرا
 زرا اشتر بوزد و کتہ کردن بالایہ قالہ رب اطرافہ نظر ایسیدر
 بوزر انکچہ نغمو کہ تخلصہ شبہ بوزندہ اشتر بین است و دور بین
 است و بر لریزرا بالاده ذکر اولن ان خی بین کتہ اشتر بین متکلف
 ضدیدر کہ بر گسہ علی حسن فکر ایسیدر بر مصلحتہ مباشرت ایند کتہ

صوکن فکر ایتموب بلاء بسند اول سید ظرفای عجم دم تصدایموب
 فلان کس چنین است ویر که زیرا بولد کده همان او کینه
 بغراط افنه نظر صله و کچونه ظرفای عجم صوکن فکر ایتموب قیامت
 اندیش اولیان کسینه بر دو درین اولین کسینه چنین
 ویر لینه کم شاعک بوبسته نه فهم اولوز **باب الباء المفتوحه**
باز اوروی که دبو مثل بدل بین الفقراء العجم شول زنا به ستمکار
 بر کسینه بر کس تا خلق اینه فتود و کلوب عذربین دل سیدی
 باز اور ویر کرد و در ضرب ایدر لینه کم مولانا کاتبی ناک بوبسته نه
 مثل سالف الذکر فهم اولوز **بیت** گفتیم از کویت روم باز آمدیم
 با صد نیاز هر که گوید ناسرالی باز اور ویر کند و کاه اولو که
 بر کسینه بر کسینه و نه انجمنه بریش پیراق کنور اول برینک
 خاطربن الوردینه کم کاتبی فرماید **بیت** طایفی داشت این درویش
 با خال سید داشت خطت اور ویرک بنر و از خاطر بر داشت
بیا میدار و بومثل بدل بین العجم شوار زانده کتاب اولوز که
 فلان متر لینه کسینه احیا ایتش در و دخی فلان کسینه سبایی
 معمر در و بخت برده فلان کس فلان منزل را بریاد انت و بریام
 دارد و دخی ویر لینه کم خواجه اصفی کت بومطلعه نه مثل سالف الذکر

حای
 جوعارف دره خود شکرین
 شود این ایلمان عماره خیرین

ظاهر در بیت پای مجنونه نه منین سسوداد داشت هر که دیوانه
 شد این سسوده بر یاد داشت یعنی طریق مجنونه و سسوده سواد با نگر
 مجنونه مخصوص مکرر هر که عاشق اولد به طریقی عشقی اجابا ایدر یکدیگر
برافتد بر منلی بدل متول زمانه مستعد که زبان ترکیده بوکسته
 بدو عایتمک لازم مکرر ایدر که منلی مکنت قیومی قیاسون
 و اولاد در مستطاع اولوب طری کسون و چک برده بلفای عجم
 و عایطیه او ایلیوب الهی فلان کس برافتد و بخشش لیسوز دیو
 ضرب ایدر رفته کم افصح الشراخواجه حافظ شیرازی یک برتینه
 او امر سالف الذکر فی ظاهر در **بیت** بسنجیه کویم درین دیر کافا
 باور و کت نه هر که در افتاد بر افتاد **بر افتار و جو افتار** زبان
 نواییده صانع و مصل و یکدیگر که مشلا صانع جابیده و چک برده
 نسوی بر افتار و مصل طافنه نسوی جو افتار دیر لرد و کراولان
 او ال اگر چه زبان نواد و اما مضی عجم بهینه و یسره و چک برده
 اول او ال نقطه کتور مشر در بنده سیاهم اولد و عجمه کتور
 اولد و بنده کم مولانا تقی نک برینده ادای بر افتار و کتور
بیت از تیمور در وصف جهان شاه شهزاده سلط حسین که پسر
 تیمور اند **نظم** جهان شاه شهزاده سلط حسین ز سوز بر افتار و جهان

وعقبت اولنا سئله بر گشته ارباب دلده بر پسته جفا یوز نمن
 کورینوب اجشته ایدر اول کامل ازجه رو بیاور افاده ویرگاه
 اولور که در افاده او آجک شاک مفا سئله کلور یقه یقابه اولدیر
 وچک برده فغان کک بایک دیکر در افاده دیر در و دیرگاه
 اولور که عاشقان عجم بر پستی شوق ذوق الهی ایلدیر پست
 اولوب رک عارفان ایلدیر ایدر بودای عشق بر افادوم و خانه
 بر انداختم دیو کتایه ایدر بودا و احمقنه کوره ضرب اولور ذکر
 اولنان ادا حضرت قطب العارفين و سلطان المحققين حضرت
 مولانا قدس سره العزیزک بو میتنه فهم اولور **بیت**
 بسو ادر نزل فاش در افادوم بر افادوم درین دریای بی پایان
 در افادوم بر افادوم حضرت مولانا بوبیتک مصرع اولدنه
 مثل مذکور فهم اولور و مصرع نایده ذکر اولنان در افادوم
 بر افادوم و معصود بالذات کامل مکتم دیو اشعار ایدر فیتک
رب کلون مالید بو مثل معتبر شول زمانده ضرب اولور که زبان
 رکیده بر گشته در خطابه مؤذرا و لاحق بر وضع صادر اولسیر
 اوزینه دو قوب بنسیر که خجته بوبیده کارزار کتاب ایلوک
 اول گسته بلر لکده کلوب نجاهل ایسیر که نذر اول بو متوله محله

ظنای عجم فلان کس بر لب کلوخ مالیده و بر ضرب ایدر ارمیده کم
 مولانا جانی مخاب برست از اینجا سنده حضرت ز اینجا حضرت بو
 علیه السلام منده کورب شب ناز و ز کرب و زنا و ایدر و صباح
 اولدنده ز و جی قطعه دین که کورب چشمان سدر و بر لکده
 کلوب اصلا از کریم ظاهر اولوب و خون دل بو تادنه لبان
 و حق خشک ایدوب بخابل ایدر و مولای مشا الله جانب اینجا
 اول منگی ایراد ایشده مثل سالف الذکر بویا تده فهم اولور
مشور جوش بگذشت وضع هر کار از پشت از کریم جشم خوفت از
 بشت تر بود از خون خورده بشت کلوخ خشک مالاید بر لب
 و گاه اولور که کلوخ خشک مالاید بر لب و حق دیر کلوخ بیفت
باریک می رسد امثالند که بر صفت کونده کونده ایچ لوب
 بکر ضرر و لا عا اولوب بدینا له و ونه فلان کس باریک می
 در اقطب العار فاق حضرت مولانا ناک بویتنه فهم اولور **بیت**
 جوی بناسم ز اشک جوی باریک ریس منتهی دست
 فضل کالیس **بیهی** **داشت کشتی** مکر امثالند که
 اقرا نه داشت لک ایدر و عا ایدر کند و دین ز بون ایدر راک
 ایدر و چک برده ضرب اولور بیت نظامی در قصه نوشا بید

چنین آمدت از نقیبان پر که با هیچ نداشت گشتی بکیر **بای**
کم اور دو شل بی بدل شول زمانه مستعمله که فضا که گشته خضم
 کور چک بوزلد و فنی طایفه در چک برده فلان کس از غم خود
 بای کم آورده و بر لودگاه او لور که ظفای عجم فلان کس بی پای
 شد و بر لودگاه او لور که فلان کس زیاده سرست
 و بر لودگاه او لور که فلان کس سرکش و او باش
 و کس بی بیوه که و متزلزل و چک محله فلان کس زیاده
 سرست و بر لوطام استر ابا دینک بو بیسته که امام علی کم
 الله وجهه و صفته در مذکور اولان اذا اظا هر در **بیت**
 بی باشد و بیخ تو غم بر روز رزم پیش تو هر زیاده سر اور دای **کم**
 غفلت اولما به که بیت در ذوالوجهین در زبر استماع
 اولند که شاه ولایت علی ذوالفقار دوز بانیه غم نام خضمت
 اولم غن جالمشدر **سبحن** رسید انشا که نه شول زمانه کفایت
 اولند که بر کس صاحب طبع و سخن شناس و موسی شکاف
 اوله ابر فضی و غم فلان کس سخن رسید و سخن می رسیده
 و فنی و بر لینه کم تا که بو بیسته فهم اولند که باران سخن
 شناس و صفته و پیشه مثل مذکور ظاهر در **بیت**

چه خوشست هم زبانی بچیف کتبه دانی که سخن نکرده باشی سخن
 رسیده باشد **یا کجکه بالا زد** امثال که در سنن زمانه ضرب اولوز که
 انگارین بود و چو دیوب طوفان و غریبوز صعد و مهیا و حاضر
 اولوز دجک برده طوفانی عجم فلان کس **یا کجکه بالا زد** و بر لول
 خسر و دهلونیک بویسته فتم اولوز از کباب محض الکسار
 وصف براق برق **رو بیت** ساخته طوس طانک کنار
یا کجکه بالا زد طوس **دار بیت** امثال که در سنن زمانه
 ضرب اولوز که بوبر جنس او بر جنس دجک برده یک بابت
 و دو بابت در لولز یا تار هندی و ستان مابینده کفایه
 اولوز بابت جنس معناسه کلد و یک خسر و دهلونیک بویسته
 فتم اولوز از کباب مطلع الانوار در وصف رسول الله علیه السلام
بیت خاک می از بابت مردم بنود **سج** بجایتم بنود و دخی
 بابت هندی و ستانیز مابینده کثرت معناسه ضرب اولوز
بدکن بدبندیش تا بدت ناید به پیش امثال که در سنن زمانه ضرب
 اولوز که زبانه زکیده جبر صان است که جبر کلون باشد دجک
 برده طوفان عجم بدکن بدبندیش تا بدت ناید به پیش و یو کفایه
 ایدر لول **یا جان رفت** بومثل معتبر شول زمانه کن به اولوز که

برگشته و نه بر ذلت صادر او رسید صفت نکاح کجوب عذری
 و رسید صفتی بجم فلان کسی بای ما جان رفت دیو ضرب ایدر
 مینه که حضرت مولانا مشهور شریفند ابوالبت حضرت آدم صلوات
 الله علیه و علی بنی حقه اولاً بومینه مثل سالف الذکر ظاهر و جسته
بیت از مشهور آدم از فردوس و از بالا گرفت بای با جان از برای
 عذر رفت بعضی جمله غلط ایدوب بای با جان پیمینجی و بر اصل
 بای با جان **بای** بولفت معتبر زبان را نگیده او ستره معنایه کلور
 اگر چه او ستره و خفا رسیده و لسان عیده اکامو بیدر او
 معنایه کلن بای که شاکت بور یا جسته که جوانی بر و صفند
 و بشد بولفت فهم اولوز **بای** دل ارامی سرم رامی تراشید
 زمین از عکسش لاله کونشد زبانی بای خیا میراند بای
 سرم بیزید و بای پر زخونه شد **بدول** امثالند که بیدون
 سموب برایشه قادر اولیه و مار و دینل اولان کسته به بدول
 و بر لفظی نکت بومینه فهم اولوز **بیت** چو شیران باندن خوری
 خو بیکر که بدول بود کا و بسیار سیر **بای زانغ شد و فلان**
کس بای زانغ کرد و مثل دبا و بجه شول زمان ضرب اولوز که
 زبان را نگیده برگشته بود سیر که در باخود و خجیه آغی اولوز و در

میان آینه اول در دلیک برده ظفای عجم نشان کس بای زناغ کرد
 و گاه اولور که بای زناغ شد دخر در ا در ویش دلیک ناک بویش
 اول مثل نهم اولور **بیت** طوس وار جو نه تو بچو لان در آمدی
 در باغ بر بر صفنان بای زناغ کرد **بیس خم زد** بود اذ الک
 امش که مزار که بود مثل بای زناغ منته مش به و ما مکر شول
 زمان ضرب اولور که بر حج باران اتفاق ابد ایاق سیرین
 اینه لدر ا بکونه بر بی کد قلوب احوا از صابیر بو متولد
 برده ظفای عجم نشان کس بیس خم زد و بر ضرب ایدر اینه
 المی الخرا متولد ظهور یک بو قطعه سنده که مناجا حضرت
 در اول ادا فتنه ظاهر در **قطعه از سانی نامه خط بالائی**
 به سانی آن شمع ساعه لکن که روید بحر بر تو از بام می
 بغیر از غم تو نماند بیغی شب یزه بختی زنده پس خج
باز ایت بو مثل شول زمانه کنه به اولور که زبان زکیده و محبوب
 هر جانی اولوب بر رفته اولسیر که بر کونده اولن عاشقان
 طاقوب حقل سیر بو متولد محبوبه بلغا عجم نشان کس سیر باز ایت
 دیو ضرب ایدر **بیت** **لا احدثه الخرا** امید بیس دل نخل فداوار
 ولی دفا کنند شاه که باز ایت **باز ایت** بو مثل به بدل شول

زمانه مستعمله که زبان ترکیده بر محبوب که کوز لعلی او اندیشه
 و نامدار اولوب رضا بوزینه بقیه که به نوبت و کس به ریح کونج
 که دست زده و مخلص و حرام داده اولوب مبتذل اولسیدر ظرفای
 عجم بر موی که محبوبه فلان جوان بر آزاره شده و بر لبو مثل اصلنده میوه
 و غیره رسیده به آزاره شده و یو کفایه ایدر که زیر اطوار فنده لک
 زمانه بهالی اولوب بر قی کونج صکره از زان و به رونی
 اوله فلان میوه بر آزاره شده و بر لبو ایدر ایتنا خورن استعاره
 صنعتان قصد ایلوب فلان میوه بر آزاره شده و چک برده ذکر
 اولنان محبوبه و هر فلان جوان بر آزاره شده و بر ضرب ایدر
 میوه بر آزاره شده ادا حصص بخارینک بویتند اول مثل
 فهم اولوز **عصمت** از محبوب هر جایی مجور رسم و فای
 زانکه به لذت بود میوه جو بر آزاره شده **بست و یکران میکران**
 ذکر اولنان مصرع مشد بنول زمانه کفایه اولوز که دو تم فند و الفه
 برایش کلز غیر در واسطه سید به چک ایشده اسمال ائمه و غیره
 کمنه را الیه حاصل اولاجتی مرادانه تغزل ائمه و چک برده و هر ایش
 ضرب ایدر **بست و یکران میکران** ماری شیخ نظامینک بویتند
 اول فهم اولوز **بست** از خنده و شیرینی چو از دست تو نایه سچ کارای

بدست دیگران میگوید ماری **برنج نویس** **برافاب** نه بومشک معنی
 تحت اللفظ بوزنه یا زو کوشه خود دیگر گفته و معنای دگر در جمله
 شول محله استعمال اول نور که برگشتن برگه چه برشی اول التماس
 محال اوله قد طافای عجم اکابر **برنج نویس** دیر از کیده دخی بوشل
 مشهور در بنده کم حال چندینک بر قطعه سنده که بر شتر حبه لطیفه
 دیشد **قطعه** با فغای کفتم از روی مزاج به معانی ششم نه چشایی
 وجه سنده بهما که دار بر سبب ام که فراموش شود **برنج نویس**
بند زبان ندارد بومشک نه بدل شول زمان طافای عجم بنده کنایه
 اول نور که زبان ترکیده فلان کسته سوز صقلیه و انغزنده بقله
 اصله و دجک برده طافای عجم بند زبان ندارد دیر بنده کم
 افصح الشعر الهامی نکت بومیتنه اول مثل فهم اول نور **بیت**
 می گفت دوش سوسن در کشت به بلبل عاشق نباشد انکو بند زبان ندارد
پی سیر بود استول زمانه استعمال اول نور که بر سینه ایاق التمه
 حلقه که اکالی سیر دیر و کاه اولور که پی سیر دیر که فلان بده
 برز چنگت ایدر و برز ایاق التمه الوب آتی اوینا غی ایدر دیک
 برده طافای عجم فلان کس ماری سیر ساخت دیو مرب ایدر
 اصله پی سیر ایدر که سیر دغ اصله و طافای عجم دیر یعنی برز

یعنی آفتاب طغشور و بکدر روزنه رعایت آنچه در سپهر و چاک برده
 بی سپهر او قدر رفعت کم مولای جامی نکست بر میزند بی سپهر او آب
 ظاهر و باهر در بیت از **سبحه جامی** به که چون کبک نهی با بسترش
 و ز لکده کوب کنی بی سپهرش **و** در خنکاه او لور که بی سپهر باز آید
 و در قدر قائم به دیر لایح الکا ز بر مشق و صرا اطلاق اید رفعت کم
 مولای مشارالیه وصف کلک غنچه بارنده و بشدر بر بپشتن
 اول منبیه و اخضر **بیت از سبزه ماه** و اختر کهر کلک تو باد **و**
 لوح خور بی سپهر کلک تو باد **و یای مرد در کوه** بوشن معتبر شود
 ز ناله ضرب او لور که بر کسنه بر فقیرک او کینه و در شمع این
 او لیسید و باران سبزش ایوب اول فقیرک معاند منتهی
 ایسبد ریای مرد در کوه در احوال او بر او بمشوره کسندیه ظرفای
 عجم فلان از بار فلان در دیشس با مرد در کوه و دیو ضرب ایدر
 فتنه کم سبج کمال غنچه در **بیت** کرم بجای شد و انعام راجه
 چو ازین دو یکی بای مرد ما بنود **و** و المی الشعر الماخرین مولانا
 امید نکست بر قطعه سندی که او ازل و اعادش و ز کارش کاینه
 ویشد را اول مثل قتیض ظاهر در **قطعه** مجده که آمد بر سر با
 جوانه مرد درین دیر ریایی که با مرد نماید و ارماند

میش آمد

مرا از دست مشت زشت مالی **کاشت** باید میخه ناکس و دنی
و جوا مقلد و او تران معنی که **بسمایه** **راسمایه** **داند** ذکر
اولان مصحح مشکه شول زمانه کنایه اولنور که تو کثرت
ایلوکن و کلکن بنه تو کثی بیلور و سبایه سبایه در صورار و صخر
شیخ نظامینک بو بیتنه فتم اولنور **بیت** از ختم و غیرین شت
طعل بدرا وایه داند میره سبایه **راسمایه** **داند بر لیسان فلان**
کس در جاه **مرد** بوشل شول زمانه استعمال اولنور که فلان
کشتنک ایچید قیوبه کره و فلان کسه ایی ایله قیوبه ایتمون بواو
کند و معنایه دکلر بلکه شول زمانه مراد ایدر لر که بر کشتنک
معاونتی ایله بر کاره مباشرت ایله و فلان کسه بر کشتنک
معاونتند بر کاره توجه ایتمون و چاک برده استعمال اولنور
بنه کم مولایابی زلف مجریه جاه و فن و صفتده اول مثل اریاد
ایستد **بیت** ولا بعثوه زلفش شد **راسمایه** **دقت**
بر لیسان کت چند میرد **در جاه** **دقت** مولای امیدینک
بو بیتنه اول منظر ظاهر **در بیت** بر لیسان دغل و ستاره و جاه
که یوسخی نو و دار برادر نه یغیر **باسک** **در حال** **نقش**
بوشل شول زمانه مستعمله که زبان ترکیه سک ایله بر جواله کردیم

بوقی و در یک اول و دیگر یک برده عجم با یک در جوال نشاء رفتن
 دیو ضرب ایدر اینته کم شیخ طحال خنجر حضرت نری مجور قبیه اول
 منشی ایراد همیشه **رباعی** خضم که بگفت و گو در آمد با من
 ریشی جو جوال و پیش تو دانه گفتیم که در آن ریش بروم عقلم گفت
 با یک بجوال در نشاء رفتن **بر کا و جلست و ماده کا و زین کرد**
و دو شاخ شد بود ادا بر معنایه در بین الامجام نول زمانه
 مستعمله که فلان کس است و فلان طبان فالد و در یک برده
 ضرب اولوز اما غفلت اولموت که استشهد اولاجن مینه نشاء
 طوبی کا و ابد تغییر اینه و نکات اصلی بود که طوسی او پیشی فتنه کا و
 ذکر اولن سیدی التاری مقرر در بحر مبنیه و النور که حقیع عیالیه
 اولان مستعم با نده که بعد ایدنا هیدر خواجه نصیر طوبی علم
 هیند بر کتاب نادلف ایلموب مستعم بالهنگ خواجه بی اولان
 ابن حاجب که اول عصر کفخلند ایدر کتاب نکور اکا کتوب
 صوندوغی حاله ابن حاجب کت بن کوردی و جوی مطالعه
 اینه که کوردیک نصیر طوبی بر کتاب نادلف ایش که اگر شهرت بود که
 چون کمینک رونقی شکست اولو حظا ایتموب و جد اینه داده
 بر اقدرد ویدر انجی طرینه یعنی بوقی با یک صوبه و دوش یکده طرینه

ایدوب اوتمه سندن غیر معرفتی یوتند و نصیر طوسیه خطاب ایدوب
 دیدیکه ای درویش فتنی و بار دانش نصیر جواب ایستدیکه از شهر طوسم
 ابن حاجب دیدیکه فتنی بویونوزک اوده اوتمه ششم واروب کنوره بم
 دیدیکه غایت العزرا و اوده یعقوب برکوشیه واروب استر لایه
 الالوب مطالع ایستدیکه ویدیر اقلیم در کرکته ده اول ملک طالع ایستد
 طالعن طوسه و قوت رمله ما و اوده الهده ده هلا کونک طالعن
 سعد ایدوب کن بیلوب واروب هلا کونام بادشاهی که چنگیز اوغلی
 کنور بقدادی بر باد ایدر و ابن حاجبی دست و کردن بسته
 کنور دظرنه نصیر طوسه ابن حاجبه سلام و بر در و دیدیکه معذور
 بیورک اوشنه بویونوزی کنور دم سابقه ابن حاجب نصیرک
 نادلیف ایستدیکه کتابی و جد نک نزه سینه آتزیسه بودخی کدکک
 ابن حاجبک بنین کوب اول بره آخری و ویدی انجینی
 طرنه اول اجدند که طوس ادمی قشند کاد لطیفه بزمه مودر
 ذکر اولن ادا را مولای طوسینک بویتند نه ظاهر در بیت
 بطوسه جائه ده کوازی شهر سیمی خواهد که جل برک و بند
بنیان کس بی آبی دارم و اب من پیش فلان کس روین است
 بود ارا بین الانجام کند و مناسنه و کله بلکه شول زمانه استعمال

اولنور که فلان کشته اید با هم خروش و کله روانه رنجیده خاطر دم دجک
برده فسخی بچم بفلان کس سر به آبی دارم دیو ضرب اید روگاه
اولنور که فلان کشته فتنه سوزم کچر و مرادم معلول اولنور دجک
برده آیم پیش فلان کس دشمن است دیر بر سر آبی دارم مثلی
مولانا و حد الدین اصفهانی نک بور با عیسی فتنه فتنه اولنور **بیت**
در سینه زدست دل ناپهات در دیده ز تاب سینه بی خواست
ای دیده بر زخفه این دل که مرا دیر است که با او سر به است
بسر زلف سخن میگوید به مثلی بدل شول زمانه ضرب اولنور که
بزه دل او جیکه سویدرس دجک برده بچم بسر زلف سخن میگوید
دیو ضرب اید روگاه اولنور که بسر زبان سخن میگوید دیر
میننه کم شاعک بو بیتنه بسر زلف مثلی فتنه ظاهر در **بیت**
کز حفظ برکت از مشک سخن میگوید چند بابا بسر زلف سخن میگوید
و دخی شاعک بو بیتنه مثلی مذکور فتنه ظاهر در **بیت**
سر زلف میگویند سخن فتنه زان روی میگویند بیاد
بای رخ برود بود او از مغرب بین الانجام شول زمانه کف اید
زبان ز کیده فلان کشته بزده اولنور در الم جیکه روزم خاطر مز
اچو ز حمت جیکه جان در دجک برده طلاق بچم فلان کس

از برار مای ریج بر دو خانه ایدر دو کاه اولور که اعر غایب مراد
 ایوب جالرب حاضر نشود چک کرده بای ریج کشند و بر ضرب
 ایدر بای ریج دیدوبکا اوز کج اراده کل قبیلته در بنه کم شیخ
 نقطه مینک بویتنه مثل سالف الذکر ظاهر و یا هر **دینت** **ناکند**
 بفرموده ناریخانه کج **کشد** از بی بهمان بای ریج **سبار**
کس **دبر کس** بود امثال مذر نزول زمانه ضرب اولور که بر خشم
 گشتک لشکر ادبی خدمتکار حریق اوله اول گشتک خدمت
 بنزد و بر بر بنه تحلیف ایدوب خدمتده تحاسل ایدر او خدمت
 معطل اولور ایدر او لیجن اول گشته ناکس اولمن لازم کلور رشتو
 معوله یوده ذکر اولفان مینت ایدر او ایدر لخط مینک بوابتانه
 که ارسمنه حکم کنیزک جینی به محبت اینده و کنده بصحت بوزند
 دیشد رفتم اولور **دینت** بکی حقیقت ممتنا ایس بود
 که سبار کن مرد بی کس بود **ازان** مختلف ای شد روکا
 که وار و بر هفت و ما در چهار **باب الباء** **المکسوره** **یده** اگر چه
 احد در کیده ویر معنا سنه در اما بو گشته بود بله متبع ایدر مکه
 بدو بزین معنا سنه و فر کلور اما لته انه حاضر تر یوده بزره مویانه
 کلور کن غفلت امیشد در اینگونه مجرور اولور که اولور که با حقیقت

اصفا جنبك بویا عسند نه ذكر اولنا نبش نه او آفنه ظاهر در **ب**
 در باغ شدر سر و سراف نه کرد سبیل زبیم نو پرب نه کرد
 کل روی زابده چون سجده مکرد مردم همه گفتند که پیش نه کرد
یکانه خوست و فلان کس نه دو استناست ذکر اولنا نه او ار
 امثال نه رسول زمانه کبابه اول نور که برگشته صوفی مجتبی اول که
 دو سنان و حشی صفت اوله اید بر شو متوله گفته به یکانه خوز
 دیر ل و برگشته دهر مجتبی اولوب قانی ایچی اوله بر کار زود
 استناد بر لیکانه خواد استناک ضد زود استناد و روی
 دشت با صفتناک بویستند اول اول رفهم اوله زید **بیت**
 از گفت غمزه و بر غم نه بغیر یکانه خوشا در دزد داشت تا جو غم
بیر آموز است بومثل متول زمانه مستعمله که بر کارک بر لکده خوز
 تحصیل قایل اوله اید بر ظفار عجم فلان کار بر آموزت دیو ضرب
 اید را زینه کم مولانا طوسینک بو مقطعه نه مثل سالف الذکر **بیت**
بیت مفطع زندر آموز طوبی از زندان کوه این کار هست پیر آموز
 و مولانا و حدالده بنیک بویستند نه اول مثل قیظ ظاهر در **بیت**
 همچو فراد از غمش روز بر صحرای ارم نانه بیند این جوانان غش پیر
 و دوقگاه اولور که بران کارم دیر که زبان ترکیه به بران کارک

معنای یحیی بن اول انبیا اهل واری هم دچاک برده ظفای عجم بر آن
 کارم و بوضرب ایدر لر **بصره گفت بصره کوی** امتا که نذر شمول
 زمانه ضرب اول نور که حد نه زیاده سوی میرب کند و به لایق سوز سوزیکه
 دچاک برده بی صوفه گفت دبر لر دسوزک طرب سوبه دچاک برده
 سخن را بصره کوی دیو کنا به ایدر لر و کاه اولور که اول فکر ابله از نه
 مسکه دوست بوزنه سوبه دچاک برده که لک سخن پرده
 کوی دبر لر بنه کم شاعک بویتند نه ظاهر در **بیت** سخن دانان
 سخن پرورده کوید بودی یکدیگر پرورده کوید ذکر اوان
 بی صوفه مثل دخر مولانا نفعی نک بویتند نه فهم اول نور **بیت**
 عینورانه نک در لب جواب ز کفنا ربی صوفه تا صواب
بی قدم است و فلان کس نه قدم است بودا ارشول شول زمانه
 کنا به اولور که بر کسه غایت ابله شوم قدم اول ایدر و او غرا و غی
 رده ابله قدم نه مسکه مابو الکسک اوله ایدر ظفای عجم اید
 کسه نه فلان کس نه قدمست دبر لر و کاه اولور که نه قدم دچاک
 رده فلان نه قدمست دبر لر لغت به کی مناسبه کی نامبارک
 اوله و پنجو نه نه قدمست کنا به اولور غیبه کم المی الشعرا و اوله الدین
 اصغر بنک بویتند نه اول معنی فنی هر در **بیت**

جناب مشرفه در شهر اقمه در پیش مکن کجای نه پای بنشیند بنیابت
 به قدم باشد **بهرک** لغت مشهوره و در هر کج دو معنای معلوم
 اصلی فارسی بهر کاف تصغیری کنورب اوج یثرت و دوه بهر ک
 در اینجا نظامی کجی وی اسکندر بر نانی او علی اسکندر و به سلطنت
 تسلیم آید که در وزن خاطر کجی استر ان وصفند بهر ک تغییر
 اینجمله شیخ مذکور کجی یومینه نه لغت سابق الذکر مخم اول و **بهرک**
از اسکندریه هزاران بختی از دهر کجی بگشتی کنی کوه را که خاک
 هزاران کجی بارکش همه بارهاشان خورشیدها خوش گشتی
 کش کجی اید کجی دوه معنای دوه که زیاده یا بجمده بهر ک
 دوه اسیر دکه یا دشمنان نظر ندان کجی کجی کجی کجی
بیدر است بومش شول زمانه مستعجله که بکسکه اکجی و کجی
 دیو فیصل و قال اوله طرفای عجم فلان کس بیدر است دیو ضرب
 ایدر روگاه اولور که فلان کسکه روسی زاده در دیکج
 برده اعجام فلان کس ما در بخت است دیو کجی ایدر اسناد
 الشوامون از دوی طوس سبک بر قطعه سنه که کشته و حشر
 عید اول این بجم حقه در مثل بیدر ذکر اول معنای بجم و کجی
 ظاهر در قطعه از کجی **بهرک** هر ان کس که در دانش بجم

از دور جهان زار تر زار گیت ، بنا شد جز از پیدر و دشمنش
 که یزدانه بسوزد با تش تشن **باب الباء المصروفة کا پوشیده زنج**
است و شنج و شنج نشین است بود از رسول زمانه بسوزد
 زبان ز کیده خمر سوز و چاک پرده فلان کس ز پوشیده زنج
 است دیو کفایه اول نور پوشیده ز شنج اصل بود که دیو بجهت
 کسب با صفین ایند کور زمانه حیکه این بغیر از کسب شخصی
 و دزدان و دزد که لک اول اجله نگاه اولور که غانای عجم بالکن
 پوشیده زنج و بوب خمر سوز ادا بدر از شنج و رسول گمنام
 دیر که نود و نهمه و اصل اولوب کبر و غور ابله صالنه ابر شاع
 قاضی یمن بچونده بور با عیسند ز دکر اولنا، معن رقیه ظاهر
بیت فاضلی **علا** از دلش پوشیده زنج یک نیمه زانش است و یک
 این کرمی و سر دمی که در دمی بینی و ز کور و جیل تشنه بر شنج
 و دزد غفلت اولنمونه شنج نشین ادا شول زمانه کنیا اولور که
 بر گمنام قهرم فاضلی که صورت و دوب او تیر بر و شنبوب قهر سیدی
 شول معول که گمنامه فلان کس شنج نشین است بر اینه کم فطنه
 مذکور **ایر** دیار هند و سنانده بر شندر آید و شهر خلفی حیکه
 کا زادر و کاه اولور که کاوشند بی رحم و یک لازم کرایه

بند زنج

بر باد نسبتی که نور را و کافور بوری و بر او و در نور الوانده علی
 و یک بو که نه حیوانی لغات تنبع ایدم بر لغته غفلت ایند کروی
 اکنون کجور اولنم ذکر اولنا، او را شاعری بویشند که قلیان علی
 محبوب و صفندی در مثل سالف الذکر فهم اولنم **بیت** عقل و دین
 در دل بردان ناج بوراند سرش کافور در که میگویند ناج بور است
بیت کرمی میبکند و ملائک کس میسر کرمی میبکند بو او را بین الانعام
 شول زمانه مستعمله که بر کشته بر کشته استناد المیوب و اول
 کشته کند و به معنی و ظاهر اید بنوب بعضی کشته و فقریه ظلم
 و تعدی اید بر فضیلتی عجز ملائک ظالم معنی کس **بیت** کرمی میبکند دیو
 ضرب اید و کاه اولور که بر نادانک آفریده زباده اولم اید است
 کله و کجاده بکریوزند و حلیه لک صفت اید بر شول مسوکه شخصی طغای
 عجز فغان کس میسر کرمی میبکند و بر ابلغ البلق المتناخرین مولانا
 وحشی بزدنیک حضرت علی و صفندی اولان قصیده نوشته
 بر قطعه سنده که خب از ظاهر ارای روزگار مجوده ویند که
 ذکر اولن ان امثال فهم اولنم **قطعه** شهادت ازین ناک زمانه
 فغان زین خبیثه افزائی، بصوف سقر لاثان **بیت** کرمی
 بروم دوسه شاه سر کرمی، **باب** الشاه المفروقه **بیت** کرمی

اولور که صدر را بد تغییر مایوس مدح محفله ضرب اولور که خدایان
 و بکاک برده تنگ چشمان دیو کبابه ایدر لوحه باه مناسنه کلس
 تنگ چشمان حضرت شیخ نظامینک بو بیتنه که خدایا سبستان
 اسکندره وصفده ویشدر اول منافی ظاهرو باهر در **بیت اسکندره**
نامی می دروغ و بجایه و او از جنک تنگ چشمان در اغوش تنک
رشد و رشده بو مثل بیدل نول زمانه ضرب اولور که زبان
 زبیده بر کسته جز نشده در بچینور اولوب بوزله ایدر ظرفای
 عجم فلان کس رشده و بو ضرب ایدر رافینه کم شاه ظاهر و کنی
 بو بیتنه اول مثل منم اولور **بیت** رشده لاله جویر و اغوش
 زبانه رشده و زک حشاک حشاک کوز قیفونه در اورد
 مولانا و حدالدین اصفهانینک بو بیتنه در عزمش رشده ظاهر
 و باهر در **بیت** جواد و حدیث از اب ویده خواهد کوفت
 کز زبانت حدیث مرا ز زکشتن **بیت** **ارد** بو او اشوال
 کبابه اولور که زبان زبیده بر کسته نامر بو طاسیر مایوس کلانک
 بر بر بیده مناسینی اولسه بر ظرفای عجم ذکر سبب ایدر سبب
 قصه محبوب فلان بیت **ارد** و بو ضرب ایدر رافینه کم شاعر
 بو بیتنه منم اولور **بیت مولفه** کفتم ای شوخ مرا الش محبان تو

گفت ای عاشق مسکین تو کربس ای **باب الفاء المکروهه کاترین**
دینزه برناب نیز برناب دید و یک بر قسم او قدر که اکانا و ک دفعی در
 دینزه برناب دید و یک بر قسم فرافرد که اوته بقعه ده اکاحت
 و بر اول مرز اکت اشاعه و مرنه قریب بر او زونه قایت بنگرد
 خصمه بجای آمد و یک زمانه او جی الله فالور المکروهه اکابزه برناب
 و بر لرینه کم اوحد الدین اصفهانیک بویتنه جفته ظاهر در
بیت کشته جوکان دینه مراد بر مراد پیش بفلک جو نیز برنابی
تیرک زد بود اسول زمانه ضرب اولور که زبان رکیده در
 یو قاریه شغوب اونی که اندر دیک برده ظفای عجم تک
 یو قاریه صیحه کا اتماسنی تشبیه طریقه از زخم خون تیرک زد
 و بر او مولانا انغلی تک بر بیتنه که صاحب قرآن بنمونه
 و صفند ویشدر **بیت از تیمونه در جنگ شهاد منصور**
 ز خون که تیرک زد از فرمگاه ۶ یلار ابراهیم حاکم بر کلاه ۶
تیرک میکند امنا که ندر شول زمانه کتایه اولور که بو غلغلی
 ایدر بود دیک برده فلان کس تیرک میکند و بر ضرب ایدر
 شیخ نظامینک بویتنه ختم اولور در عذر گفتن نیز برناب
بیت در کجسم زشتی تیرک کرد بعد ایدر جوهند و بر جو اندر

باب التاء المقتضية ك تو بر سر وزن و فلان کس بر سر ش زنه

براد استول زمانده کنایه اولنور که بنم مصلحتم بنده کنه صکره وارینه
حال و حکایت برده طرفای عجم تو بر سر زنه و فلان کس بر سر ش زنه
دیو ضرب ایدر رفته کم اضحی العلماء المتبحرین وایع المناخین ملک
الشواد العصر مولای ایدر رفته مثل ند کوری بر جوبه محکمه بسمه که

شواد عجم اول مثل لوبه رینه بسمه شرا یخون کجرا اولنور بیت
بی سسونه غمی بن ایدر ایدم بر باد وارسونه بنه سنی بانه حاله کور باد

ترجمه قوله بی سسونه رابه بی آه جو کردم بر باد بر سر خویش زنه بنه
خود را فرهاد تنگ بزم است و فلان بدست و بی ظرفیت براد

بین الامحام شول زمانده کنایه اولنور که بر کس نه محکم بدده و جز
ایچکله مست اولوب کنور کسی اولم ایدر گوزده اولوب کنده و کوهرین
ظا هر ایدیه بومقوله کس نه طرفای عجم کنایه بوزنده فلان کس تنگ بزم
است و بی ظرفیت و بر رفته کم ذکر اولان ادا لر بمعنایه در مولانا

نظام استر ابا و ناک بو بیتنه فتم اولنور بیت **نقصه فلک**

جونه تنگانه بزم از می لعل شفق کوهر خویش را عیان ساخت کجرا
و دخی ذکر اولان بی ظرف منق مولانا طاهر بنک بو بیتنه فلان کس
کوزد و خواب تو از باد مست باندازه ساغوبه ظرف است

باب الحیم المفتوحه حاجان کرد و جابه کرد و من بین الانجام سؤل نامه
 مستعمله که بر دوست بر دوسته تحبته محبوس انس ایدوب مهمانه
 و بسیدر که عالم و جانم بولو که فدا اولسون بو محکمه طرفای عجم
 بر مصرعی که عینده مشقه ضرب ایدر که جان کرد و جابه کرد و مولانا
 طوسیثک بو بیتنه اول مثل فهم اولنور **بیت** جانم دهن بایک
 کن از من بشنوه مثل اینست دل جابه کرد و جابه کرد **بیت**
 بولغنی نغمه اند خضر نریند منش که جل در بانک اورت برینه
 و آوردک ایکنه دیر بر و بومنیای و بر منش آجل بر قوتجو غازه
 و خردیر که آتی دبار عجم نفس ایکنه طوطی وار بر سر غالب
 لوتیار نام قوتجو غازه من بهت وار در جل مرغ مناسنه کلده
 نقیده اولمه و کجا جلدینه خور اولنور المیج الشرا مولانا هالینک
 بو قطعه سنه که صحرا و باغ و صفنده و بشدر جل ذکر اولنان
 معنایه کلده که فهم اولنور **قطعه از قصیده لایته** ای خوش آن
 داره و دانه صحرا که درو بر زنان هم جو جیل بختان آمده جل
 باغ شد ملکیت هر بنی خنده از طفلی که بر آورده در قهای کلان زینر
 و دخی اسنادم مولانا خلصی بدختانی ناک بو بیتنه که کوه صحرا که
 بدختانه و صفنده و بشدر رفت جل فتنه ظاهر در **بیت**

زینک سوخته کبک مرسی از قلمها کوه زینک سوجل نوادر و شایسته
 چنین دارد **چونماندست** امثالند ندر نزل زمانه کفایه اولونور
 اولکه ذوق و صفا که نه نشسته قلمش اشاعه قوش سن و حالند
 نشسته بوق ایچک برده ظفای عجم چونماندست دیدو مابینکرده
 استعمال ایدر کسبج نظر مینک بویتند نه هم اولونور **میت**
 در باسج دادنه شیرین حسودا شیرزان شمار غیرماندست
 و کرنازی ندانی چونماندست **چهار** و امثالند که زمان عجم
 عودسه چشم بد مضرتن وقع انجکون پیدا ابتد کله سکر خصوصه
 در که بر سبویه طکونه و اب ذرله رخا عود سکر نظیر بصورت
 و لیز بر رسم و تصویر ایدوب البسه فاحره کیدوب انواع جوابه
 ایلد خیز قلوب عودس کدرمک استینده او شسته عروس
 ویدر اولانی کوسر زاناکه چشم بد مضرتنه اول سکره اصابت
 ایدوب عودس تجاوز اینجه لیده اول سبوز بالای باده نیرتاب
 ایدوب چشم بد بویله شکست اولونه ویدر قدرته اولان اکیچه
 اچیه ویدر و فقیر اولان چیز منقوله سن وضع ایدر لر زیر باده
 اولانرا اکیچه یک شکست اولد فدی صکره بغا ایدر اینجه کم مولانا
 کبخی زو مینک بویتند که نادان مدبر ذمنده ویشد اول مثل

فهم اول نور **بیت** شغال صفت در ناله مدبر شکل شمار **۱** اول و اول
 جوی او کند اخفا که یک اول و در خفا اول و اول که ذکر اول
 یک مخصوصه به شمار و وید کوی که شمار و در اول که حضرت شیخ
 سعد شیرازی یک بویتند فهم **بیت از کتاب دستار و حکایت**
و حسین جو شمار که خورند از شیر **۱** که از بام پنجه کافیه بریزد
 مولی سرور شمار متکلمه غفلت ابتدا و یکا بجهت بیت مذکور مصرع
 اولی سنده اولی ادای شمار بر تغییر ایدوب **۱** عبال توان که خورند
 از تو شیر **۱** دیو مینه و بر شد **حشیم چشمها دیده** بور و زمره باین
 الانجام شوارز نامه ایراد اول نور که حقیق کورب کچر شیم در یک
 بدو شیم چشمها دیده و بو کشاید ایدر اینته کم شاک بویتند
 فهم اول نور **بیت** دلم حیدین فتوز از چشم زکاب بلا دیده **۱** فریم حید
 و در زکس **حشیم چشمها دیده** **۱** چو که زبان نوایده سر کن آوین
 و بر لاله لغت نوا در شوار عجم ایبا نرند کتور را که کتور
 اولندر که زرا بینه س اول و در بینه مولانا نغی نکت بویتند
 تیمور بر زور دشت قبحاق ساکنند اول نو قمش خان اوزیر
 سوزانده که ز جیره بولغا کن سیاه بی کرانه سر کن اوین امر
 اید که همیشه **بیت از قضا** جو صفهای چو که بهم داد دست

خندان بکران دشت دیواریت **و** موی مشایخ بپوشید
 که اول محله در پرتی طاهریت مقدم نشینان درگاه شاه
 همه که ارای آن صیدگاه **جایگیر دوم** امثالند که
 برهنه دین فارغ اولوب ال حکم عیارند جایگیر دین
 را دین نمازنده اولان جایگیر در مقصود مغرغ غنی حکم اولانده
 و مقدم جایگیر متلا خواجہ حافظت بپوشید **و** اولانور **بیت**
 من مانند که و فرساختم از جنه عشق جایگیر دوم بکسره بر هر که
 هست **جایقل** امثالند جایقل در مقصود معوذتین ابله قل یا
 و قل هو الله در فضیلت جایقل دین را ایدر مراد ذکر اولان سور **در**
 و پنج بیت به است شریف مراد ایدر رو پنج سور و به
 بس شریف نامتحن و تبارک و سورہ عم و اذا وقع مراد اولانور
 بنه کم حضرت متلا جامینک است بپوشید **و** اولانور **بیت**
 از صراحت دوباره نقل می بین جامی به از چهار نقل است
 اگر چه چهار جار معناسنه کلور اماگاه اولور که اولانور اول
 منقش اولان اسبه دین چهار در اول اول اب چهارک الخ
 صفرا و سیدر پیشان در این بنه کم مولانا مجنون حب نوبت
 بپوشید که اکب جبر بر پیشان و صفند و دین جبر بر پیشان

کلمہ دیکھو اولو **زیت** نویسن سرکش ستر فلک از کوکبے ماه **آ** آمد
 اب جہیز ہر توبہ پیش **آ** دکان اولور نہ اب جہار دہ جک
 برده اب جہیز دیر دہ پیش **آ** مطلق صفر معنہ در حنی
 قطب العارین وسطا، المحققین خواجہ ہا، الدین نقشبند
 کتاب نجات یاران مناصف خوجہ مش را الیک کہ کو امان بازوہ
 کتورت کہ اول حضرت بدر یا شندہ الیمن والہ سنہ دہش
 ای ما در این فراخ حاکو کالہ پیش **آ** خواہد ز ابید
 یعنی بزم اینہ کو مزای انا الیہ صفر بوز اغود وغوسہ کو کمریہ الواف
 اول اینک دو غودہ بیور و قدر کے ظاہر اولور ابیدر نہ
 اسبہ مخصوص کہ فضایان بخارا ما بینہ معہ و بر زبان دار کہ
 اینکہ فراخ حاک دیر لغوبہ کور یا و کجوبہ خامش **آ** و آتہ نیچہ اضلا
 فلان کس دو دجک برده فلان کس نیچہ شد دیر لوائہ کہ
 ماسکی و خانہ کا داک و آدہ ناچے و در بہ کفنی و غور نہ سفید
 و ننگہ دیر لوائہ بجلی و ایکہ کفرہ دیر دوستن پیش صفیر
 دجک برده آب آمد دیر لظرفای ماوراء النہر بر بر ہمہ کوانہ
 سولیک لازم کلمہ کہ ذکر اولان ادا الہ تفسیر دیر **حار غایب**
 بر مثل پیرل خوا زمانہ مستعملہ کہ صلا کہمنہ ادبہر اولو جک

بدو سجده سوز سر بر گشته سبزه سبزه و چون چونی نفا به اول و حجاب
 غالب اوله طرغای عجم مثلاً کس خارج خایه ایت دیو ضرب اید را
 اولور که انجام هند بر در شام ایند کلنده غلام خارج نشن
 غیره دیو ضرب اید در مولانا امید بنک دست زمانه در کتاب
 ایند و یک قصه سنک بو مطلعند ذکر اولنان ادا اولور
مطلع برانه سر که قد امیدر دوتا شده از خارج خایه که دو
 جایگذاشته و استماع اولور که مثلاً امیدر دست برده
 اولور که زنانه دندان دندان در مانده اولوب هر کوه اوینده جنگ
 و غوغا الک و کل اینش بر کوه فاربر او شوب مثلاً امیدی
 یقین اولور قلنده بر زنده بخت مثلاً خایه سینه یا شوب
 شوبه صفو که اول معنای معهود در از اول مثلاً سحاره خواجه
 اولور که در صکره زنانه طلاق و ربوب که شریک اختیار اید
 و بعد به جو زنانه تیش کسان بیت نظم اینشد اول قصه
 مطلعی در که استنها و طریقید بالاده ذکر اولور و مولای شد
 الیهک خواجه سر اولور ده قصه مذکوره نک بوینده
 و هم اولور **بیت** یک حقیقت خایه بود متاع سدا و آن هم
 داده و خواجه سر شده خواجه سر متاعی خادم و دیگر

است نه خام و بد کهر کے حیوان غیر ناطقہ آخته در لر که مثلاً اکا و بار
 زود، اندیج دیر ل و کاه اولور که آخته لفظن حیوانه تخصیص است
 باده مکنه و سر کای مکنه و چاک برده نر آب آخته و سر کای آخته
 دیو تغییر ایدر اینه کم شاعک بویتند نه فتم اولور **بیت** می آخته حرم
 ناخت بر وفق سر، بناسنه جواد به کلیرک **ترجمه اسمان**
کورست اشالد ندر شول زمانه کنایه اولور که بر دینا جانی نکل
 ایدر حله وار دینا کرد و نه غذا را دل ناکسیه بکلیوب منصب اعلا به
 کتوره و ارباب معرفت خاک مذکوره پانمال ایلیدر سو موند یو
 طافای عجم جسم آسمان کورست دیو ضرب ایدر اکاه اولور که جسم
 آسمان کورست و چاک برده جسم دولت کورست و خردیر اولور
 کتوریک بویتند نه فتم اولور **بیت** ترا می میند و باهر و ماه خوش
 به نازد، کتور و روشن شد این میجه که جسم آسمان کورست
جناری و کدوی اشالد ندر ایک شینک مینده مناسب اولد و غن
 بیانه مکنده ضرب ایدر نقل اولور بر جنارک دینه بر کد و کشت
 اول کد و نشو نماده سرعت چیلید به حسی ایدر باله جلوب نمانه
 یسره چناره برابر اولد قده زبان طعن دراز ایدوب و مشکه
 بو کد روزگار دینه بود و اصل اولد و غلک مقابله بن زمانه طیکده

نامی اولم جنار جواب دیروب دیک که برنج کون اکنده قه با
 بکام وراولمن اولقد رکاردنوار دکلدره منر روز کار طنبوب
 ثابت برقرار اولمقده درنج الواقع دیدو کی که برنج کونده
 که ونا بود ونا پیدا اولور حیارینچ روز کار برنده ثابت برقرار
 اولور بنده کم کمال خیمه ننگ برقطعه سنه اول مثل فتم اولور **میت**
 دریاب کمال ابن سخن نازک و بایک آذرده مکن خاطر ازلس
 کرایه توبرار زنمان صوبه افرع باوت مراد حق اویت
 بدخواه تو خود را به برز که جو تو داند لیکن مثل است این که حیار
باب الحکم المکسره حیره بهادر وائی اوز معنانه کلور مثل قنانه
 کمنه خدا سیدر دیکت برده فلانه کس حیره دست است دیر کار
 اولور حیره دستک صندج مراد ایدینوب فلانه کس حیره دست
 است دیو ضرب ایدر انا بویکمنه ننگ دیو ایوب بولد که حیره
 هند و سنا دبارنده برقم دستاره دیر که انی مولانا نیر
 صارا راجه بخارا دبارینه کلکه کلرند انزه مولانی حیره بند کوجه
 روش دیر مولانا متقی بخار ننگ برقطعه سنه که هند و سنا بنانه
 بچونده ویشدر دستاره معنانه کلن حیره فتم اولور **قطعه**
 عهده هند سکر سنا است طو بلانش سکر روشی

ملک شکر

مک نشی جو ہند و باز سیاہ چہرہ بند و نکو جہ پیش ہمہ نکو جہ
 ہند و لاک بر قسم کید کلر سادہ و در کہ اول سادہ سکان قنادر کمی قصہ و در جی ادب
 او سندنہ اولنا منسابہ کسمہ مش بہ اول مغلندہ شاعر قصہ انیشہ
 و ذکر اولنان لٹانہ ہند یونک بر قسمنہ دیر لکہ زیر لٹانہ اسم
 در بار نسبتہ مضاف فلکب منابہ وید بر باب **الکلم المخرجه چونک**
 لغات غیر مشہورہ وندر لکہ چونک اوج یشر دودہ یہ لٹہ وایجہ
 چونک دیر لکہ زبان نوادہ اکا طبلانی دیر چونک اشتر
 مناسبہ لکد ویکہ مولانا نفی ناک بویتند نہ ظاہر در بیت از بنموناہ
 طلیکار چونک کہ سہ ہمارہ بر آمد بر آن آسمان رس منار
 چونک مناسبہ کلن تیلانی متفق ناک بویتند نہ کہ میر دیوانہ
 مجوندہ ویت نہ فہم اولو بہ بیت از قصیدہ **لایمہ** مادہ تیلانی
 تشکیک کہ بکسہ ہمارہ رہبان نہ و خطب ابرو دستاشر **سہل**
 غفلت اولنم ویکہ مولانا متفق بخارینک ذکر اولنان یعنی آئندہ
 حوق نزاکت دار در کہ دیرامیر دیوانہ نک سالبار لرا افرامیش
 آئی رہمانہ و ابرو سنجہ خطبہ و دستا برنی سپکہ تشبیہ نمیشہ
 سپدہ وادر بود کہ میر دیوانہ دستا برنی با صی صر مش
 سہل اشتر کہ سبب نمیشہ وایزینہ دیر تیلانی فتنک دید ویکہ

حار و نه دوده و بیکدر **جوب** بر دخت خوش اینده است بشو
 شول زمانه ضرب اولوز که هر نشسته برنده بقتد و هر نشسته
 جفتی ایله و او اینده خوشتر دچک برده خوب بر دخت خوش
 اینده است بر اینده کم مولانا حاجی نک بویتند منل سالف الذکر
 فهم اولوز **بیت** دل نهادم بر جفا جوین دیدم آن قد بلند بر دخت
 آن بکه میند مرد عاقل خوب راه **جوب** تو در آبست **داز برای**
فنان کس جوب در آبست بود ادا این الامجام شول زمانه
 کتایه اولوز که بر کس نه کو نک عالمی لازم اولسیر داول
 آورده و بنسیدیکه سکا کو نک جالنه کزک در دچک برده خوب
 تو در آبست بر لود بود ادا نک اصله بود که دیار بخنده بر کس نه
 کو نک عالمی استه سر دکنکله صوبه اصله در دچک لوده
 فوجن فوجن دکنکله دام صوا کینه طور راول اجله در دچک فاکر
 عجم جوب تو نیز در آبست دیو کو نک و ادا ایدر اینده کم کتیکه
 شرا مولانا حاجی نک بویتند که قد محبوب و صفته بدست
 بر منل ظاهر و باهر **بیت** بدور قد تو سرور کشید بر لب جوار
 ز عکس نشین او را هزار جوب در آب **جوبینه** **باید است**
 بر منل زمانه ز کیده شول زمانه مستعمله که ارایجی بولور دایان

بولور و بخت برده اجمام جوینده یابنده است و بر گرفته کم شاعرک
 بویتند فهم اولنور **بیت** چنین زو مثل شاه کوبنده کانه **ها**
 که جوینده کاشند یابنده کان **باب الحاکم الموقوف حاضر**
قندیلش بو مثل شول زمانه کتایه اولنور که مدارک اوزره
 اول و کله صفین و بخت محکمه حاضر قندیلش و برار بوشلک
 موردی به کوزه او ستادم ده سوال ایتدم که بو مثلک موردی
 خیمه ییلور سز ییلور دیر که حضرت شیخ سید سیدی حلیه کتک ایچره سوز
 دید و کاهله پیری اولک شیخ فضل الله ولی بویت نیمه جواب
 دیر مشردر و بویتک مصرع نایبی این العجام روز و نه کتک
 مثل مذکور ظاهر و با هر در **بیت** چون بسفر میروی از خلایق تبه کنی
 چون کجک میری حاضر قندیلش **بیت** انشالله در رنگ نه جمیع
 و الای معنایه کله رفته کم مولانا تقی نک بویتند نه کسب
 بشمار بنور خانه و صفنده ویتد راول ادا فتم اولنور **بیت**
از فتح نامه دیکبار به خیل ستار حشر شد از قل عاریش فرخنده خیر
 و دهر حشر در رنگ معنایه کله و کله مولانا خسر و دهر یک بویتند
 خطی هر در از کتاب مخزن الاسرار در وصف شاه نظام **بیت**
 گاه ملک کاه بیا نشن ملک حشر بر بخش چون ملک بر شکر

حاضر دم باش بومش له بدل شول زمانده استعماله که تدارک اورد
 اولوب متبقی اول دیک برده ظفر فارغیم حاضر دم باش دیو
 برینه کنایه ایدر رفته کم مبلوانه کجایی نک بومینه نه فهم اولور
 ای دل سده دم سدهم اربابیم باش خوزه میرود و از دیده نه حاضر
 باش **حالی** حال عجیده بوفر عبده استغاره ایدر حالی نه حال
 معنایه دریا ظرفیت افاده سینه زیاده او نشه رکاهی النی
 زیاده ایدوب حالیا در حضرت خواجه حافظک بومینه نه
 اول ادا فهم اولور **بت** عاقبت منظر ادا وادی خاموش است
 حال غفیه رکبند افلاک انداز **حلوا مجرود** و **حلوا مخور** و **جوبین**
 بومش له بدل شول زمانده استعمال اولور که بر کسه اغریه کلنی
 سوسیدر زبان رکیده بال کیه دیک برده ظفر فارغیم حلوا مخور
 دیو کنایه ایدر رفته کم مولانا نک بومینه نه اول مثل فهم اولور
بت از منتهی که سخن خواصی که کوی جویه سکوه صبر کن از حص این
 حلوا مخور **حلوا مر** و **دو خوردم** و **منه** **کس** و **کس** **جوبین** **حلوا**
خورد بودا الی شول زمانده استعمال اولور که الم منصفیه و ال
 اولدم دیک برده حلوا مر و دو خوردم در لور و گاه اولور که
 حلوا مر و دو خوردم دیک برده حلوا از دیک جوبین خوردم

و بر افتنه کم شیخ کمال خجندیه بربا بستن حلوای دیکت جوین
 مثل منم اول نور دیکت جوین بمیخته نخل **خمار باطل** در باغ بیدین نو
 کوزه کون برکت نوا، زان برکت نوا از زوی طبع روا، بر خیزد
 بیاد میوه از شاخ بخور، که خورده نه ز دیکت جوین حلوای
باب الحاء المفتوحه حروف و رسن بر دو مثل بدل غول
 زمانه ایراد اول نور که بر گشته بر شیده فائده او مسیر اول
 شی الله چه حقوق امت سببی ایله ضرر ایلمید نظر فای عجم حروف
 و رسن بر دو و او مثلک مورد در سوره مضبوطه که زمانه فائده
 بر گشته و او امینش ایله برده ایله اشکری دو توپ مثلن
 خاطر کوزه بغز امینش حریف اسکی کوزه تکه غفلت ایله که اشک
 کید و ب حریف ایلمین بید کوزه امینش بار از فتنه طکه که سوار
 ایدر امینش که از ان خر که بسته بود در شامجه عاید شد جواب
 و بر امینش که اصل عاید بلکه حروف و رسن بر دو یعنی
 افتنه فائده او و کن ایلم بید کوزه در اول زمانه بر دو و مثل
 وارد اول شد و کاه اولور که از آن مقصود اولنا شی ایله
 مطلوب بید کوزه و حروف و رسن بر دو و ضرب ایدر
 نینه کم شیخ کمال خجندیه اول مثل بید کوزه منم اول نور **دیکت**

بنام رفیق من زلف زلف درخت نوشت مثل کهنه که خورفت در سن و
خاک بر دهن فلان کس نوشتی خول زمانه کنایه اید را که بکهنه
 برخالف سوز سوزید اید اول سوزانک اغزیه و ستمه اید بر دغا علیه
 مراد اولوب خاک بر دهنش باد و بر او دغی بکهنه بر اولاده
 بر کم سوز سوزید اید اول کهنه اول محتشمه طوب کسنا غفین
 و یک لازم طله کده اغزیه طیراق طولدروب اول محتشمه نظریه
 طلوب عذیرین آنکه دیر بومتنک مورد سر بیه مضبوطه کجی بیک
 انهمایه اوله بکجه و خون بر راجحه افراسیاب ز کباله
 کتوب قتل اید کمره صکره آل کورزی وال نوثر می جمیع بود
 حسن عظیم تیش و پیش کای آل کورزی وای ال نوثر بلک
 واکاه اولک که تمدن صکره مسیح مرادم قلندر و نیای فایده
 خلعت شامی عجبایه و تاج شامی کلاه دکتوب و درویشک
 اختیار ایلیوب فایده بدوش اولم کرک تخت کینایه بر شاه اولک
 اول مجمعه رزبه کفش روزه بر قدین الف ایلیوب زین بوسر
 ایدر کای خسرو باغچه یا شاه اوغلی یا دشا هر دین لهراب
 نام بر باد شاه زاده وار و راسته سکر بینک تختکزه انی کجور لم
 باد شاه بوسوز دین مخلوط اولدر و اولید بک لهراب اعضا و لنون

کور ما بینده سام او بنده زال ایامه فالقوب و دبیر با کجی و
 لهاسب بد کلر اگر چه اصل یار شاه اما فقیر در سلطنت
 کیا نیانده چون قلی مطلع و کلده کجی و زالک بوسوزنده خطایم بود
 در هم اولدر زبانه خسته و قوت و لایسته بلدی که بوسوزنده زال
 و اول در حق با حاکم کرد زبانه خطایم یوب و دیدیکای زال
 بخور بویله سوز سوزیک و اداب کجایی کوز تکر زال او سوزنده
 بشمار اولوب بقوت و رجعت و ده جاک برده اوج طیاران کوز
 و اشته طرد در اول زمانه بر دویار عجمه اول قاعده فالوب
 الی هذا الآن اجرا ایدر لرغینه کم مولی جامینک یور با عینده
 مثل سالف الذکر فهم اولنور **رباعی** ای کر غمش افتاده جاک کجی
 الوده کمن چمنه باکت بسجن حونه لال توانه بود بکوش لایق
 کر لب بسجن کشایی خاکت بهمن **خانه بهند و که سیرده است**
 امثالده ندر شول زمانه ضرب اولنور که خدمتکار دزده اوی
 اصمیرد بر کوزیرا الی اوز و خدمتکار تنها اوده فالجی بخیه
 اولجی معلومد رد چاک برده مضحک بر نکته بر معنی ایدر تعبیر
 ایدر که خانه بهند نه سیردست کس نشسته کم شیخ نظر منک
 بر بیننده فهم اولنور **بیت از مخزنه الاسرار و مقاله سیرده ام**

دو رکابیت روزگار غارت ازین زک بنده دست کس
 خانه بزند و سپردت کس **خاک کنیم و فلان خاک گفت** بوداوار
 بین انجام شول زنانه استعمال اولنور کزین عاشق جفاکش مقصود
 مشوتم به جاک روده ظرفای عجم خاک کنیم و بوضرب ایدر لرینته کم
 مولانا احوالین اصفهانینک بوبر یا عیسینده اول مثل فهم اولنور
رباعی دل بنده بوبر عین اوز نکلت **جای جاکم عارضه لا اوز نکلت**
 بیس که هزار خاک کن بنده اوست **اونیز غلام خارسه سیز نکلت**
خط بر کرم کشش بوداوار انجام شول زنانه ایدر ایدر که اول
 کرده خاک پاکیده بر خط جاک انزه صکره بوینی اور بوداوار نک
 اصلی بود که بر مجرمی میدانه سبسته کنور دکلنده جلا و اول مجربان
 بوینونه خاک سرخه بر خط جاک کوزین بغل و نطع و ریع و دوشه
 و مجرمی و زخم الدن الکوب نطع مذکور اوزره کجور قبله و جاکای
 راستین جمع ایدر و بای حسین اوزا و در و مجربان بای راستین
 اکمجه جمع ایدر و بای بوینونه اور دقده مجرم بی جاره ستانه دوشه
 بوداوار السعده موقوف اولد و غنچه کجور اولنور مذکور اول خط بر کرم
 کشش او شاک بوینونه فهم اولنور **بیت** سرم آنکه که اندازنیم شبر
 جفا حرد **بکش** بر کرم اول خطی از خاکهای خود **و در جاک**

حیثین بقدره خواجہ اصفیٰ نک بویتند؛ قیہ ظاہر در **بیت**
 قاضی خیر چشمی سبز دوم بسمل **ما** مانا آرزوی روی او در در
 و در نطع در یک دوشد مکر حضرت شیخ نظامینک بویتند
 قی ظاہر در **بیت از مخزن از مقاله چهارم** نطع بیکفند و در یک
 ریخت **و** دیوز دیو ایکش بی کجک **خواب بود و بی خوانده**
مکرات **بزم لازم آمده است** بویش عدل بین الاحجام شول
 زمانه مستحکم را اسکی دو کونه او قوشد مکر او دینده صولانم
 اولتد رفیقه کم دآراب بر اسکندر دین مغلوب اولوب فرار ایدین
 خدای حق مانا و نک دبرینه فراموش ایدوب یمن وب رده
 دارا به زخمهای کاری میشد ریچک خانه زبند نه روی زمینه
 بخود اولوب دوشد که اسکندر دارابی بو حاله کورب **بختی**
 کوته زبند نه کند و زین روی زمینه آتوب سردارابی زانو سینه
 المشر دارا کو زین آجوب اسکندر کر ریچک کردش و محنت بود **کار**
 بعض نصیحت و وصیت المشر حضرت شیخ نظامینک ایراد اولتد
 منیر زبانه دارا دین اسکندر نامه سنده ایراد ایتد و شیخان
 بویتند نه مثل سالک الذکر منهم اولو **بیت** حوازا که مدعو و مکرمانه
 مکران زمانه که اب **بزم** **نمانه** **خاطرک** **ت** بویش عدل **بیت**

اصدادند برین القصصی الیخ شول زمانه کتایه اولور که بر کتایه
 حنی اید اولوب جو فر خصوص اچیز کوردو کتایه اولوب خاطرین بقوب
 دل شکن لک ایلر مشهور و معروف اوله ایدر طغای عجم فلان کس
 عجب دل کت است دیو ضرب ایدر ارمونا ظهور یک بو فطه سینه
 که اخوانه دل شکن روزگار حقتده دیت روذ کراولن مثل خا
 کت ظاهر و باهر در **قطره از سانی** سم کرک طبعنا ضرغام کین
 همه زبردستان بالکشین بخاطر کتای سراسر کره
 جود بنال عقرب که بر کره یعنی خاطر بقیده عقرب قور و
 که دو کون دو کون او زره در در که ایا احد القین قصیده ملا
 که عفتقلی دیشدر **خانه بدوش است** بوشل بیدل باین الطراف
 المناخین شول زمانه کتایه اولور که فلان کتایه روشن
 و در این سیاحت عالم در دچک برده طغای عجم فلان کس
 خانه بدوش است دیر و کاه اولور که بر کتایه عمرین صفایه
 کجوب عجم فر داده اوله ایدر ضحاک عجم ایا خوش تلب است
 دیر ذکر اولن ادا المایع الشراء المناخین مولد وحشی
 یزدیک بویشند که در دوشملی حقتده دیت روذ بوشل
 ظاهر و باهر در **بیت** مازان کرده خانه بدوشم و خوش نشینی

کتایه
 کتایه بدوش
 کتایه بدوش

بنزدان کرده خانه که دار عالم **خانه بدور در پوزه بدور در پوزه**
بدور بودا و الرشول زنانه کفایه اول نور که زبان نزدیکه بکسند
 حلیه لک اید میو بوب استی و صوق چک اید نظر فای عجم بگویند
 کمسنه فلان کس خانه بدور است و بگویند اید را اما ریزه
 بدور ابله برده بدور کت قرچ بود که اهل صنایع با بیننده فلان
 کمسنه او سنا دزاده در او دسته او غلی اولد و عیون صنعتان
 اید صبا و تنه بدور و صنعت اچند بیوشد و چک اید
 فلان کس زیر بدور است و بگویند اید را و ذکر اولد
 خانه بدور ادا کشته چند مولد سر در پیش خانه بدور دیار
 عجمه او برقی بلیوب اهل و عیال صاحب اولد کمسنه
 دیر لانا بگویند در که محبوبه بگویند اسناد مدح و کل ملکه
 دندر خانه بدور ادا سایه بدور و زمره که در ذکر اولد
 خانه بدور منشی حواجه حافظ شیرازی نیک بویستند و ظاهر
بیت گفتن که زمانی گفت معذورم بدار خانه بدور در چه
 ناب آرد غم جنبین غریب و ذکر اولد سایه بدور ادا
 دفر مولد و جنبین بویستند که وصف روح و زلف محبوبه
 اول ادا فتم اول نور **بیت** پیش بدور نوازش پای زلف

نیز زلف تو سایه بر در کل غفلت اولتمو که بیده ذکر اولتم
 اقبالی لغت ساینان مناسنه درینه کم باب الالف المغنیه
 ذکر اولتمش ابر لغت باز اندر اقبالی ساینان مناسنه که کن
 اصابت اینست **باب الحاء الکسره خشم جهودانه** ظرفای
 عجم بود انزل زمانده استعمال ایدر که بر جاهل باخود بر ناز
 بر اهل فضل گسته باب یاب سوله که اول نازا شیده نک
 وارد خج خشی زباده اوله ایدر کاظرفای عجم جهودانه
 دیر لغت کم حضرت مولانا باد شاه جهود و وزیر بولس حشده
 اول منای ایراد اینست **یت** از بغل او تیز طومار بخود
 نبر آمد هر دو را خشم جهود **خرفه سوخت و فلان کس**
براهن سوخت بود اول انزل زمانده ضرب اولوز که دبار
 عجمه فاعده مسرور که ایک یار جانانی مابینده بودت واقع
 اولوب عبار خاطر اوله ایدر بار شدقه بصره مجلس انس
 ایدر اول محبه پیراهنکین حقوب آتش بقدر دیر که
 بودت ایدر عبار خاطر آتش بقدر مابیننده ارتق
 بودت اوله لغت کم حواجه حافظ شیرازی نک بو بیندن
 منم اولوز **یت** ما حوالم کن دبار که مراد دم چشم

خود روی ترکیب

حرفه از سر برد آورد و بشکرانه برفت **باب انشاء المصنفه خوش**

کردم امثال مذر شول زمانه کنایه اولنور که بنیم کوزم آنی طوبی

بکنم و چنگ برده ظرفای بنجم آنرا خوش کردم و بر اینته کم

افصح النور امولاسکی سا و جینک بویتهن فتم اولنور **بیت**

دانت و دودل عود گرفت خوش کرد **نایدانی** که دوم سوحنه

کازا اتر است **خوش نوبل است و فلان کس فلم است**

بواد اربین الاعجام نول زمانه کنایه اولنور که کتابه بنیم

وز دکت و حید کالین اینده شهر اوله بدر فلان کس خوش

فلم است و بر او خوش نوبل است و فردر افران ادا

صدیه تعبیر در اینته کم شیخ سعدی نصیحت یاد شاهده بوستان

نام کتابند بواد اکر اید اینته و یکی کاتب حید کاری

بر خدمت تعیین اینده و شیخ سعدی کنایه بوایسته اول ادا رفیقه

ظاهر **بیت از کتاب بوستان** و دوم جنس و برینه خوش قلم

نباید فرستاد و یک جا بهم **جه** داسی که هم دست کردند

یکه و زوایا شکلی برده **داره خولی که با شیره و شورو با جان**

برایه امثال مذر شول زمانه ضرب اولنور که زبان ترکیده

برگشته کم حلقه تخلق الیوب اول بر افر فلان اولمینی ترک

این سبب ظرفای عجم شوموله رده حنبل که با شیر در شود با جگر آید
 در بر یعنی شیر که گران جانش که جود یکدرد و در حنبل شش تخته سته دکن
 جگر دیدن عبارت در غبته کم حافظ شیر از بنک بویتندن فتم
 اولنور **بیت** عشق تو در درونم و مهر تو در دلم • با شیر اندر دژ
 شد و با جان بدر شود **خوش علف است و فلان شرطی**
باز است بود از امثال که نه را اما خوش علف ایله سطح باز
 فرقی بود که خوش علف زبان ترکیده شول کمسته به دیر که
 اکول اولوب قنده سکر بقول ایله تر خانه شور با بر اول
 اغزیات دادین میسوب بولد و عشق لبه ایدر بوموله کمسته به
 ظفار عجم فلان کس خوش علف است و بر ضرب ایدر **باز شرطی**
 باز شول کمسته به دیر که طعام بر کن بر لقمه عینه به و بر لقمه دفر
 النده وونه و بر بر دخی او کنده اولاد برین دخی صحنه نشانی
 اوله شوموله کمسته به ظرفای عجم مجاز افنان کس **سطح باز**
 و بر از ذکر اولنان خوش علف منشی خواجه حافظ شیر از بنک
 بویتندن فتم اولنور **بیت** صوغه شهر بین که چون لقمه شیره بخورد
 پادشاه در از بار آجیون خوش علف **خوش صحت**
 بومش به میل شول زمانه کفایه اولنور که بر کمسته مجرای آوا

ایدر برودنه که اول کسناک مجل مکندن دو کلی باران خطا بنده
 توانای عجم فلان کس خوش صحبت است و در کتابه ایدر رابنه کم
 تجنسات مولانا کاتبینک که تجنسن نام قصد او نمشد بر مثل
 قیته ظاهر در **بیت** هر که با مردم خوش صحبت است می تواند گفتن
 که او خوش صحبت است **باب الدال المفتوحه در سفید کردن**
 بین الاحجام قاعده مسدود در که بر فقیر خانه سینه بر خشم
 کمنه نهادن او سید کریمید فایوس اغوز رابنه کم حسن
 دلموی خواجیه هر دو عالم و سر دفتر اولاد حضرت ادم محمد مصطفی
 صلی الله علیه وسلم نعتنه و پیش در اولاد افرم اول نور
بیت مشکوت غار الکفتم که این برده چه بود گفت مهنا
 عظیم آمد که کردم در سفید **دامن** دراز بومش تنول زمانه
 کنایه ایدر که فلان کمنه حامل سزا و احق در دجاک برده
 فلان کس دامن دراز است و بر رابنه کم مولانا جامی حضرت نیک
 بو میزند ظاهر در **بیت** نوشته بدان مکته جان که از
 که ای کونه اندیش دامن دراز **دست خوش** ال الکلیه و دیگر
 اکا دستبوی و حق و پیش در رابنه کم مولانا جامی سچین کونه
 حقه که شیخ سعیدیه انکار در ایدر و پیش در بومش فیم اول نور

داغ شدم بغیر کار ادم
 در سینه نیت حاضر بود
 در قدم باشم خنده ادم
 در جبهه نه فریب
 زمانه بجز یاد خانه و مکته
 دست بر دل یاد مسدود

شماره سیم بادل دست خوش خورده جا گفت ای کرم روان نایجا
 خزونه دادند که سعد بن سحر • سفت در حمد یکی تازه کده **دست**
 بر نوع التوتند که خسرو بر و بر آتی البند لاون که او بنادر و
 حکما انی حکمت ایله ملایم اینست در وی خسرو اندن ابست و کی که
 صورت و در وی خسروه بش ناوره روز کار نصب او ملش ابر
 بر و دست افشار و در که ذکر او لند بر عابد بن برینج در که خزنوی
 ظهوره طله که انگشت در هم اولور وی حده جز حقیقه اصحاب
 علم و بر بلیسی بر کاسه در که اکنده اول صوبه ایلکه که بنه بر اولور
 بر بلیسی و حق بار بدیر مطرب در که او حیویر المثلج نوا پیدا
 اینست این بر بلیسی و حق کینج باد او در که خسرو قصر ملکته
 قصه ایله که میسر آید و اجداد من فلان خواندن خوف
 ابد و ب جز ایر در باد حفظ ایکن بر کشتی به قبولوب
 ارسال ایله که باد مخالف پیدا اولوب کشتی عایت خسرو
 سوق قیلور خسرو بطریق ایله قرابن منصره مالک اولدی
 ایکن اول خزینه به کینج باد او در و بدیر شیخ نظامی میسند که
 خسرو حقه و میشد رزمش افش رفته اولند از کتابت خسرو
 بنین ملک را نزد دست افش در مشت کز افش و در بول

می دفت از انکت و دخی کچ باد آو شیخ مذکور کت بویتن فیم و نذر
بیت رخا کش راه را کچ روان بود مکر خود کچ باد اور در از بود
دفت کش و کوه امثال مذکور فلان کما به اول نور افشا نمکسند
 بخاریزه دخی در دچک برده فلان کس کس است دیر او و غل
 باز بخت فلان کس کوه دلاست دیر او دخی عاشق ابله معشوق
 بر بره بولش دروب قوی بکینه در بر نشین دیر او مولانا امینک
 بو قطعه سندی کما کسایت روز کار ده و میشد مذکور اولان
 امثال دفت کش و کوه دلال فیه ظاهر در **قطعه از قصیده**

گفت حافظ فلان ماهیچه همه در و بش رسم و بقرایی
 بهتر از شاعری و منطایی **کوه دلال** و دفت کشی صمدار
 قطعه مذکور اولان بقرایی مغنوزان مناسبند در که زیر اینها
 عجز صمد و دیگر می تو تاجه دیر او ماهیچه دخی که نک برسم استبه
 دیر او که انی الیه یا بار عجب او فلان کس که آنی یک استبه کوه
 قشقد صبر برب یوزینه جارب بار انکچون فلان کس که غره به
 حبوب ماهیچه اوله در دچک برده کما به فلان کس عجب ماهیچه
 شد دیر او ابله او بچی قطعه مذکور اولان حافظ فلان ماهیچه
 و یک اوله رو منقوله که مولانا امینک قطعه مذکور انکچون عطا و نذر

تبریز بکینه ایتمش در کس برز اول ایلی کاره نسبت ابدان
دست کشیده امثالند مثل زمانه کنایه اولنزد که محبوبت
 کل وصیقه نفس و پویش و دردم و بزم و اولسید طرفای
 عجم فلان محبوب را دست کشیده یعنی فلان محبوب برانها دند و بزم
 ایدر مثل مذکور دیار رومده قتی مشهور و مستعمل در غنیه کم مولانا
 امید نیک بوقطعه مسنده که شراب یاب و صفته دیند مثل
 سالف الذکر فتم اولنزد **قطعه** بیاسای آن طفل یک در راه
 کو افایه باقوت سیاه راه **بده** کوه در کیش مشاومت
 نشاید کشیده بیک در راه **درون دارست** بومش بیدل
 مثل زمانه مستعمل که فلان کس نه بکن طبعی و دوه بکنو
 و بیک بده فلان کس درون دارست و برارینه کم مولانا
 مسعود و مینک بومیندن اول صنف فتم اولنزد **بیت از نایب**
شیخ و فخر در طعن سپهر درونش کوه بر کوه پر شکوه درون
 دار جوهر دمی کینه شیخ و نکاسه است **فلان کس کاب**
جلیانست بود اولنزد زمانه مستعمل که زبان ز کینه شول
 کسینه دیرا که بیک کور دوی بده جو کوب یارانه نفقت دیر
 و کیر لوباسلو اولوب روز کارین تکرث ایدر بکوره شومتوله

شخصه و کتابت دیو کتبه ای در او کاسه چنان شول کسنته
 و بر او که چوده چوبه چننا قرین دو پور مدان اولور کرکوب
 شکم چو انگشت ایله شکم چو ان میخه قرین او تارخی مولانا غالی
 مشهور یکتا بو میتنه که باو کار چو اساسی بچونده ویشدر
 ذکر اولان ادا رفتم اولور **بیت از قصیده** که وکتشول کف
 بهر شور یا در بر کردی • مکر دی سیر ازین ونگاسلی کاسه چلیک
نثر کشکی در ویت یکتا قبا خسته یا یولایه چنانچه ویر **دندان**
بندان کار خود بردوش شول زمانه کتبه اولور اطفال
 کسنته فلان کاره مباشرت ایدر و کاره یکتا یا بشدر دجکت
 برده فلان کس فلان کار وندانه خود بردوش ضرب ایدر او کار
 اولور که از فلان کار وندانه نمی گتم دیو استعمال اولور که زبان
 نه کیده فلان کار وندانه فراغت ایتم ویکه ودفن کاه اولور که
 وندانه چه کار می ایدر دیو کتبه ایدر لربال یکله ویشتر لازم
 دجکت برده مستعمله فاطمه خاتون یا یی حذف ایدر
 بالک وندانه چه کار می ایدر و یا مینکنده ایما ایدر که وکتشول
 وندانه خود بردوشلی اوحد الدین اصفهانی یکتا بو میتنه
 ظاهر در **رباعی** دشمن کرد و وصل دشمن بردا خر

او کت بزرگ میزنندم حواضه آور و بجان لب از بوسه
 و دهان برکت نیز فرود آورد **دست بکاسه یافتم** امثال
 طنانی عجم شول زمانه ضرب ایدر لکه بر عاشق معشوقه
 بر پرده بول لرایدی که انکاره مجال اولسه شو معوله پرده
 فلان کس را دست بکاسه یافتم و بکسیه ایدر رود و غن بجای
 قنده بولم و چنگ پرده دست بکاسه یافتم و بر لبه کیم
 شاعری بوبیتند فتم اولوز **بیت** دوشن بوقت صبح دم
 چینه شتافتم زکس برت را دست بکاسه یافتم **دود**
بوسی نیکوان شود بین الاعجام روز مره مشهوره در کبر
 الشن سید و اطل افنده بر قج که اولوز سید و نون
 کمدن بکاترجه ایت سید خوب روی و مالدار اولد و غنه انار
 دیر لود و غن جلده بوکمنه دوتنه انجشیدر لطیفه قصد
 ایدوب دیر لکه خوب روی و نیشتم و زردارم متکلمه خیر
 اولان طرفا حظ ایدر لود اول کمنه ارتم دوتنه انجش
 حضرت شیخ نظر مینک بوبیتند ذکر اولان اولان
 اولوز از **خس و شیرین در بلا و زحمت کشته شیرین از بیت**
حسن بهر جا کاش کرد دروان دود بسو نیکوان خوشتر شود و

باب الدال المکسورة و برای درست ای بومش مشهور نزل
 زمانه استعمال اولنور که زبان ترکیده که به کج کلدر بولکلدی
 و کج کل ابوکل و اینک ابویج بند و جغ و چک برده فضی
 عجم و برای و درست آی و بر لبه کم افصح اشترامونا کاجی
 بو ایاتنه که سرور کاشاکت صلی الله علیه وسلم نقشه و عشر
 مثل سالف الذکر فهم اولنور و رسول خدا سارا بنیادین صکره
 خاتم المرسلین اولدوغنه اشارت در **ابیات از گلشن اوار**
 محل جازیه به مطاف ایش قبه جانها بطواف آمدن
 و بر و درست آمده عکس مثل زوشده و برای و درست
نور و فرشیج نقطه مینک بویتند ذکر اولن و مثل فیض ظاهر
 بیت از کتاب حسن و شیرین در خطاب زمین بوس **بیت**
 چه خوش گفت حد این سخن و جهانوار که در آید و درست ای و جوار
 مثل زوشده در آن کوهار که در و درست آی انده
و بر استی بومش نزل زمانه کتابه اولنور که بکینه جوشنه
 بحضور اولوب دوستنه ایش و در و نده کین و دویب
 کج بایسته ایش زوشده که به طاف عجم صلی الله علیه وسلم زوشده
 و بر اینک و بر امولامتی نک بویتند که طوفان مشی خان

دشت نجاف عسکری صفه دیش ریش زود خشم و راستی فهم
 فهم اولوز بیت از تیمور نامه همه زود خشنان و راستی
 سرشته ز خشنان دشتی دیوار کج بر آورد و بوشل با بدل
 سول زمانه مستعد که بر گشته بدعت سببه ایجاد اینه امر که
 خلق انگ ایجاد نه متغیر اوله را این بو مقوله شخصه طرفای
 عجم طاق کس دیوار کج بر آورد و دیوار بسته کم مولانا خبالی عجم
 ابرورد و صفه دیش بر بو بستند اول فتنه ظاهر در بیت
 از طاق ابروانش رو کرده بحوب در پیش خویشی یار دیوار کج برای
 دیوار گشته شود اما باینا به نکودا مثاله در سول زمانه ضرب
 اولوز که بوجدم با خود بوجدم زاده نقد فقیر ای زالت
 اختیار ایدوب کس به جگه زینه مردم حرد و چک برده
 عجم دیوار گشته شود اما باینا به نکودا دیوار ضرب ایدول بدل
 کواهی دهده مثاله در سول زمانه ضرب اولوز که کوکلون کوکل
 بول وار در کوکل دوستی بیلور دچک برده دل بدل کواهی
 دهد دیوار ضرب ایدول دیک طریقه بخوش آمد بین الامام شورا
 زمانه ضرب اولوز که بر صوفی مقصوده از حال اولیوب
 نه حیدر است نه کوه بی اور نایه آتوب عجم القیله و جدو حالات

بوشل بیدل شول زمانده مستعمله کبر بکینه و بنبل چوقه ایدی
 جیان جیغردوم دیور شکایت ایلله دیور ظفای عجم زر زباده شود
 دیور ضرب ایدر لر و شودیه مشهور که جیان جیغرد کمنه کت
 اقیه سه زباده اولور مولانا امیدینک بو بیتند که مضمون
 مذکور غنچه کلکه بولک رقیه ظاهر در از قضیه **لامیه بیت**
 غنچه بنمود زرشاه کل افرو دلی زر زباده شود و انرا که برارد و بنبل
 و بنبل بین جیان جیغرد و نابل **دشمن خانه کیمت** بو مثل بیدل شول
 زمانده مستعمله که فلان کمنه او دشمنی در و دشمنی اچو حذر و نذر
 و دوست صورتند و دشمنی و بکاک بوده فضیله ای عجم فلان
 کس دشمن خانه کیمت دیور تغییر ایدر و ظهورینک بو بیتند که شکایت
 اخوانه بیوفای و دشمنان دوست نموده دید و یک دشمن خانه کیمت
 ادا کفتم اولور از ساقی نامه **بیت** سیمه شنایان بیگانه
 محل جی حوز و دشمن خانگی **دوستان** امثالهم ندر شول زمانه
 مستعمله که مجلس انده محبة و برای خاطر اکلن در حد دوست کانی
 دیور افاقا بنک بو بیتند فتم اولور **بیت** بدستم دوستان
 داد و خاص از جام خشنود که خاک جود اولکت حضر
 و اب جبرانش **باب الاء المغنحه** ره بدی بدو دیور

راست است که متوجه داد بیت
از تو بوی خوشی بوی کون مصلحت

گاه اولور که نامه میرد و خطاب ایدر لاله بدی برده اند
شول زمانه مستعمل که فاش کرد و کشف ایدر که دو بخت
برده ضرب اولور و کذا که نامه میرد و بکری و کذا و کذا
ادامک ضدیدر که فاش ایدر و بخت برده نام ده میرد و کذا
ایدر از مولانا فارینک بویتند فتم اولور **بابیت**
داشت این که ده بدی میرم از رفتن برده شوق برده میرم
راه آورد بویشل بیدل شول زمانه کتایه اولور که ارمغان
و بیلدند و دسترا کچیز کتور میرد سینه ظفای عجم راه آورد
و برادر زبان و فوعدده ارمغانه سوغائی دوز و برادر راه آورد
اداکا بنینک بویتند فیظه ظاهر در **بیت** نه راه یارم اگر
اورمی عبارای باد حرا از ان بنود خوبتر ده آوردی
نعمه الله حضرت را و دلخیز ارمغان مفاسنه کله و کن
غفت ایشدر **باب الاوامر المکسرة** درین خند بویشل شول
زمانه مستعمل که زبان زکیده صفا که کولمک درین شوق نفا منیک
بویتند اول معنی فتم اولور **بیت** حوز از در دل تو میسکند
کریه بیرون ز درین خند نیت **بیت** فلا که کس شبده **بیت**
اشک از شول زمانه کتایه اولور که فلا که کس نیت قصه کز لور

داشت

و بنم عالم خلقند یوسیده در دجک برده ربک قصه ما پند
 است دیو ضرب ایدر ارمونا او حد الدین اصفهانی نیک یوسیده
 اول معجزه فتم اول نور **بیت** ما ربک قصه خود یوسیده ایم از خلق
 و انکه ز قصه ما عالم خبر گرفته **ربنه بر آورد** ربنه اگر چه
 ایستک مناسنه در اما دیار بخاراده بر عرضد که هر که بخاری
 صوبن ایستک بلا تأخیر حبابه منسابه بر باره پیدا اولوب اول باره
 قشچیک ابر کلنور اکنده بر بیاض ایستک ایستک کی بر نشه
 بر نشه حفر ابتدا حفر قده بیان کبی در نور رسته مانند اولور
 تسبیح طریقه کاه رسته در لاتی تانی ایدر حکرا اگر قریب حفر
 بر غیر بر اولوب حفر حفر معر در رسته کم شاعک یوسیده فتم
 اول نور بخار ایدر منوب اولوب بخار اصوصیده اولور و غلط ایدر در
 حوز و آب بخار اگر فرشته برادر رسته کما باشد فرشته
باب اراده المصنوعه کاروی دل نمود امثال دندر متول زمانه
 استعمال اولور که بر کسک خاطرین با یوب کو کلن
 الاله السید سلطان کس کاروی دل نمود و بر شاعک بر مطلقه
 قیظ ظاهر در **بیت** ما جاک سینه از دم بیفت کثوده ایم
 روی دل بر دم عالم نموده ایم **روی مال** امثال دندر روی ایدر

مالیده و نه و کبد ریمین معونه و سمرقند و لایحه مقابله فدا به ویر
 حیه طغای عجم بر بدینه فدا به بخشا مزل که فدا بی جدایی می آرد
 و بیمه ارشاد عکس بو میتند روی مال معونه معناسنه اولرد
 نیته ظاهر در **بیت** روی عالم کف یای تو گر مالی نیست
 که مرا به زلف یای تو و مالی نیست مصرع ناییده اولان
 روی مال معونه معناسنه کلده و کیه ظاهر در **روکش می ساخت**
 بو مثل به بدل شول زمانده ضرب اولور که بجا حواله ایلدی
 و بنیم اوزریمه مسلط ایلدی و چک برده طغای عجم روکش می ساخت
 ویر کتایه ایدر لر روکش اصلده شول گسنه به ویر لر که گسنه به
 جفا ادا ایدر بندر و فر گنزد و اینجوب اخوان حواله ایت ایدر اول
 حواله اولان گسنه به روکش ویر لر مولی محتشک بو میتند و دم
 رقیبه و میشد **بیت** سر و کارم به غزالیت کز اغیار ارام
 می کنند روکش دم سگ آدم روی **رونما** بو مثل به بدل
 شول زمانده کتایه اولور که زمانه ترکیده کور ملک می فکر ادا
 کاه اولور که رونما و چک برده رونما به ویر لر میتن کم اضحی
 بو میتند ظاهر در **بیت** مانع ز روی خوب تو ایمنه میشود
 تا ابل دیده جان و جهان رونما دهند **باب الیاء المفتوحه**

روشنی جو در طبع کند

ز روی لب و روی اند و منی یعنی کج آنجه و التوت و قیل
و یکدر نظام استر ابادینک بویتند فهم اولوز بیت
مای قبول باطنت از سحر ظاهر است کان زر که روی لب
بود نقد ناز و است در مطلق و جعلی مناسنه کلور زرده
کوش بویشل بول شول زمانده مستعمله که است رکیده برکسه
غماز اولوب منافق اولسه ایر و سخن جینک ایل بر نظر غای شخم
مضان کس زده کوش است و بر لرغنه کم مولانا خوجوی کربانینک
بویتند فنی ظاهر در از کتاب کمال نامه **بیت** بروای زرد کوش
و ازرق پوش **شیخ** زراق شوخ و زرق خروش **ربانم**
سوی بر آورد **ربانم** **کبود** بود استول زمانده ضرب
اولوز کربان رکیده سوبله سوبله دلمده توی بتدر و کاه
اولوز که آسانیز دلمده توی بتدر و چک بوده **ربانم** **کبود**
و بر لرغنه سوبله دلم که کروی دیر **بیت** یعنی کج خروش زبانرا
کبود است از کس بر بنجات امان الامان نهاد **زربسار**
سخت **سیم** **سخت** بویشل زبان رکیده شول زمانده ضرب
اولوز کربان عاشق حوق التوت و آنجه خور بدوب حوق مال
ملف ایلر و چک بوده مضان کس **زربسار** **سخت** و بوضه

ایدر انا مولانا سروی صنایع شمرده سلطان مصطفی اکبر تا بلف
 ایدر ویکه کنده و میسکی زلف لب خالی بنه تشبیه ایش در وید
 وجود و بزی ساعد مجرب تشبیه ایش در وید شاعری بومنی ایل
 استنها و استند و استند لال ایدر ویکه بیشک مصرع او استند
 ذکر اولن سوغتن سیم او مثل اولرب بین الایجام و جرسند
 او زره مستعمل اولر و غننه غنفت ایدوب ساعد سیم تشبیه
 ایش در وید اول بیت ایدر استنها و ایش اول بیشک من
 بین الایجام ایلر برینت قشمنه اولمق لازم کلور مولانا سوردینک
 استنها و ایدر ویکه بیت بودر شاعری برینت سوغتن سیم
 منجه قیظا هر در **بیت** سوغتن سیم ز عاشقی رواست ، ساعد
 حو فراتوج اسوغتی ، **زبان مرابست** بو مثل شهر زبان
 ترکیده دلی طونه بر وینجه سیمتوب اغتمی قیاد و یکک برود
 زبان مرابست ویکه کایه ایدر او دمن ال التده و قتل مکینه
 رستوت و یروب اغتمی قیاد و یکک برود و طغای عجم زبان مکینه
 کس ایشکتم و خود بر اینته کم شاعری بورا جیسند نه خطاب
 ساقیده ویکه اول مثل قیظا هر در **رباعی** ساتی به آن قیچ
 زبانه بشک و زباده خار به و خانم بشک بینانی نو به رانم

که تو بکنم و بگردانم بشکن **زرسفید** یا **ز برای** و **ز سیه** پوشن بین
الاعجام شول محکمه استعمال اول نور که زبان ترکیده ضرر و ب
امثالده اولوب برکته نک باشند بر حال کلکه که آق اچمه مر
فره کون اچوندر و چک برده زرسفید از برای روز سباه
است و بوضرب ایدر لر بوشکده ذکر اولن از برای ادا بیه
لاجل مناسنه در مولانا نظام استر ابا و بنک بویتندن که سواد
لس و کجوم و صفنده و بشت رقی طاهر و **ریت** بود و هجته از برای
روز سیه زرسفید اختر و شب بصدق و ادا و باوری

با ورنک مناسنه فرس قدیده شاهد مناسنه در **ز انوزده**
و نسیم کردن بر ادا ارشول زمانده استعمال اول نور که زبان
جغنی نوازه ز انوزون سکایت مناسنه کلور و عظیم
کردن مناسنه در مشکلا یا شاه شکایت ایدرم و چک
برده پیش یا شاه از فلان کس انومی زنم و بوقبیر ایدر
و کاه اولور که فلان کس تعظیم ایدرم و چک برده پیش فلان
کس نسیم کردم و بر نسیم ادا بیه نوا اولنده ز انوزونه مناسنه
کلور که اکس نسیم جغنا بیه و بر ذکر اولن ز انوزونه منشی
بملوا که بنک بریتند فتم اولور **ریت** سکا یا بزرگترند هم

زانو ز ساق عرش ملائک زنده زانویم زرده و می زده **مغنی**
 بودا و الرشول زمانه مستعمله که زرده و می شول التونه و بر لکه
 اول او زده اشمنش اول و خالص و بی عید و بچک برده زده
 و می و بر لکه ز جعفری و خ و بر لکه و کاه اول و کفای التونه
 و بچک برده ز زعفری و خ و بر لکه و ز مغنی شول التونه
 و بر لکه می او زبده کسلور ذکر اولان زده و می ادا پی
 مولانا جامینک بر میندان که نوحید حضرت باریده و می و می
 ظاهر و ز سجد **م**س او به ز زرده و می است ، ذکر ز زرده
 ابوی رسی است ، یعنی امک با فزی ز خالص لیک ابوی
 یولنده ذکر ز ایمک یولنده لغد رفته کم شیخ کمال خجند بنک
 بر میندان که کند و ابیات عدد دنده و می و می و می
 ادا پی و می ظاهر و **م**ریت گفته های تو که بر روی زده و می کمال
 هفت مغنی است ولی چون ز خالص و می و می **مغنی**
می برده و می بدل شول زمانه ضرب اول و کاه بر لکه
 دل و کوب یک حال ظرفای عجم فلان کس زخ میندان
 و یو ضرب ایدر لکه و کاه اول و کاه بر لکه و می و می
 برده و کوه رسد ایدر ظرفای عجم فلان کس زخ میندان و یو

ضرب ایدر حکیم اوحد الدین اصفهانک بوبر با عیسه بن قتیله
رباعی ای ماه درخت جاده دل درخت برده تا دیده تراخت دل تا
 چون برده ان خال که بر گوشه نجشمت تا حال حبیب از رخ بیرون
 برده و آغی محمد عصارک بوبینه به مثل من بوبر قتی ظاهر در **مثنوی**
 خطی کمان مشعر بر از رخ زاده نشاید که دازان بر مهر سید امان
 و بوبینه دکان خط مکتوب مناسبه در که زیر امهر شاه زاده
 عاشق مشعر به اربوب سرامی باد شاهده او تور در لبش آتش
 سحران مهر مشعر به سنبول اولوب بر مکتوب انشا ایدوب ال اللہ
 ارسال البش اول مکتوبه بدر مهر که باد شاه ابدی گوشه ابر سدر
 باد شاه بچخور اولوب او غن میدان سپاسنه مکتوب دست
 جلاده و پردکده وزیر قلعوب باد شاه در جابلکه که مشعر
 مکتوبه ایام که بفر واقع اولوب چکه در و به جاک برده مولانا محمد
 عصار بیت مذکورده اول مشلی ابراد اینش **باب از المکره**
زیره بابو عده برونش می دهند امثالند در سؤل زمانه ضرب
 اولنور که بزنی و عدک ابله او بالرس و و عدک ابله بزنی احبا
 ایدرسن بزه بالکر و عدک کفایت ایدر و چک برده بومرغ
 عینی ایدر مشکر که ضرب اولنور **مصرع** بوجه بود زیره را برونش

ویر لرینه کم شیخ نظام بیک بوینندن اول معنا فهم اولوز از اسکند
بیت امید خورش بهتر است از خورش • بوعد بود زیره راورشی
تر بالاده ذکر اولان زیره کیسون مناسبه در زیره رابوعد و روش
 می دهند وید کلر بیک اصلی شوبیه منقولدر که دیار کرمانده زیره کشت
 ایلمن کسسه صواب حق زاناده صوبولتیا بچی کشت زارینه واروب زیره
 مارلسنه خطاب ایدوب دیشله ای زیره من ترا ابیار خواهم
 داد یعنی ای کیو بچم سنی صوارسم کرکر بود و عده وید کیو نه نشودنا
 بول اول ابله نه قوری و عده کیو بزی احبا ایدرسن و یکجک
 رده فصیحای عجم و بلغای سمرقند و بخار ابوعد بود زیره راورشی
 وید کتایه ایدر لرد و مشک موروی ذکر اولدوغی که در بین الانجام
 مثل اولدوغی وجه او زره فصیحای عاب و فرمایند نه استعمال
 ایدر لرینه کم شاعرک بوینندن اول فهم اولوز • لا تعجبو نه حکم بول
 بمزعه • ان فانه الماء یغیثه المواء • **زیره بکرمان می برد و فله**
کس زیره رابکرمان بز و بو مشغول رانده مستعمله که زبان
 ترکیده فلان کسسه بوستانچی به طاحون ایلندی و ایلدر و یکجک بده
 طافای عجم فلان کس زیره بکرمان برد و بوضرب ایدر لر امینک
 بوینندن که بچم نانی و صفنده ویشنه راز قصیده رانیه **بیت**

من این قصیده که آورده ام بدان ماند چنانکه ریزه بکرمان و در بدربار
و در مونا جابینک بومینند اول مثل قیفا هر در بیت از قصیده

جلال الروح خیال زیره که با خود بهر پیش خدا مانان بنده بار
زیره آنکه باشد عزم کرمانش **نثر غفلت** اولیمه که زیره نکت کرمان

ایده نسبتی بود که زیره کرمانه حاصل اولوب اطراف افکانه
نقشه اولور و زیره نکت یری کرمان اولد و عیون شایسته بکرمان

ویدی و در بدربار **زیره بالا گفت** امثالند رسول زمانه در شب
اولور که بر کینه ارتق اکسک سوبله ایدی و بر کینه حقیقه ایدی

سوبله ایدی ظیفای عجم فلان کس زیره بالا گفت و بوضو ایدی
اوحد الدین اصفهانی بنک بومینند که قد مجبوب و صفته

و بشده خطا هر در **بیت** که زیره فلک راستی چون بالات
کویند که هست زیره بالا باشد **باب السین المفتوحه سایه**

بر کارش نمیداخت و فلان کس سایه بر کارش انداخت
بواد الرسول زمانه مستعمله که بر کینه کند و سترن پنهان ایدی

احوال پوشیده سنی بلدرسه ایدی ظیفای عجم فلان کس سایه
بر کارش نمیداخت و بر لایینی کند و ابشئی اوزره کویند

بر اقمه می و بیکه یعنی کند و کارین بلدرسه سایه بر کارش انداخت

و به کلوی ذکر اولون ان بیند اخت منک ضد بر سگما ساجنک
 بویشند که جسته بدیل صورت المیوب درگاه خورشیده توجیه
 المیوب حاجب اشنا به راست کلوی که کونده همیشه کند و بج
 بلد ریگی محله و پیشد ربو مثل سالف الذکر فهم اول نور **منظوم**
 ملک در راه و پیش حاجب اس سبه پوشیده و خم نشسته بالا
 دران مارکیش فی الحال شناخت ولیکن سایه بر کارش نبیند اخت
سک هر صواب است امثال مذر شول زمانده ضرب اول نور که
 زبان ترکیده بر دنی کور و دیک آوید رعایت او صوب یانته
 وارسه و نان و ملک حقنی المیوب اوش و به نه اولیه ایی زبان
 ترکیده بو متوله شخصه جزایه کو یکی در ارفضای عجم الکاسک
 هر سوار دیو ضرب ایدر **سک نشیند بجای کبیالی** بو مثل
 شول نماده فایه اول نور که برایو ملک شک رینه بر جنتی خکسیر
 انگله بونک مناسبی بوقدر و چک برده طوفای عجم کنایه طریقه
 و نم قصد المیوب بو مصرع که عینی اید منک ضرب ایدر ملک
 نشیند بجای کبیالی با عجم اید با نیچی و اشک معنانه در با نیچی
 ایدر کو یک مناسبی بود که کو یک با نیجه او کوشش و با نیچی
 بریده کنه ایدر کو یک سابر کلا بدن با نیچی برین قورر انک اچونه

خفای عجم بگوشتک برینه شو مقوله برکسه کله ایلی سکت ایله کیایی
 من سبتن قصد ایدر لر **سرفه** بودا اوشول زمانده مستعد که برکسه
 برکسک اوز برینه هجوم ایله ایلی سروده مکن و سروده وزن و فنی
 دیر اودگاه اودور که تویج معناسنه و حرکله و یکمون ناماقی کت
 بویتدن که بخور برزور حصنه دبشدر شهم اولوز **بیت**
 و بارخچ ملک من شده **ه** بکک عرب میهم سروده **سرچشم**
خورداشت امثالده نر متول زمانده ضرب اولوز که جانم حاصل
 ایله سرمایکت کزیده سنی میشد ویدر شهم و یکک برده سرچشم
 خورد است ویرلر سرچوشک معنای انغولیبی هر سه نکت
 کزیده سبدر حتی یکنی اوز زنده النان باغچه عجم و غن سرچوش
 و بر شیخ نظامینک بویتندن اول ادا فتم اولوز از خسر و نیرین
 در پاسخ را ازان خسر و نیرین **رایت** اگر اشفته شدم هیوشم
 تو بروی **ه** برچوشم که سرچوشم تو خوروی **سفید شدن** باز
 بافتن و داخل شده معناسنه کور نغمه امد و حلیمی سفید شده
 داخل شده معناسنه کله کجند غفلت ایتشد و رانچون
 تجر بر اولندر نینه کم اهل شکر از ی بر شاه زاده ی عاشق
 اولوب بریشان روز کار اولد یفتنده اول شاهزاده برکونه

باغ داروب بخت سیاه تمام برز کنی عوی اول باغ دربان ایدوب
 شاهزاده اچودوده ایمن اهل بیچاره کلوب اچو کرک است کرده
 بخت سیاه و خولده منع استیلا اهل برغزل انت ایدوب بعده
 برجوت الما ایمنه اول غزلی اذ فال ایدوب برحوب باره سته
 بنده ایله کده صکره راه ابدنه شهراده به ارسال اید اول غزل
 به بدک بولیت برزینته یعنی مذکور استه و فضیله شهر
 اولدینته ظاهر و باهر در **یت** به خوش بریت بکتر صحت جانان
 چه سود اما که نتوان شد سفید از شومی بخت سیاه اینجا و کلاه
 اولور که آهوی سفید و بنده کده اغر و نه چشم اندودی و یکله رخنه
 کوره استعمال اولنور که زیر بالکده آهوی سفید اهرکت برنمه
 و خور بر که صحی الرده اولوب غایبه و ونده اولد و غمخون آتی
 سفی و بالبان نام نوشده اید صید ایدر که کواستایندر بکاف
 تصغیر صید ایدوب اکا آهوی سفید کد و بر بالاده و کراون نه
 آهوی سفید چشم معیوب مناسنه کله و بر خواجا صفی نکایه بینده
 فرسم اولنور **یت** چشم اهرت ولی آهوی سبک خطاست
 چشم خوابنه و یکدر غمت آهوی سفید و و خور آهوی سفید
 فرسم بایض او مناسنه کله و کجاستام نمونای مختصی بدخنا بنده

سفید در چشم معیوب و اولدیر
 اگر چشم در چشم و اولدیر
 و بنده و اما آهوی سفید

بویتند که چشمان محبوب و صفند و بشد رفتم اولوز **م**
 صید چشمان تو ای جان شده آهوی سفید و اود صد جان
 بهوایت کل خورش بوی سفید **سخن بهم برزد** امثالند در شول نام
 کنایه اولوز که زبان ترکیده برگشته برت، سوبوب حفظ حکم تبیین
 ظرفای عجم فلان کس سخن بهم برزد دیو کنایه ایدر لروگاه اولوز که
 یا لکز فلان کس سخن بهم برزد گفت دیو ضرب ایدر لرینته کم
 مولانا اود الدین اصفهانیست برنقطه اند اول مثل فتم اولوز **بیت**
 که بهم برزده بینی سخنم عیب کن کا و حدی از می دوشینه بهم برزده
سخن در افتابست بو اوداء مرغوب شول زمانده کنایه ایدر لکه
 سوز انجقده و کل ملکه اعلا و در و ذو مایه اولان نه شیدر که
 انری آدم و بنه اله بلکه مقصود و مرام سخن شناسده و یکجای
 سخن شناسان عجم سخن در افتابست دیو ضرب ایدر لشیخ نظامی
 بویتند اول ادا الطیر فی الشمس در خانه خسرو شیرین **بیت**
 چنین مهدی که ماهش در افتابست زنه بگذر سخن در افتابست
سر گرفتن بو مثل مشهور شول زمانده مستعمله که محلی است به خود
 بر غیر مجبده بر سر و ازاده به نام اسکللی اولسه بدی ظرفای عجم
 فلان مجبور بر سر گرفته دیو کنایه ایدر لرینته کم حیرتیده و مدبر که

ناز و کمی زمانده بر مقدار پنج روز و مغز را بمش بر شب مجلس شمراده
 جبرقیه نام اسکلی اولور جبرقیه بازاره حصه قدّه او یکده زیاده
 مغز را اولور و کوز لنور جبرقیه دیر که اونفر مین که سکا بوبله نام
 اسکلی اولدر از ده قوشو بر مصرعی بنی الحال او قوش **بیت**
 شمع را هر چند سر کبرند روشن تر شود **تر** اندر نکره خلقی با بنده
 جبرقیه سر گرفته اند و یوسو بنور سر گرفته مکث مناسبتان ز کیده
 طوت باشند و یکدر جبرقیه اول شهر ده بر قلیوب بر کون سفر
 اختیار ایلدی بولده کبر کن شکاری بر ناز به رات کلوب
 اول ناز به صور دیکه از کجائی و کجائی روی و سبب بخت نشا
 جبرقیه اید مصاحبت ابد رک الکلام بنج الکلام نخواسی
 او زره جبرقیه باشند مکث و یک حال اول ناز مکث باشند
 مکث و یک حال و حق مکثش امین حویکه جبرقیه اول ناز مکث حاله
 واقف اولدر بالبداهه بوینی و بشدر و جبرقیه بر بیت اید
 بالاده ذکر اولنان مصرعده سر گرفتن منطی ظاهر و **بیت**
 از دست جوج باول انکاری رویم ما هر دو سر گرفته نیک با روی رویم
 ذکر اولنان بیت مصرع نایب سنده نخته تلخیص وار و **سر در علم**
نهاد بر مثل شول زمانده مستفید که فلان کمره اید و کمره او نایب

سرافنده اولدی و باشن اشاعه الدی و بچک پرده ظفای
 عجم فلان کمنه سر در سلک مناد و بر لبته کم شیخ نظامی کنج و بیک
 بویمند: اول مصافح اول نور **بیت** ز دوش بان امده سر در سلک
 نهند در عهد نو هر آنکه بوی کتد کرد **سر بر آفت** امثالند بر کمنه
 کامل اولوب کمر بسته اولسیدر و یول وارکان بک فلان کس سر بر آفت
 و بر لبه بیک بویمند: نهم اول نور در قناعت و تواضع از کجاست
 اسکندر نامه **بیت** چو دانه کوفتی سر بر آفت چو خوشه کشتی
 کسر بر آفت **سفید کار است و فلان کس سیه کار است**
 بو ادا رسول زمانده کنایه اول نور که زبان ترکیده بر کمنه بیک
 محضر و ابوخلد و اوله ابر ظفای عجم فلان کس سفید کار است
 ابو ضرب ابر در دکاه اولور که سفید کار ادا سنک صند بن
 مراد اینک اوله رمضان سیه کار است و بر لفظ کراونان
 امثال اوحد الدین اصفهانی بیک بویمند: که فقرای باب الله
 و صفنده دیشد مثل سالف الذکر نهم اول نور **بیت**
 تو در بای سیه فلان نظر کم خط که در بای سیه کار اند
سخن بر بیلو بگوید بو ادا رسول زمانده ضرب اول نور که
 بر کمنه کنایه آینه سوزار سول و خرقه کلاه سوزار سول سیه کی

اول سوزک صوکنده برصوفیق اوله شو معنوا کینه به ظرفای عجم سخن
 بر بهلو میگوید و بوضرب ایدر لر و سخن به بهلو میگوید مثلی بنده کم مولانا
 هاتقی تک بو قطعه سینه که مثل ذکر اولند و غنی بینده ایلی معنی قصد
 ایشده و بیتک معنای منظومیش مثل اولدوغی ظاهر در قطعه از کتاب
 بنومانه در آمدن ایلمچی صاحب توان از پیش تو قمش خان و آوردن
 بعض سخنان بر بهلو ی برین و در غضب شده بتور که کان و لک
 کینه به بر سر فحایان **قطعه** چه فاصد که از غصه فرسوده

بر هر لایل لب الوده سخنما بر بهلویش بیشتر
 جو خار خشک طرف بیشتر **باب السین المکسرة سینه بر طاق**
 بواد استول زمانده کنایه اولوز که بر کینه عاشق نگران اولوب
 سینه جاک اولسیدر ظرفای عجم فلان کس سینه بر طاق شده بر او در
 سینه بر طاق مطلقا جاک معنای کلمه ذکر اولنان سینه بر طاق
 مولانا شیخ بوریاتک بو بیتنه به قه ظاهر در **بیت** دل مجروح چمنده
 و مشتاق بیاد ابروان شد سینه بر طاق **بیت** کینه نیست بلکه
 ترش روی و عبوس الوجه معنای سینه کینه کم مولانا اوحد الدین اصفهانی
 بو بیتن اول معنی فهم اولوز **بیت** ز فیه ای بزرگان هر کینه
 مراده جو عده می ناستای میگوید بس **سید** با دام راهر سومیند از

بود و زمره نکت اصلی بود که بین الایحام فاعده مسلم در که بر محبوب
 افتاب جمالک مرغ روح نفس تنیدن پرواز استسیدی یافته
 بدو و مادری ایله اخوان و خلایق بیانی باو امی سپاه بود با یوب
 روی مالینه دولارب کورستانه وار یکه نابو بے او زبنه صاحب
 و بعض کبوتر و مرغ کوزب نابو بے او ستنه صالیو بر ر سباه بادام
 ادا گمولا نا جامی نکت بویتن که چشم محبوب و مصفده و میند
 سپاه بادام ادا بجهنم اولوز **بیت** سید بادام راهر میو چکن در نظر باز
 نکمدا رش که روز و کث بر نابو تم اندازی **سیر انداختن** امثالند که
 مصفد بے نه مناسنه کلور که فصحا بجهنم فلان کس سیر انداخت دیو
 ضرب ایدر اینده کم شیخ سعدی نو حید حضرت باریده اول معنای
 ایراد اینده **بیت از دیباجه کتاب بوستان** نه هر جای در کب
 بیت ثانی اولوز **توان ناخن** که جایا سیر باید انداختن **بیت** ای که بنشین
 دست بر او رده **تنوع** جو میکنشی با سیر انداختیم **سیر انداخت**
 بو مثل عمل شول زمانده مستعمله که بعض حبس کونند بن جای سو
 بازاری کوزدوب بعض مسافر چشم بے اولیوب و او بده کوزب
 رعایت می زبانی مقابله سنده او فقیری اولوزب مسافر قیوسنه
 از لر شو معوله که سینه فصحا بجهنم فلان کس سپاه کاسه است در اینده کم خوا

حافظ شیراز بنک بوبیتند فتم اولنور بیت بر دواز خانه کردون بدر
 و نان مطلب **ه** لیکن سیه کلاه در احوالت چهار **اسبی سجودی**
 بومش معتبر شول زمانه کنایه اولنور که زبان ترکیده بر گشته برگشته به
 کلوب محبه بنده قادر الیه او گشته قوسیدی اظهار عبودیت طایفی ایلدوسه
 ابدی ولده بنار الدیه بیاز بومعوله برده فقا و عجم سیمی و سجودی
 دیر لرغبت کم شادک بوبیتند اول مننی فتم اولنور **بیت** سبت زفت
 دیرم و در سجده فقا دم در فقر طایق ایت که سیمی و سجودی **سکندر خرد**
 براد امین العیام شول زمانه کنایه اولنور که برگشته نک آتی با گشته
 سور حبوب دیر به اشوری ملک بدی ظرفای عجم فلان کس کند
 خور و دیو ضرب ایدر لو و کاه اولور که اسب فلان کس کند
 خور و یعنی انی سور جدی و یکجک برده کنایه اولنور مذکور اولن
 اولر اسنادک بوبیتند ظاهر **دیر بیت** درین صحای بی پایان
 سکندر خرد اب هر دار **باب الشین المفتوحه شهری و کلی** بومش
 شول زمانه ابراد ایدر لر که شهرک بر تخته بی دار و شمرده نظری
 و شبیهی بوقدر و یکجک برده ظرفای عجم شهری و کلی و بر اینه
 کم مولانا جامی سلطان کونین و رسول نقیلین صلی الله و سلم نعمته
 دیشد بومش فتم اولنور **بیت** از **سجده جامی رحمه الله علیه** کل شهر و دنیا

استولی

هست شهر می و کلی و منشی **شهر** و منشی شاعرک بویتند او منشی ظاهر
بیت ای کل روی ترا چون منزه بودی از نو و از این مثل شهرت که نهی و کلی
شکایین لسان ترکیه به برکسته بر گشت ار دینه او یوب منفک
 او لمیدی و اهل او صاری صاف که با برب بر دینه غلظت اهل که
 جاتنه او صاندر سه شومقوله شصه ظافای عجم فنان کس غلب شکایین
 است دیو ضرب ایدر رفته کم محشم کاشی بر بخاره مقون اولوب
 بر کچه و صلیه بدله و لفته کند به شرم مستوی اولوب برین اوین
 حاکمه نظم و نثرات ایوب و امان بخاره صری صاف که صر مشر
 مولانای مشایک بویتند فهم اولوز **بیت** که ابن شرم و او
 بکوار و برخیز شکایین دار و دامنش اوین **شمشیر** اگر چه قیج
 کلور ناما عمود و کوز مقاسنه و خ کلور شمشیر مذکور معایه کلور و کچه
 نغمه افند ابو حلیه غفلت ایلش در انجمن تحویر اولند رینه کم مولانا
شکایین ساجینک جرسید و خور سید نام کن بنده لشکر دیوانه
 سوار اولوب استخوان بیلدن با بلمش عمود الدینه الوب جرسید او رینه
 کلور کده وید و کچه بویتند اول معنی ظاهر در **بیت** بجای اسب بر شتر
 در زبر کوفته ز استخوان پیل تمشیر غفلت اولند نکه عجم و بارنده
 کلان سنا و خطی ایونکنا جرسید و خور سید و ذکرا و لسان دیو لری است

تصور باینده که آنگونه شیر و دستورده نمود تصور اینست **شمشیر**
و زین بلندی بومش بیدل شول زمانه کنایه اولوز که زبان
 ترکیده اوسته قیج اوسته میدان و یکجای پرده اینک شمشیر
 و زین بلندی دیرلر و دوزین بلندی دیدر و دوز میدان
 و زین غیر اویکده زین بلندی دوز میدان معنای مکملد و یک
 استادم مولانا مخلصی بدخشا فینک بویتندن که وصف سلطان
 کوین ده دیشده اول میخ فهم اولوز **بیت** درین قافیه
 کوه شکوه او **ریخت** کوه قاف قاده زین **بلند شل**
و بل شل بود ادا مقام ان ارا سنده شول زمانه مستعمله که
 ایکی نمونه قمار او بنا یوب برنج ادم سیر حواله سیر اول خنده
 بری اول سیر اول سیر حیدره بر رانجه و بر اول انچه به شل و بر
 نینه کم افصح الشعر اطاهر کنی مایلون بادشاه و صفنده اولان
 قضیده لامیه سنده دیشده **بیت** کروا زناخ شکوفه جو برد باد
 درمی چند نمد و کف نکش **شل شادی دک** امثالده بدین
 الامعجام شول زمانه ضرب اولوز که برکته سونیده و اول سیدی
 سلطان کس شاد مرکشند و یوکی به ایدر ازمینه کم ماز اوده آورده
 بویتندن بومش فهم اولوز **بیت** شاد مرکشند و یوکی به ایدر ازمینه کم ماز اوده آورده

مدۀ عمرده برشاد اولدم اولده شاد **دک شادی مصلحت**
 امثالده نذر ایکی کلمه برآمده ده اتفاق و برکلام اوزره الطباق
 ایلد کلزده ضرب ایدر حافظ **رباعی** کفتم که لب گفت لبم آیت
 کفتم و همت گفت زنی ج نبات کفتم سخن تو کوکت حافظ کستا
 شادی سه لطفه کویان صلوات **شافعی برآمد و کشتن**
 امثالده نذر برشتی نخدورونه او توری زک اولدوغی محله ضرب
 ایدر لر مورد مثل بودر که ما و راه اندوده و خرمذهب شافعی
 شایع و کل ایمن عبیدخان عصرده بخاراده برامی صبح نازده
 ببله جبار افود و عیون اهل محله قتل ایدر عبیدخانده وارده
 برام و خرابینه کلزده اما کتر بجه اولدر دو سوال ایلد که شافعی
 برآمد کشیم دیو ضرب ایدر لر نینه کم شاعرت بور یا عسینه
 که شاه اسمعیل شتی برخت شافعی برآمد می باید کشت دیو اولدر نظر
 دینده راول مثل فتم اولنور **رباعی** ایاق قول یاش که شنج حوشت
 بیوسه بهم چو ناخن و انخشند شاه اسمعیل انانغده بخت
 دیدنکه شافعی برآمد کشته **شعبدی و غلامی** امثالده نذر که
 بخاریل بخاریرت و زبانه و یکج برده فلان کشیدیت دیرل
 و غلام باده و یکج برده فلان غلامیت دیرل **باب ایشن المکوره**

شیر کبر است امثالند برین الامحاجام بود و زمره شوال زمانده گفته
 اولوز که بر کسنه خانه غافل که چکوب کوزنده اولسیدی ظرفای عجم
 فلان کس شیر کبر است و بر او بومش بیدلک موردی بود و منقوله که
 بهرام کورک زمانده کبری کتخه نام بر کسنه و ایش بهرام کورک
 مصاحبی اولوب شب و روز منفک و کل ایش باوه زیاده
 اچمکه ملاک اولور بادشاه و اهرام اولوب سوبله بصرغ و تبیه
 ایلر که دوازده ساله دکت روی زمبده نام باوه کسنه المز
 فضا را بر کفش کبر پسرین اورمک مراد ایدر لیده زنفه کفشیکه
 زاده مز پوره سترم ستول اولمغین مصلحت باشا امر اولمکده
 بر پره زن کز لو باوه ناب صفرا ایش که بعضی رندان شیر الیه بود
 ایدر ل ابدی کفشیکه زاده و خنی پره زلف خانه سینه کلوب خانه
 غافل که چکوب باوه نابدن سدر کرم اولمجن عروس خاطنه کلکده که جعوب
 کیدر کن فر شود بر نغره کلکدی که ای جوان جانک کر که صاوان جوان
 ویرینوب برین بکلدی ای کور ویدر بر شیر شتر زده کلیدر جوان جانکده
 ارسلانک ایکی قول غننه بروروب ضبط ایتد شیر بانره شیم
 ایتدی اول شیر بانره و حرج جانب سدرای بادشاه کتور ویدر که زرا اول
 ارسلان بهرام کورک ارسلان خانه سینه برشایوب حرق کتکده

باشتی کوفته و آری مشدی بادشاه بپوایشده حفظا یلویب و دیدیکه
 بپوایشده که دوستی دید بر بر نو جوان اعرابیکه احضار ایست
 ملک و پوایدوب بادشاه نظریه کتودکه بادشاه صور و یکای
 جوان یکمک او غلیس و ابابو اجد او کت کدر دیدیکه گفت کبر زاده یم
 کز بادشاه سوال ایندیکه سکنده بهلوان وارمیدر دیدیکه خبر
 اعرابیکه بر و مادرینی احضار ایست و از نو جوان احضار اولد و قد و ال
 اییدیکه ابابو اجد او کزده کولون فارشمشدر انزده جواب و بر و یککه
 گفت کبر بن گفت کبر زاده و دیدیکه اییدی صوبیکزه بهلوان او بچن
 بوشی عت شتر اندر و سربو یکجه بادشاه ناب اچور منش منور فرودن
 نظر بادشاه ده جان و بره باز و بر بادشاه و دیدیکه فور ملک بن منری
 اینچتم و دو غنی سوبلک اکر دو غزینی ایدر سکر اینچتم انز و دیدیکه
 بادشاه هم صلیحه اوج دانه فتح اچور کت اندی بادشاه اندر اییدیکه
 اچکون ارسلان و ناچن قدر انا ایدر اچکون که کوز و بفرغ را و لیکه
 زیر القه ای ند کورک باوه زباده اچکما اولد که فرغ را کوزین
 او بشتیدی ایدر اولچن شتر یکک و اچکمه اوج فتح اچور کوزنده
 اولان و کوزنده و رد چکک برده اچیم فلان کس شیر کبر است
 و یک طرینک اصلی بیان ایند و کمر معنا و رینه کم خواجه حافظک

بویستن مثل سالف الذکر فهم اولنور بیت **از ساقی نامه** بده تا دوم
 بر فلک شیر کبر بهم بر زخم دام این ارکث پیر و دوزخ شیخ نظامینک
 بویستن سر خوشه شیر کبر و بد کوری فتی ظاهر در از خسر و شیرین در
 شیر کن حق خسر و **بیت** زمستی کرد با شیران دلیر بے
 که نام مستی آمد شیر کبری **شکلم بنده است** امثالند ندر شول زمانه
 که بوغنی تو فکونی اید فرشته خدمت اید رویه دن عبارتند شکلم بنده
 ضربنده ادا پیکر نظامی کچھ و بنک بویستن فهم اولنور در بخت
 سطرط با سکندر **بیت** کسی کو شکلم بنده شد چون ستور
 سنوری برون اید از ناف کور جو اید قیامت راز و بدست
 زکاوای بجز بایدش بر نشست **نثر** محمول بیت ثانی بود که چونکه بنا
 گوینده تحقیق اولنه سکت زکاوای حماقتند و بیکدر بجز بایدست
 بر نشست اشک بنمک کرکک بجز بر نشین زبان ترکیده نه معنایه
 کلور سه **لک** عجمده دخر اول معنایه در **شیرازی بنیستم** امثالند ندر
 زمانه کنایه اولنور که عبده و عجمده کلند معرفتند زیاده رعایت
 اولنور و هم شمره نقد معرفتی و اریه رعایت اولنور و بیکت برده ظفا
 عجم شیرازی بنیستم دیو ضرب ایدر که غالب زبان ترکیده شول مشکلیه
 نامی سب اولنور و حراقی و بی فاره کوا و لور مولی تمام تیر بر بنک لور بنیسته

اول مثل فتح ظاهر در **رباعی** بیک گفته توانی که کاری سازی، ولی بکار
سجاده کمان پروازی، **مقام** سخن دین بر بسیارست، ولی چه سود که
سجاده پذیرش بر **شیرین کاری** شیرین معنایه مذبحم و مصاحب و حلوانی
معنایه کلمه ریشه کم مولانا و فنی خلوا کرک بوبیتند فهم اول نور بیت
بر کس وصف لایک گفته شیرین کاری، **شعره** شمرنده او فنی خلوا کرک
گاه اولور که شیرین نیز معنایه کلمه که مشاغلان گفته نیز و جنت کلمی
و بیک برده قضای عجم شیرین آمد در **رباعی** لغتده بازمان شیرین
و کلمه بلکه قسم ماسی به در بر که سود یکجای بیاضد، و لخمی کمال نهانده لذت
و بار روده آلا بالغی بجه معتبره و بار عجمه کد لک شیر ماسی معتبره و لغت
بو معنایه و خرم کلمه و کن نقشه ابتدا یکجای سخن بر اولند ریشه کم مولانا نام لغت
بوبیتند ظاهر و با هر در که ساعد شیرین و صفند مولانا می مذکور
ابرا و اینست از خسر و شیرین در تشبیه کردن ساعد شیرین شیر ماسی
بیت ز عکس سعد شیرین کما می ز جوی شیرین شیر ماسی
باب الشبن المصنوعه شرب الیهود بوفش بابدل شول زمانده
استعمال اولور زبان ترکیده بر فرج گفته که لوجه با ده خمر نوش اینست
ظرفای عجم فلان کس شرب الیهود میکند و بر ضرب ایدر در و خمر است
طریقه نه که که لولا اوله اگا و خمر شرب الیهود و بر ضرب ایدر لولا

امید نیک بود قطعه سنده اول مینه ظاهر و با هر در **قطعه** بدو سنان اب
 یا قوت فام **ه** علامت کنه اعل ناموس نام **ه** بمن ده بجلیا نیک و دو و دو
 که توان ازین پیش شرب الیه **ه** **شتر کره** امثالند را یو لو و کلو
 و چک بده ضرب اید را که مثلاً فلان شاعر است ایات عموده و کسب
 بر بیت یو ایسه اوجی کدر و چک بده ایات فلان شاعر شتر کره است
 و بر او کاه اولور که ایات تخلص محبوب بر کس نیک ابو لری و اریسه
 کم پر لری زیاده در و چک بده طرفای عجم فلان کس شتر کره است
 و یو ضرب اید را بوشک موردی بود در که بر کس نیک بدخوی شتری
 و از ایدی بر کون بیان ایندی که بر در سمیع اینتر سم عورتی بوش اولو
 و بر صکره پشمان اولوب طلاق واقع اولما مغه حیده شتر عیبه اولو
 ایکن اشترک کردنه بر کره تعلیق ایدوب بیج ایکنه بازاره حیدوی بیج
 صور نره اشتر بر در سمیه که بیگ در سمیه دیو جواب و بر روی مغز نکره
 مولانا امید نیک الیه سنده اولان بود قطعه سنده که بخیم نایز حقنه
 و مینه ظاهر و با هر در **قطعه از قصیده لامیه** در خورد لایق بود
 بنت مرا **ه** تحفه نیت که نیت بودوش قدر و محل **ه** چن نیت شتر کره
 روان از بی سم **ه** نه سه جاری ز سمور و قطاری ز جیل **ه** **باب**
الصا والمفتوحة بولسانده حرف صا و بوقدر لکن ان فارجه ساز لکن

منزلی اولین اعجام الفاظ عربیه ترکیبند نه جزء قطب استعجال ایدر
صد بیمار از لب کور واکت امثالند در شول زمانده کنایه اولنور که
 تا جان تنده در امید منقطع اولم و حقیقتان جانده امید وار و بیک
 برده صد بیمار از لب کور واکت دیر لکاه اولور که جان تبار
 امید هست دیو کنایه ایدر حضرت شیخ نظامینک بویندن اول
 مثل فهم اولنور **بیت** از خسرو شیرین **نک** بد کردی از خود زور
 که صد بیمار واکت از لب کور **نثر** اگر چه مثل غم کور بیان اولنن محله
 ضرب اولنور تا کاه اولور که غم و قضاوت روزگار برقرار دکلدر
 اینچون منالم اولوب کند و که ضرر و بره و بیک برده ذکر اولنن
 مثلی ذکر ایدر لرغینه کم شیخ سالف الذکر اولنن بویندن فهم اولنور
صدی امثالند اکثر با مندی زباننده و عراقید را بیننده سیاه
 بر لبی یوزیکت با اولد قده که صدی و بیک یکیده باش اولد قده
 که هزاری دیر لکاه اولور که صدی و بیک برده صدی دخی دیر لک
 مثلا بر کسسه برار و بها در یوز یکیده باش اولنن کسسه است
 دیر لک مولانا فنی **نک** بویندن که صاحب قران تیمور الای کورتر
 فدا ییلدی بر بر او کیندن کچر دویک زمانده فدا یی حقتنه دیش
 اول مثل فهم اولنور از تیمور نامه **بیت** بدستوران سرفراز صده کشد

اشتهر بهایر زانو زده **باب الضاد المفتوحه** بوزوف وحق بویقه رصاد
 اوله وخی کئی بیان اوله وخی وجه او زره ناخوفه در **ضحاك** را
برحمت اران کذا **اشتم** امثالده نذر بر کرده الهه نك اوله نمن
 عبار قدرینه کم شاعرك بویته نه که محبوب رقیب ابله هم غوش
 اوله وخی حقه ده ویشده رفعم اوله **زین** زلفین او رقیب بر کرده
 گرفته است، **ضحاك** را برحمت ارا ن کذا **اشتم** **باب الطاء**
المفتوحه طشت فلان کس زبام افتاد بوشل شول زمانه ضرب
 اوله نوره بر گشت احوال یوسیده اجیلوب اورنه لغه دویه
 ایدی و مجا احوال و کوجه و بازارده حلقه ده گفت و کو اوله
 ایدی **ضحاك** طشت فلان کس زبام افتاد و دیو ضرب ایدر
 مولانا اوجده الدین اصفهانیک بویته ن اول مثل ظاهر در
بیت وقت ز خلق را ز دل خود نهفتی، اکنون نمی توان که زبام
 افتاد طشت **طرف گرفتن** امثالده نذر رسول زمانه کنایه اوله نوره
 بر گشته بر گشته و زبکا اولوب اکامین و ظمیر اوله اذن
 بکا سوبیدی ظرفای غم فلان کس طر فلانرا امیکر و دیر
 مینه کم مولانا کاتبی نکت ذوالوجهین اولان بویته ن
 مثل سالف الذکر ظاهر و باهر **بیت** کاتبی از طرف خیل خط خیرت

زمانکه ایشان طرفی روی خود میگردید **طبل در کلیم** زو بود مثل معتبر بین
 انجام شول زمانه کنایه اولی که بر گشته خلفه کنز و بر کاره
 مباشرت ایل و اجازت ایشان با شرب و بر او غور و شهرت
 بولوب مقبول عالم اولی ایضا صفیایم همان کس طبل در کلیم زد و بولوب
 ضرب ایدار بنه کم کمال اسمعیل است بدین که صدر بدر کانت
 و سر دفتر اولاد ادم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لغت نه و بدین
 ذکر اولان مثل بدل ظاهر و باهر در **بیت** حدایت مشرق
 و مغرب و ذکرت **دست** نبوت و حوز و طبل در کلیم **نثر**
 غفلت اولی که رسول خدا کانت اوایل شهر نشیند اشکاره عکات
 ابیمویب جبل البقیعه اولی غار و عبادت حق بهیمت
 اید و چشم کفار و یوسیده خلقی راه هدایت دعوت ایدار
 ایدی شول زمانه دکت که حضرت عمر رضی الله عنه کلوب و این کانت
 رونق و بروی و بر او غور و اشکاره اذنا محمد را و قیوب صیت
 و صد استرق و غنچه اواز و بر قدی بولوبه ایضا شاعر مثل مذکور
 چتر پنده بکنده بنیت کم اوستاد ک بیتند ذکر اولی **باب**
العين المفتوحة علان غنچه و محترم معنا کنه و طرفانده معنا کنه
 کلور و کاه اولی که علان بر قسم بیاض انکوره و غنچه و بر غنچه محترم

مناسنه کله دکن شاولک بو میتن که سخن شناس موی شافه صفت
 و میشه فهم اولنور **بیت** سخن به پیش سخنه ان عزیز و عیانت
 و گونه زردک و شکم مننه از انست زردک و بار روده هوج و کیک
 شنه در شیر ازیرا که زردک **عالم آب** امثالده برین انجام
 شول زمانده کایه اولنور که بر گمنه فائده غف احوکوب ستانه اسپیر
 و عالم بهر شرا بده اولوب غم فراموش ایت ابدی شوموله گمنه
 طغای عجم غمان کس در عالم ایت و برار و کاه اولور که در عالم
 اب بود و حق و برار عالم اب عالم شرا ب مناسنه کله و کیک خواجه
 اصفی نکت بو مطلقه ن ذکر اولنن مثل فهم اولنور **بیت**
 عالم ابی که هر دن برد از دل غم را غم ندایم اگر آب د عالم را
باب العین المصنونه عذر لک میکنه **و می آرد** امثالده نذر که
 مشا بر گمنه جونی نه کند و به بهانه ایوب عدا اعمال ایوب
 عذر لک ایت ابدی طغای عجم غمان کس عذر لک میکنه و بو
 کفایه ایدر لر مینه کم سلطان الشرا در دم مولانا باقی نکت بو میتنه
 که عذر لک مثلن تجوره بولشه فهم اولنور **بیت**
 هزاران عذر لک ایدر تجر میدانه کلوزی اگر تاجر غمک و خوش
 ایتنه جنگه تجور می **عذر بدتر ز کناه** امثالده نذر که دیار روده

اگر عذری کنی آمدن جوف و یکجای برده کنایه اولنور که بنده کم محشم
 کاشینک بوبیتدن فهم اولنور **بیت** عذر خواهی کندم بعد از فصل
 عذر بد تو ز کاشمش بگوید **عذر خواست** رد ابدی و قومی
 کهور صفای کس ایدر کرده یکجای برده صفای کس را عذر خواست
 در این بنده کم حضرت مولای حاجی قدس الله سره السلام بوبیتدن **بیت**
بیت تو جو جیفنی اما جیفنی **بیت** زب که خاست بلا عذر خواست
باب الفین المغنیه غنای لفت غیر مشهوره و نه که هستنیلر ایلر
 زبانه غنای غنای من سنه کهور بنده کم مولای طاهر و کنی نکت بوبیتدن
 که شاه کل و غنیه و صفنه و بیش در ذکر اولنور لفت فهم اولنور **بیت**
 مجس و لکس کل یا بنودی مطرب **بیت** کشته بلب غنای شاه کل و غنیه غنای
غنایانه امثال لکس که غنیم و دینچه و یکجای برده اعجاب غنیم در لکس و کان اولر که
 بر کشته بر کشته بختون لکس این ایلر طر فای غنیم غنایانه لکس کن
 و یکجای ایدر لکس او سناد لکس و حسن خطه یازمش کنایه برده غنیم لکس
 برده و غنیم او قبا جی برده غنیم یازوب غنیم او قور لکس محشم
 کاشینک بوبیتدن که کنایه رقب شونده و بیش غنیمانه او
 فهم اولنور **بیت** عاشق از حضرت رخ رنوا می کند
 که در و غیر غنیمانه لکس می کند **غده وان** اهل سوق کو لکس

اولوب ايجنه اقمه وضع ايت يکري معنایه دبر لر لغت غير مشهوره
 اولده و غيچون نجر اولنده غلغه شني نظامينک بويستندن که فارسيدان
 روزگار و مننده و بيش لر لغت مشهوره فهم اولنور **بيت از مخنه**
 خانه غولرا ايدير دارشان **۱** در غله دان عدم انداز شناق
غم خود خور که تولا غ نشوی بومشني شول زمانده ايراد ايدير که
 بر گسته بر گسته به نصيحت ايله ايدير بيسي نصيحت بذير اولوب بيه که
 وار کند و حالک کور و کند و غلگ بی که ارتق ميسن و چک
 برده بومصرع عبيدیه مسکه ضرب ايدير غم خود خور که تولا غ
 نشوی غيته کم شيخ کمال حبه يک بويستنده اول مثل فهم اولنور
بيت مخزای زاهد کم خواره غم **۲** غم خود خور که تولا غ نشوی
باب الفاء المفتوحة فراهيکير امثالده شول زمانده کنایه اولنور که
 بزنی سخنه به الورسن و چک برده ظرفای عجم مارا فراهيکيري دبر لر
 مينه کم حسين واعظ حضرتی سورة بقره دن اولک بوايت مخز
 طراز لقب برده ادا سالف الذکری ايراد ايتنه رايته اعوذ بالله
 من الشيطان الرجيم اتخذه خذوا **فراينز دوريت** امثالده
 شول زمانده ضرب اولنور که بر گسته خلف و عدايمکي ادا سلفی
 اول الدانان گسته الدانان ادا مک يک سته يا شيبه سحر برنی فراينه

خود به صد س اول گمنه و بسید که یارین و برین الدان سحاره
 و بسید یکبارین و حق ابراق و کلدرانی و حق کور زو یکجک برده طفاک
 بچم و توانیز و دورینت و بر لوفان **مبارک حرد و را ازادی گمنه**
 امثالند منول زمانده ضرب اولنور فلان گمنه اولمش مبارک
 از ادا بر دیکجک برده مثل سالف الذکر ضرب اولنور و بار رومده
 بو مثل فنجی منته هو در **فراغت از ریش و بر و نش دارم** امثالند منر
 منول زمانده ضرب اولنور که بر گمنه بر گمنه با بغره و با غنغ ایله قمر قمره
 ابدی ظافای بچم بو معوله برده فلان کس بر دوت میالد و بر لاوزینه
 با غنک گمنه و بسید ابدی که بن اندن بی با کم دیکجک برده من زرش
 فراغی دارم و بر لوز محله ذکر اولان فراغت صفات سنده و تریتم
 شاعری بویتدن اول اوانهم اولنور **یت** هر که با باروت می نماید
 ماز زرشش فراغی داریم **فرزین بند اورد** امثالند منول زمانده کنایه
 اولنور که بر گمنه بزه عجب حیدر کجوب نیرنگ ایند دیکجک برده ظافای
 فلان کس فرزین بند اورد و دیو کنایه ایدر اینته کم خواجه عصمت
 بخاری ننگ بویتدن که او غنک مات اوله و غن کور باک تعلیم
 حیدر صورتنده ویشدر **یت** ز عشقت قبل و زمانده تو فرزین بند
 ویشای **•** شود نه مات و ریک و م رحمت جوین با خلق کبر و **ب**

الفاء المکسرة ففتح زبان زکیده اولان جاد و باشیانه جاتوب
 بر گشته نیک حال مصاحبت اینکه دیر و فندی مناسبه کلمه سنگ
 رقصک اوله ناله دوشدی و یکک برده فنج در پاشا افتاد و دیر
 حضرت مولانا یک بو بیتن فتم اولور **بیت** چونکه این را پیشه کرد
 او بردوام **۶** فنجی در شهر افتاد عوام **باب الفاء المضمومة فزود**
آمد و فزود آورد امثالند رشول نمانده کنایه اولور که کسش
 و زیاده سردا یکن اگدر و ب موم ایتدم و یکک برده فلان کس
 فزود آوردم دیو کنایه ایدر لر و فز و حشی و کسش ایکن بجارام
 اولوب زبونم اولدی و یکک برده کذلک فزود آمد دیو ضرب
 ایدر لر و کاه اولور که فلان محبوب برداد دیر لر و داد او اطفا کر
 متاخین بیتند رام شد معنای کنایه اولور اگر چه ذکر اولان
 او را محبوبان بابیتند کنایه اولور لکن محبوبه مخصوص کلمه بلکه مطلقا
 زبونم و یکک برده فلان کس فزود آورده نست دیر انیته کم
 شیخ نظامینک بو بیتن فزود آورد او اختم اولور از ختم
 شیرین و پاشخ داد و ختم شیرین راست **بیت** فزود آئی ازیری
 این کبر و این باز **۶** فزود آورده خنود را مینداز **۶** خلاصه بیت
 بود که سنگ زبونم کنی فیکد زور ایدوب بیانه **آیه باب**

فصل در بیان حافظه

الف المقصود **قصایب** شاعری بود مثل این الامام شول زمانه
ضرب اول نور که قصایب شاعری قرار و انک کین و پر و یکا کرده
قصایب شاعری در این کمال خجسته یکا بود میسند فهم نور
بیت کمال آن عذره خونت ریخت جوین کردی با و باری نبودت
با و بیداری که قصایب شاعری **نثر** دو جز در دوست دوستی ای که خسته
بج و نثر ایت بر اول صانه و غی شیک محبوب اول و غی نیکو
و بر سیدی اول بر لبی صکره محبوب اول و غی فهم ایت که یکا
بوزن اظهار ایدوب و بر که دو سنی مقابله سنده بزی الدامی
اضافه و یکا کرده قصایب شاعری در **فصل** **روده کوبید**
بومش شول زمانه استعمال اول نور که بوسوزده بلان بود کوب
سویله زانسته و کل و یکا کرده فضیله **فصل** **روده کوبید** در
و در کوب سویله ایتا شب و ب سویله یکا برابر و کله و یکا
برده شنبه یکا بود مانند و برده و بر این کمال شاعری بود میسند فهم
اول نور **بیت** ز او دیدم و نور و برده گفتیم دروغ نیست ما از دیده
گفتیم **نثر** و در شاعری بود میسند **فصل** **روده کوبید** ادا **فصل** **روده**
بیت تو یزدی جو دیده و ابله بهتر از دیده منم **فصل** **روده کوبید** از دیده
فصل **روده کوبید** است امثالند که بر کینه احسن و سخن ما فهم اول و فضیله **فصل**

کس فرزندیت و گاه اولور که اول سوز گوشک اولوب در معیندر
 و چک برده اکا حدیث فرزندیت دیرلر مولانا ساد چک
 بر قطعه سندن که عبیدزاکانی سوجه و میشد مثل فرزندنی فهم اولور **قطعه**
 جنتی سجا کو عبیدزاکانی مقرر است به بی دولتی و بی دینی
 اگر جنت زرقون در و سنازد و ایک میزد اندر حدیث فرزندنی
قطعه لغات غیر مشهوره و نذر که شاططی و اغری کید کلری طولامیه
 دیرلر که اول طولامانک اوک انکی بو قدر مولانا مختنک بویند
 که منظور شاه طربال حقه و میشد **بیت** زین بلای جانکه در
 بردار و پیش منظوره شک **۶** بیکرم از ناله شد در تنگی غم خوار
قلیه خار اماند بر کس نه کم عاشق ایله مشوق بر بره کتور مکعب
 اولوب عاشق ارقه سندن یکجه که غالب دیار روده اکا کو خوار
 در نصحا بچم شو متوله کس نه قلیه خار و بر رینه کم شاعری بویند
 فهم اولور **بیت** جو کردی قلیه خوار خوان بسیار ازین بس تو
 مکر در بر نشستی **باب القاف المضمونه قولک** لغات غیر مشهوره
 و نذر که بر قسم قونباریه دیرلر که اکجه اچی قونبار اکا قولک و قولک
 وضع و میشد در رینه کم شاعری بویند که موزی اغری قولک تیشه
 میشد **بیت** لب غیب کر غار فراهم نشود و هنج زراک ساخته ام

بد قولک

بیہ منافقت اغوی زبیرہ قولک کہ دو لکڑہ سن اغوی فیما فی **قورونہ**
 زبان ترکیدہ یوف مناسنہ درینہ کم قطب العارین فاسم الوار
 حضرت نیک بوینند فہم اولو **زیت از غزل نویبہ** بر کمر و بالو کورنم
 بر قصر قیصر قورنم از سوز دل اہورنم تا آتش افند در جہا **باب الحکاف**
المفقوۃ کسی دانندہ اشتری جو اند بو متل بدل شول زمانہ کنا یہ
 اولو کہ بن سیدورم کہ حکیم و حکین سیدور و حکاک بر وہ ظفای عجم
 کسی دانندہ اشتری جو اند ویرا قطب العارین شیخ عطار قدس
 سرہ العزیز تذکرۃ الاولیاء نام کتابندہ حضرت سلطان المحققین اولیس
 القریونک و اہلن باز دوشی بر وہ دبندہ کہ سلطان کوہن رسول
 نقیون صلی اللہ علیہ وسلم بہشت بخبر سرشت اچندہ شوبہ جلوسیدہ
 جمال با کمالنہ با فائز شوبہ قیاس اہل کم بر نہ ارا جناب حضرت جل
 بر مذاک کہ با محمد ارا رسن رسول کبریا دہ کہ یارب لبس القریون
 ارا رم کہ زبیرا دنیادہ اول پنجہ کورمہ سد حضرت شیخ بوینندہ خیدہ
 و قریونیمتہ ربو کہنہ ادب رعایت ایلو کہ سما علی ایتم ملک
 مور دینہ ملک و لبس عاشق شیخ کتاب مذکورندہ کچھو ایلون
 کہ زبیرا مشندہ ذکر اولان کسی دہ دراد حضرت اوی القریونہ در کہ
 دوہ کو دینہ مہور و یک در و شاعرک بوینندہ در ذکر اولان

مثل بخمدل ظاهر و با هر **بیت** میان عاشق و معشوق رمز است
 کسی داند که استغزی خواند **کلا غش** **کلوخی نمی نشیند** امثالند
 شول زمانه ضرب اولنور که بریده او تو محبوب جالی قوشه
 کبی والدین و اله قونه و فنه و دینه قوه به کزوب هر کور دو کی
 عاشقه مایل اولسیدی شو مقوله محبوسه **کلا غش** بر کلوخی نمی نشیند
 دیو کنایه ایدر استیج نظامتیک بویتندن فهم اولنور از خنده
 شیرین **بیت** چه باید ملک جان دادنه شیوخ که نشیند
کلا غش بر کلوخی **کبود کیه است و سباه کیه است** ذکر اونی
 ذکر اولنان او را امثالند شول زمانه کنایه اولنور که برگشته ز کور
 اولوب بش آغچه به غادر اولم اولدنه صوره خشی غالب اولسیدی
 خرافای عجم فغان کس کبود کیه است دیو ضرب ایدر او کاه اولور که
 کبود کیه و یک برده سباه کیه و خرد بر لبه کم کمال اسماعیل اصفه **نیش**
 بویتندن که فلک و افتاب و صفتده و بشه مثل کبود کیه فهم اولنور
بیت به بین کبودی این کیه سیه که او **بیت** درت جنبین
 نیز میکنه بازار **کرد کرد** امثالند شول زمانه کنایه اولنور که برگشته
 بهادر لقی یوزنده برایشان شیر سیدی و برایشان آصه که دبلده و بویه
 بو مقوله برده اعجاز فغان کس کبود کرد و بر لکجه کرد و درون تو قوبری

مناسبه در کند و مناسبه اولیوب ذکر اولن منابه کلونته کم
 بهلوان کابینک بوبیتندن اول مثل ضم اولنور **بیت** کرد و در ششم
 غبار خاک راه اوصبا کس حج و انقی که ناکه او چنین کردی کند
کم سیر و سیر و سیر امثال مذربین الامحاج شول زمانه کن به
 اولنور که سواصل و کرم و چاک برده کرم بر است و برار و کدک
 سیر و سیر کرم سیر کرم سیر سواصل او مبینه کرم سیری و سیر
 او مبینه سیر سیری و برار شیخ نظامینک بلوایانته ذکر اولن
 او اول ضم اولنور **ایات از خسر و شیرین در سیر و خسر و بار**
و تخلف کرده معین بانو خسر و باطن معانی بجانب شهر
 برود معین بانو زمین بوسید و بر جبت بخس و گفت ما را خا
 هست که دار الملک برود را نوازنی زمستانی و انجاش سانی **بیت**
 هو و کرم سیرت ان طرف فراجه بود اب و علف را
 اجابت کرد خسر و گفت خیر تومی رو کادم من در قضا
کار مدار امثال مذربین شول زمانه کنابه اولنور که فلان گشتیک
 خاطر بن بقوب انجته و قوه و چاک برده ظفای عجم بفلان کس
 و برار مناخرین بوبیتندن ذکر اولن او امش و سیر و سیر مولانا
 محشم کاشینک بوبیتندن ذکر اولن روز مره فهم اولنور **بیت**

ای باغبان جویغ زرغان نهی کنه ، کاری ببلدان کنی ایشنه باد از
کافراجه است بومش شول زمانه مستعد که زبان رکبه برکسته
 ای کجه برده غنا دایم یوب بوغلق ایتسه دولندن خلقی مشتکجه
 اوله لوضعی اچم شو مقوله شخصه فلان کسی کافراجه است دیر لولنا
 امید بنک بویشنه اول معنی ظاهر در **بیت** در جنگ کردن
 شاه اسمعیل سلطان سلیم روم و منهنم شده اسمعیل
 سپاه فتنه جو کم فرخته کرد ، سپهر خله کافراجه ایلی
 انیس کم زین سود و نایاک روش ، کلوشن بیازار و میز و کور
کم زن امثالند که قمار باز معنا سنه کلور مضامره کم زن
 دید کورینک وجهی بود که ایچی خضم قمار او بنا دکه بر اوج افجه
 خصمک میداننه قودکده و اوست دیر اول التی الشفی الله الکر
 و خصمک خطاب ایدوب دیر که نصفش کم یعنی اول سنک او کنده
 دور ان افجه نک باروسته واروم دیکدرا کر بولد بیه اول افجه حساب
 باروسن الورا کر یوندر دیه اول افجه نک باروسه قدر خصمه
 ویر بواشته بودا و سلوب اوزره اوینا رکیمبی کردش
 کم دیر یعنی شول افجه نک نوزی اسک اولسون دید و کنتک
 وجهی بود که جمله سنه واروم دیکدرا ایدو یعنی کثرت استعمال سینه

کم زن و دید بر و قمار باز و او ایستد بر کم زن قمار باز و بخت مناسبه
 کلد و با شیخ سود بخت بویستند فیم اولنوز **بخت** از خت ب بخت
 در حکایت محمد حسین و بهر سرف ازین کم زنی سود و نایک و
 کلاشش باز او بیدار کرد و در مقامان بریده کلد که از اند
 بر بس انتخاب ایوب صوبه جانبدان او تور در بر و او کینه برسی
 آتیه اشق و بر قولک تور قمار او بنیان کمنه را اول آتیه اشق الی
 کرج از ربه اند که اول اشق کجه بوالنوب و دوشه کاکوره او بار
 و اول او توران کمنه نک آوینه میرباط و بر ذکر او نمان قولک
 آنچه تو دقوی قنباره مناسبه کلد قولک اشق و کرج میرباط
 او کینه تو دکل مولانا سلیمان و جینک بر قطعه سنده که میرباط
 همچو نده و بشد فیم اولنوز **قطعه** نو قولک مشت مانده و بر میت
 این جینه گزل مکر که گشت از بهشت **و دیدی که ازین کار زوی**
بوی **استوره** بیارت از اشم رشت **کشی گوید که دوع من**
زشت امثالند که شول زمانه که بر کمنه دلبه که بنم کم بریم
 بوفد خود بین اولوب خود بسند اولسه و زمانه هر کمی صورتک
 کند و بی ایوب جعفر که دین که بنم کم بریم وارو بن کم دیکت بد و خمار
 بجم ذکر او نمان منی ضرب ایدر که کس نکوبد که دوع من ترش است

شاعران بویستن که مصرع اولی ده بر لفظ ترکیب اصغر را بخت مثل گو
 فهم اولوز **بیت** نوسن صبح چون بیک بوش است **کس** گوید که
 دوعه ترس است **و** شیخ نظام بیک بومنه ظاهر **بیت**
از هفت **بیک** هر کس زمانه پیر مثل است **کس** گوید که دوعه ترس است
کفیدن لغات غیر مشهوره و مذکر که نموده اند جمله حضرت زینب
 ایچ کوری ایچ نجر اوله ز کفیدن بایلق و جملین معنانه کلوزنه کم
 اوحد الدین اصغر بنیک بومتن ذکر اولان لغت فهم اولوز
بیت محبوسم بجه از غم سبب قشملی **دل** محوش توله او
 عقل اندیش ندارد **کار و باستان رسید این کار از سر گذشت**
 بومش عینیه زبان ترکیده شول مشکه که ایش باشد اندر و کج
 لکه که دایندی شوموله محله ضحایع ب مع السیل الزبادیر لایینه کم
 اوحد الدین اصغر بنیک بومنه مثل سالف الذکر فهم اولوز
بیت نیز دیک ان دار با کفنه بیت **که** مارا کذر کرد سیل از زیباد
کار فلان کس کل کرد بومش معتبر شول زمانه کنایه اولوز که بر کس
 تر بوشیه **کار** فلان کس کل کرد و بوضرب ایدار و گاه اولوز که لفظ کار
 ایدوب بالکز ملان کس کل کرد و غر در لایینه کم ایغ النعمان

مولای غنی شیرازی نیک بومست از او مثل فهم اولوز **بیت**
 منو با هر کسی ای غنجه باغ جاسمدم **تبسم** کردنت باین آن کل میکند
 و در مولای طالب کمال بنیک بومست از او نیک مثل ظاهر در
بیت غنجه ای کل که قصد خون بلیل میکند **عاشق** بهمان نمائند عاقبت
 کل میکند **کسی بهر کس خود را نه کشت** بومصرع مشکدر شول زمانه
 ضرب اولوز که کمره ایچون کندوی اولدر مرز و اولست از دینچه
 اولمش یوق و یکجک پرده کنایه اولوز شیرین کندوی خسرو
 ایچون اولدر دکنه شیخ نظامی اول مشی ایراد اینست **بیت**
از خسر و شیرین به جز شیرین که در خاک درشت **کسی** از
 بهر کس خود را نه کشت **کا و دلت** اسالند شول زمانه کنایه
 اولوز که بر کسنه احمق ک یانه و در شوب ابلرک هواسنه اولوبه
 ایدر و اندرک الی ایو ظلم و تعدی ایته شو مقوله کمتیه فلان کس
 کا و دلت دیر از نظامینک بر میند **فهم اولوز بیت و نصیحت بهر وی**
باسکندر منو باز بوز افکنان کا و دل **که** مانع در اندوه چون خ
 بجای **کاسه سبیه** پایها دارد و افتالند شول زمانه ضرب اولوز که
 کشتن فرشته فلان و قو کسختی و ولو کلور سر و دل کبر و یکجک
 انجام طاسکند کاسه سبیه پایها دارد و بر **که و افتاده با و نجاة**

برآمد بومصر عینیه مشد مضیاعجم بایسته منول زمانه مراد اوله
 برخت وینه کار برخت کج بر ایستک جنای ذکرا و سید
 ابابوی ابو ر و باخود اول کید غنی ابو در ایستک حالده نشسته
 یوسف و دینجک برده کیده برخت ایدر که یینه کلن مجنن
 دیکاک برده طافای عجم کد و افتاد و باد بجان برآمد و بر رسته کم
 کمال خجسته نک ایللی در وینی و ایش برسته حاج احمد کل و برینه
 دخی حاجی احمد اسود و بر ایش برکوه شیخ مجلسته که و لیکسته
 حاجی احمد کل الوب شیخ خضر ترینی زک ایدوب کید شیخ دخی حاج
 احمد اسوده الک ربینی یسین ایدر اما حاج اسود و دخی لطیفه کور
 جوی نشسته الوب جکته ییش شیخ مذکور ذکرا اولان مشی اصحابه
 ذکرا ایدر که و افتاد و باد بجان برآمد بلکه بونک حصته وار ویش
 هیچ بونه زبک مضمون دو شمن مصر بومضونه بر قطعه ایلیم دیو بر قطعه
 بدینه نظم ایشد و شیخک بر قطعه سنده که و باد بجان مشی غایب
قطعه حاج احمد کل از دشیخ حیدر افتاد از و افتان برآمد
 روان بر منظر او حاج اسود طنباک و خوش و خندان برآمد
 حیرانسان رسیده و سده هو اکرم که و افتاده و باد بجان برآمد کد
 قیته برنده در که زبیرا و با عجمه فلان نشسته دو کندر ار و یخ فله نشسته

چندی و یکت برده فلان چیز افتاد و فلان چیز برآمد و بر تغییر ایدر امثال
 قیوم و دکندر اردو یکت یا دکنان حیفی و یکت برده اعجاز کم کدافت در
 و یاد کنان برآمد و بر ضرب ایدر **باب الحاف المکسورة کیر کاوی خورد**
خورد و بر مثل شول زمانه ضرب اولوز که زبان ترکیه فلان کس
 بر کوکت بی که انکس میه و یکت برده فلان کس کیر کاوی خورد که
 خورد و بر استعمال ایدر کوکت کیر کاوی مناسبی بود که غم
 حجابگیری کیر کاوی خورد و بر حامله آصر بر کسنه طالع
 ایدی یا خورد و بر صف اول ذکر کاوی حویب یرینه صوبه اسکود
 انکس کوکت جیر کسرت استعمال ان آغچه و دکن کسین کیر کاوی
 تغییر ایدر امثال فلان کس نه کوکت جلد ایدر یکت برده فلان
 کس کیر کاوی زد و بر ضرب ایدر امثال طوبی کس بر قطعه سندن
 مثل سابق الذکر فیم اولوز **قطعه** سرو اگر با قدرت کسند دعوی
 یا رب از غم خویش بر خورد **6** کوکت کس بطوسی جنک
 کیر کاوی خورد که خسته خورد **7** شاع طوبی کاوی تغییر ایدر و یکت
 باب الباء المفتوحة ده مثل بر کاوی بستی بیانده بخبر او نشد
کله تور اوان من مرا امثال مذکور شول زمانه کانیه اولوز که ایچ
 دوست بر رویه خدمت ایند که لشکره بار بتوب برده خسته

اوله را بدی ایگیره و خبر بدی بدی شکایت اینسه ایله بر سر دیر که
 سنک شکایت سکا اول بنم کجا و یکج برده کله نوزا و ان خرا
 دیر بو کلام ایکی دوست ارا رنده سوینده کهنه صکره ما بیننده برود
 قالم **کیرخانه قاضیت** امثالده رشول زمانده ضرب اولمور که
 زبان ز کجده بیرک کرکین او کجه اولوب کره جیفه جو قدر و عورت
 حمامه دوتر و یکج برده کثرت و نه خایه ایدوب ظفار
 چیم فلان جا کیرخانه قاضی شد ویر غلام زبیره کیمک بو طکونه
 که قاضی کوجیک نامنده اولان بخارا قاضیه ایدیرک نام جوان
 میجونه دیشدر مثل سالف الذکر فیم اولمور **بیت** بیرک
 معطی خرابایت **قاضی کوجیک** ویش راضی است
 کیرش از کوز بد زنی اید **کون او کیرخانه قاضی است**
کیش سوره مناسنه کله رفته اده جلم کیش سوره مناسنه
 کله و کینه عفت اینده کله کونه بخیر اولمور رفته کم مانقی نک بویتنه
 لغت مذکر فیم اولمور **بیت از میورانه در قطاول سکرانه**
 میغم ز لغت و نه کیش ماند **نه صد یاره حقه دیر ویش ماند**
 و در خرمونای نک بویتنه ز کله قلیاق سوره محبوب و صفه
 دیشدر لغت سابق الذکر قیظ ظاهر **بیت** کیش سباه بر سر

شوق و لسان، مانند ابر بر سر خورشید سایه، و در مولا با تعلق
 بویتند که بهرام کور عدلنده و بشد لغت کیش ظاهر و باهر
بیت خاکش که پشت بودی ریش، و در بدوش خویش
 خلعت کیش **کریز پاشول** غلامه دیر که چغان اوله کاه اولور
 غلام کریز باست دیر ارشاد کت بویتند قسم اولور **بیت**
 ستم ز جان غلامت اما کریز باهم، صدره اگرونی کریزم و بهیم
باب الحاف المضمونه کواه فلان کس در استین است
 بوشل شول زمانه کناه اولور که بر کشته کت شاهی حاضر اولور
 شاهد بولمجه الم حکمیدی و شاهد سرشنده اوله ظرفای عجم کواه
 فلان کس استین است دیر در استین دن مراد فوری
 بولور و یکدر و کاه اولور که مصاحبت ده در مستعمله که مثلاً فلان
 کس اول اصل مصاحبت را انک حاضرید و بچاک برده ظاهر
 عجم در استین دارد و بوضرب ایدار بنه کم شرف الوری
 و سباه موی و اللیل اذ ابجی اعینه حضرت محمد مصطفی صلی الله
 علیه و سلم لغت شرفیدنه مولانا کتوری اول مشی ایراد اینده
بیت اطلال لغت سلطانیت فرشتان، شال فقرش را کلب
 رحمت اندر استین، و در مولا غنی تبریز نیک بویتند که کلاه

وصفند و بپند اول مثل فتنه ظاهر در بیت ب عدم ذنوب طاع
 انشینی باشد، گواه عاشق مسکین در استین باشد، **کل فلان**
کس گفت و کل فلان کس سکفته کرد امثالند نذر عشقند برکنند
 حال دون حلقه ظاهر اول سید رشتن مقوله برده استعمال اول نور شیخ
 نظام مینک بویتند فهم اول نور از هفت بیک در حکایه ضیوضه
 و عاشق شدن ضیوضه کرد و فهمیدن کرد از کوبه کرد از او بیت
 ان شب از رخنه که داشت بیش زایب دیده سکفته کرد کفش
کلال کاسه کرد و کوزه کرد معنای سکفته کلور که عبیده که تعاقب و بر
 حین بر بسته بیان ابر سلیح حضرت مینک بر رینه کوزه کرد اول نور شیخ
 ابر کلان ذکر اولان معنای کلور که حضرت خواجیه عصمت بخارینک
 بویتند فتنه ظاهر در بیت تنم از خاک کل کرد و کلان از کل فتح
 سازد، که روزی سخجور دیارم فتح را در دهن گیر، کلان لغتی
 لغته ابدی که حکیم غفلت ابدی کلری اکنون جز اول سدر کث ده ابروت
 بو مثل شول زمانه کتابه اول نور که برکنه شن اولوب کور بوز لو
 اوله بر یلغار عظم فلان کث و ابروست دیو کتابه ابرار مشر
 مذکور مولانا و حیدر بنیر نیک بویتند فهم اول نور **مت**
 ناز عبوسن هوش ابرو شود کث؟ در کش بهر نم رنانه ان زاهد نرم

فنان کوه میخورد و در میبرد و مانند ریشول زمانه مستعمل که ملازمه حاش
 فنان بر دلو که کید را ماضی به معنی متاخرین اول ادا و مکروسی حذف است
 مثلا فنان کسی کوه میخورد و دیکان برده فنان کسی میبرد و دیکان
 ایدر مثلا منفی نکت بر فطحه سنده که امینی و یمنی نام ایلی شاعر میزند
 و بیشتر اول ادا فتم اول نور **قطعه** یمنی و مثلا امینی بهم که شاعر از بنی
 به میزند و مانند شاعر خود نوشته **کوه میخورد و در میبرد کوه میبرد**
خی رسد آدم باد می رسد بو مثل بادل بین الایحیام شول زمانه
 مستعمل که دیار روده داغ داغ فاعله فاعله آدم آده فاعله فاعله یک برده
 ضرب اول نور مینه کم شیخ نط می کنی و بنات بر فطحه سنده فاعله هر **قطعه**
 یاد نکرده می که رسد کوه سوی کوه **مردم رسیده مردم دیار و بر کرده می**
 کوسی بود این تنم که بد کوه غم رسیده **من مردم چرا رسیده مردم**
کوساله از پشت میخورد و مانند ریشول که فنان کینه فنان کینه نکت
 فنا در ایام و حویب سنا و ایدر کوساله از پشت میخورد و بر ضرب
 ایدر ریشول کم شاعر کت بو مصرع غنیه فتم اول نور **مصرع** که برید کوساله
 از پشت میخورد **کوه همه شب بخواب بید و بید** ذکر اول نان مصرع غنیه
 مشد ریشول زمانه کتاه اول نور که برگ نه کوندر بنی فاعله فاعله بید و کند
 اهل فکر کند و به صورت بعز و انکید اول نور دیکان برده فاعله فاعله میخورد

ضرب ایدر که **مصرع** کریمه شنب پنجاب ببندد بنده و در خارج ابله و بوی
 برده آج طوق کند و به نخل بازاری زده کور در بر **کوه ظریف** کاف
 عجم ایدر مثل اندر شوی زانده ضرب اولوز که برگشته اوز زین طرافت دیگر
 این جنات طرافت عدا ایوب ظریف له طرافی عجم نمون که خسته
 فلان کس کوه ظریف در **کوه باست** بومش شوی زانده مسعود که
 فلان کشته اید و کن خفته دو یور و هر نه ایدر صحن این دو در دیه بضا
 حوصه تنگ در یک برده طرافی عجم فلان کس کوه باست دیو ضرب
 ایدر زین کم اوحد الدین اصفا بینک بومیتنه فهم اولوز **بیت**
 حال می خوردیم از روز و سوراخ و شیب **بیت** به سیه بدیدند ز کوه باجی
کوک استی کوه بومش بدل شوی زانده ضرب اولوز که زبان نگیده
 این کشته یک کده صوره بارینوب اما در وین بار شمس لوی
 و با بند زده کلا اول خصوصت مقر اولوب شراب فاله ایدر فلان کشته
 بارش براتا جان و دل در بار شمس ایدر یک برده طرافی عجم فلان کس
 استی کوه دلی کرک استی دیو ضرب ایدر کوه اولان مثل ای کشته
 خواجه اصفا بینک بومیتنه ظاهر **بیت** ای صبا در دل یوسف کوه
 استی کوه فلان شوی کرک استی و در شنب خط بینک بومیتنه
 اول مثل قتیطه هر **بیت از مخزن الاسرار در مفاصله سیه دوم** با کله

بکرت استنبت این زمین راه بنا داشتند **کل زمین** زبان ترکیده محله
باشکرده جمع اولوب مصاحبت یلچک برده مجلس محفل لایق مفتح
کوشاره فضیلت عجم کل زمین دربارینه کم خواجه اصفی نکت بویتندن
کل زمین او آغتم اولونور **بیت** در هر کل زمینی دارند شکل ترکس
پیران باوه بیجا پر کرده حجام باوه **کرک باران** دیده است **فغان کهنه**
سوارست بودا اربین الایجم شول زمانده کنایه اولونور که برگسته
جوق اشی و صوق حکو بشته ایدی ظرفای عجم فغان کس کرک باران
دیده است دیو ضرب ایدر در برگسته و خنر روز کار دیده فوجی کنگ
اولوب جوق فغان ارنه قاله ایدر بو معوله شخصه اوتنه نقابده روزگار
اسکی کوچی دربرای عجم فغان کس کهنه سوارست دیو استعمال ایدر
وگاه اولور که کهنه سوار دیده جک دیده کرک پیر در ذکر اولنان
کرک باران دیده منلی مولانا بصیری بغدادینک بویتندن فغان نور
بیت روز باران پس که در کورخان کرده ام در طریق عشق بازی
کرک باران دیده ام مثل کهنه سوار شاعری بو قطعه سنده که می صفنده
دیتند که فغان اولونور **بیت** در دورا ز کهنه سواران یکی می است
باری که جز قبول نفس نه زند میت و در ذکر اولنان کرک پیر منلی
خواجه حافظک سافنی نامه سنده اولان بویتندن فغان اولونور خطب سافنی

بیت بدو فاروم بر فلک شیر کمر جو برسم زخم دانه این لک کیم غیر منشی باب
 این بن المکسره ده گفتنی او نمشد **باب اللام المفتوحه ه لغت**
بل کم را و لغت ز کم را امش که در بین العجم شول زمانه کنایه اولو که
 عجم بود که فقیر و سوز من و کلیمه و اقچه مزبولوز اوله و غنده سوز من
 اعتبار اولو و دیک برده العجم لغت بل کم را و لغت ز کم را و لغت
 ایدر ل و کاه اولو که اقچه اولاف برده و فوق اورب و کلیمه دیک
 برده که نک بومصر که عینی ایدر مشکه کنایه ایدر **مصراع** جایی که
 ز راست کوش بی باید داشت **غنیه** کم اسناد النور الحال الدین
 اسمیک که بر باجسته که ز خلقه محبوب و صفده ویش مثل مذکور
 فتم اولو **بیت** آیدر من جو بر کم ز ریند داشت **چون** دید که ز منم
 ز و کند داشت **از** خلقه کوش او را شد معلوم **کما** بجا که ز
 کوش بی باید داشت **لب** **سنگ** بو مثل شول زمانه کنایه اولو که
 سکوت ایدر شده صکره اسم اول و دیک برده ظرفا رجم لب سنگ
 دیو بر بر کنایه ایدر که خوشننگ لب سنگ ایدر سببی بود که
 بار اول رسول الله اعنه ابابکر صدیق رضی الله عنه سوز سیموب
 ذکر خدا ایدر مشغول اولین دیو دمان شریفه بر دانه سنگ اولو
 امیش اول ایدر ظرفا رجم که مراد ما و را اله و در اسقاره طریقی

خاموش باش و چک برده لب سبک و بر ضرب ایدر لبه لم مولی حاجی
 لغت خواجہ ہر دو عالم و سر دفتر اول و آدم محمد المصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
 اول منی ایراد بخشد رسیہ سبک **بیت** یعنی از گوش حق در تو شک
 و اردای خواجہ ازین پس لب و سبک عفت از لغت و جنگ احمد
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حضرت سبک دندان شریف سبک
 سبک ملو قنوب بر کوہ ہر سافہ سر شہید اول سبک اشارت بر مبنی
 مایہ رسول اللہ سبک در سخنت اول الجعفر کو لغت دندان کاغذ
 و مولی ہا یونک بوز باغبان کدہند و سبک و صفہ و مبنی
 ظاہر در **باب** ہند و سبک دیدم اندر صف جک رخسار
 او از اشجہ خد کل رنگ **کعتہ** صما ز لعل خود کام بخش
 و خندہ سبک و کنت مہا بون لب سبک **باب المکیم المغنۃ**
مرا از زرب لب پر سیدی و از سر ماہ پر سیدی بواو الزنار
 زمانہ کنیہ اولو کہ زبان ترکیہ و بنی کو کلا کو کلتر صورت
 و چک برده ظفار عجم مرا از سر ماہ پر سید و بوطاب ایدر
 و بنی یارم اغزلہ صورت و چک برده مرا از زرب لب پر سیدی
 و بر ضرب ایدر لوز کراونان او را واحد الدین اصفہا بنک
 بویتن نہم اولو **بیت** کی سختی لغت با و فراز زرب لب

بامش پستی از سر بر کرده مار کزنده از ریمان می زند امثالند
 بین الامحیام شول زمانده کن به اولوز که بر گسته بر گزه ورطه بلایه
 اوغرا بوب الم حکیم بر اول گسته خور سینه دین متوهم اولوب
 خور و دیکت برده مار کزنده از رسن می زند دیو کن به ایدر
 ده خگاه اولوز که زبان ز کجده بر گسته بلان صوف ایدر کشتکده
 خور و دیکت برده فضی عجم مار کزنده از رسن می زند دیو صرب
 ایدر امثالند که حضرت شیخ نعل منکابو بیت ز طاهر در بیت
از لیلی مجنون رسم ز رسن که مار دیدم جدا که از دها گزدم
من آسمان میگویم اور بسمان امثالند شول زمانده کن به اولوز
 فحن مخاطب مشکک سوزین الکله بوب خندین بغیر ایل ایدر خرافا
 عجم آسمان میگویم اور بسمان میگردد بر لینه کم زبان ز کجده
 بن بایره حکیم اول جایره حکیم مولانا حسینی هر و بیک بویتگر
 ختم اولوز **بیت** دل از آسمان کرد با او خطاب، بنودش جز از زبان
 بد جواب، رحمت گفتن به ماند میانم گفتن جوهر موت، سوال
 از آسمان کردم جواب از ریمان داده، **مندل** دیا بجهه ایبک
 ایدر فاشق و قشش لاجه صاعقه و بیاض ایبک ایدر طوفش صاعقه
 بطریق تشبیه ستر بشرو سکر دیر ل مندل و ستر معن سکر و کج

شمع بوییدن فتم اولوز **میت** تو بدستار من چه بسکری
 من لی یاره یاره دارم **ماه نوز** بروی فلان کس دیدم
 اماندند بین انجام فاعده مسکه در که ماه نوزی کور و کلیده بروی
 فلان دوست دیدم دیو بر برینه کنایه ایدر انصدار بود که اول
 ای صفا و ذوقه عود را یله مولانا حالینک ذوالوجین اولی برون
 فتم اولوز **میت** ابرور و لوار دیدم خوش بود **ماه نوز** بروی یاره
 دیدم خوش بود **مثل المیدان** اماندند یعنی خور و نه و دهر ترف
 مناسبه کلور و کاه اولور که واقعه احوالدر دست زانغی ایدر
 و یکت برده فلان کس مفتک فولیدر و یکت برده عجم غول
 نالت برار و غول مطلق طعام مناسبه کلور اما مولانا سلمان
 کتب جمشید و خورشید نه که جمشید و خورشید الکتور ب
 تفرقن مراد اند که اول بخارا هر و حشی و ارسر کشک ایدر
 رام اولدر و یکت برده مولانا نرند کور المیدان ادا ابر و ایتخدر
میت چو شه خویش خواهی دانه خلالتش **ولی** ناموم نسائی نانش
 یعنی عسکرت من ابر یا نجه اکل قابل و کدر شمع مراد بود که
 اول دلبر طایم اینک کرک که تاملیدن قابل اوله المیدان ادا آه متنا
 کلد و کز او نمند **مین** شک فلان کس **یابی** منکم بود ادر اول

زمانه کن به اولوز که بر گشته بر گشته است سبدر بکنده اولان گشته
 و سیدکم بنم اند نه بایکم وار و بر بن اند نه فالور و کم و انجیده سوینیکه
 افتد ارم وار و در و چک برده فضیایم نه سنک فلان کس رای
 سنکم دیو استعمال ایدر رای سنک منار لفولی نرا نیک
 ناقص اولان گفته سنه بر یاره سیده بیلوب آغنه باندن
 اصطان طاشدر و کاه اولور که زبان ترکیده هر کجی نک او سنج
 باندنه بر اولور و ادر که البته باندنه اولانک حقه نه کلور که بوزله
 ادایه دوه دیو یوک فیصل وار و ال او سنده ال وار و چک
 برده کنده لک فضیایم و اخر بر سنی راستک شکنی است دیو
 ضرب ایدر مثل مذکور افصح الشرا مولانا کاتبی نک بو بیندن
 ظاهر و در بیت **بست** که دون بر رکوب جوج چندین سنک **فک**
 لیک در میزان قدرت کم نمود از بای سنک رکوب نول یاره
 کرباسه دیر که ترازو نک الک اوکایه ایچره قونان طاش
 اول یز یاره بی انجیده بیلوب اصل و ترازو نک کفتین اصلا
 یوفار را غاچه فضیایم شهن دیر شهن ذکر اونی منابه
 کله دیو مولانا محشم کاشنک بو بیندن که وصف ابر و مجبوره
 دیشدر فیه ظاهر و در بیت **در وصف کان ابروی محبوب حسن**

تراز دست این چشم داورانما، خم گشته از کوفی شاهین آن ترازو،
 و در شیخ الشیوخ حضرت نظامینک بوبیتن اول ادا فتم اولوز
بیت در وصف ممدوح چنان بدو تو میزان عدل شد طیار **ما**
 که میل سوی کبوتر نمی گشت رشا پس **ما** بسته دگر اولن کبوتر ترازو کند
 ال دونا حق بریندن اشاعه توبه ایلمز میل مناسنه **در افرامی**
کبری انشالله ندر سخن شناسان عجم شول زمانده کنایه ایدر که زبان
 ترکیده بزی کجی ایدر رسن و بزی مسخره می افتاد ایلرسن دیک
 یوده مار افرامی کبری دیر لایقنه کم افصح العلم المتبحرین مولانا حسین
 واعظ حضرت مرید ابوت مجر طراز القبر زده اول مثلی عینی ایدر نفهم
 ایچون ایراد اینجده کمال اقد باریک و سالیقال اتخذه ناهروا
 و کمال اولور که برگنه کند و سندن بعض بلانی بیده الیوب خلقه
 ایاندر سیدر عاقله انک بلانس دو یوب دیر لایق که بو
 انک بیدا ایدوب بغیر سیدر دیک برده ظرفای عجم این فرمایفته
 فلان کسنت دیر لایق معین سبک مزاج البیوه نام کنایه
 رسول اقد صلی الله علیه وسلم امر و نهیه متغنی بعض ایت شریف
 نزول ایندیکده اول اینک حکمن مومنده انرا بایند که چای
 و دله قبول ایدر دکترا اول آیت منیت حقنده این فرمایفته حضرت

وید بر خاشاک اولن خرا یافته ادا سر مولیٰ مرثیه عینیه تعبیر
 اینست **مارا کلان می گیری و مارا زانغ می گیری** ذکر اولن ادا
 امثالہ در بین الاعجاز منقول زمانہ کنایہ اولو زکیر بکنہ شناسہ
 با خود بر عاقبت بر ندادن بعض ریشخند بایلمند بر سنہ سن الحق مراد
 اینست بر اول عاقل انک ریشخند اولدوغنی و وید کده و بسید کده
 سن بزرگدلمز سن و بزرگدلمز قسم و کلز و کلک یرده فصحی و
 عجمی زبان کس مارا کلان می گیری و بر لک و کاه اولور که مارا زانغ می
 گیری و بر لک اولن ادا الحفل واحد و ضرب اولور زبنتکم
 ایلغ الشرا شاه طاهر کی قصیدہ ششائتہ سنہ اول ادا الزار بار
 اینست **دین از قصیدہ طوس** عقل از جبر زانغ کیر کنت
 بکرفت طی خطت از وی کلا غنا و و خاشاک بریندن مثل مذکور
 فتحه طاهر و **دین** زانغ کیر دیمه از بیل شوریدہ کلان **برک** بر فردہ
 کنت باطل صد برک درخت **مرک** خنوع و سرک است
 بومثل منقول زمانہ ضرب ایدر لک بر جیش حسین بر اظلم ضیق
 مراد اولسیر انک ملک فاسیہ بر کنت و کمر خطہ اعلیٰ اینست ایدر بکوتہ
 برودہ طافار عجم **مرک** خنوع و سرک است و بر لک بر بومثل اولیہ شیخ
 الحیات بختیبر تعبیر اینست در غنہ کم شیخ حال محمد بنک بومیندہ طاهر **دین**

چه خوش گفت آن نهادن بطریق **•** که حرکت خود دوست را بر روی
مرد این انجیر نیت امثال مذکور بین الامحاجم شول زمانه کتبه اولوز که
 اول ایش سنگ او ز یک دو نمره دست انگشت فاشقی دکله و یک
 برده مرد این انجیر نیتی در بر نیت کم او حد الدین اصفهانیست
 بویتن فتم اولوز **نیت** درین باغ اکواله جنبی و کل **•** تخواهی
 شدن مرد انجیر غشی **•** و کاه اولوز که مرد این انجیر نیتی و یک
 برده مرغ این انجیر نیتی و مرغ در مرغ این انجیر نیتی مثل آب
 المیم المضمونه ان شاء الله بیان اولوز **مارا بارماکن** بویتن
 معینه شول زمانه کتبه اولوز که بخیه بر بزر انجیر سن ای طاعت
 ایلمر کتبه بزر بره صلی و بر و یک برده فضحایم مارا بارماکن
 دیو ضرب ایدر نیت کم کمال مجتهد بیز بویتن **نیت** ظاهر **نیت**
 چند کوب شد بر با استرک مکانست کمال **•** ای طاعت کره امن
 بجای مارا **بامین** **کروم** **ور** **وزم** **فلان** **کس** **را** **بود** امثال مذکور
 زمانه کتبه اولوز که بن کتبه امچون حالنوب او ز خانه نیت این نیت نام
 فلان کتبه ایش کتبه نصیب کتبه یزد یک برده ضرب اولوز **نیت**
 بویتن فتم اولوز **نیت** از خسته **نیت** بن مثل ز در کجی رو به غاورد
نیت من کروم **ور** **وزم** **را** **بود** **باب** **المیم** **المکوره** **مباکیر** **حسبه** **کری**

ذکر اولین ادا را مشاهده نمودن زمانه کتابه اولنور که در بار بخت بعض
 تو لیکید بر کتک زکاهه دورب کلن کجی خواه و نا خواه حصار لاند
 جسته کرد بر لکاه اولر که جسته کیری و چکاک برده میان کیر و حق
 و بر لکاه کتزه استعمال سبی ایله سائده و میان کیر و بر لکته کم مولانا
 کاتبی نکت بویتندن فهم اولنور **میت** میان کیر آیت عیم کیش
 میان کیری عجب بنود زار و بش **ملک خدا بنده خدا** بوش شول
 زمانه ضرب اولنور که زبان ترکیده **ملک اللهم قول اللهم**
 و چکاک برده طرفا بر عجم **ملک خدا بنده خدا** و بولکنا به ایدر ارشاد
 بویتندن معنای سالف الکر فهم اولنور **میت** که عاتق میانش بقیده
 بهیج جا نشینده که قات **خدا بنده خدا** **میان جد جنان**
کن که نه سیخ سوز دونه کباب بوشل و بار روده مشهور
 و مستعمله غنیه کم سیخ نظامینک بویتندن فهم اولنور **میت**
 میاخی جنان کن ز راه صواب **کم هم سیخ بر جا بود هم کباب**
مهر کبابه خورده است بوشل شول زمانه مستعمله روم فلان کینه
 فلان کینه ایله عظیم محبت ایلیوب فلان بلا نمشد و در و چکاک برده
 طرفای عجم فلان کس از فلان کس مهر کبابه خورده است دیو ضرب
 ایدر مهر کبابه و دیگر کس بر او مژغنه مشبه و مانع کوجر چکاک

کوزلر رو بین و دایه بر جگر اولوب سران نه من بهدر اینی کمنه
 بر بر ای ایله محبت اینک و سببه راول اوتنه کوزب بر بر ایله اکل
 ایدر لر در آرقی و بیننده برودت اولسه کرکه رنه عج فلان که
 ایله محبت اینی من و چک برده مکر از فلان مهر کیه خورده ویر اینی کم
 ش عک بویتنه و فلم اولوز بیت رخ نوحیه شمرست و کر دشمه مهر
 و سببه سبزه خطت مکر که مهر کبات **باب المیم المصنوعه مرغ این**
انجیر نیستی بومش و بار عجمه شول زمانه کنایه اولوز که بولایش
 سنک جفت و کله و فلان کار سنک انوک قشقی و کله ر
 و چک برده مرغ این انجیر نیستی ویر اینی کم **باب المیم المصنوعه**
 مرد انجیر نیستی مشغله بر مصون ایراد اولنم که زیر اخراست
 زمانه مرغ این انجیر نیستی و چک برده مرد این انجیر نیستی
 و بر لر و سببه بر مرغ این انجیر نیستی و بر لر و کراونان اوالر
 اگر چه محل واحد و ضرب اولوز اما سببه برادر مرغ انجیر ایله سببه
 اینی لر و سببه بر مرغ این انجیر نیستی منشی حکیم انور بنک بویتنه
 فتنه طاهر در **بیت** برو که قدرت تو نیست مرغ این دعوی
 مکن که خاطر تو نیست مرغ این انجیر **مردار بکان اولیتر افشا**
 شول زمانه ضرب اولوز که مردار ایله ترک ایماک بکر و چک

برده و در اسکان اولیتر و برار مته کم زمان عظیمه نام او نمشد الحقیقت
 یعنی **مشت بر درفش است** نمی آید اما که در سنول نامده کنایه
 اولو که بر فخر کند و حدین بلکیوب بر مکتبه و شوقه ایدر عقده
 بر گشته نصیحت طریقه اول فخره و سیدر که ای فخر سن آنکه باشد
 جعفر سن بلکه باشد جعفر سن و بکک برده فضی ما و را الهه هیچ
 مشت بر درفش است نمی آید است در ارشاد مذکور ده کنایه
 بود که مشت در فتنه راست کلز گشته مشت برده اور سیدی
 مشت آزرده اوله به موز در فتنه کم مولانا فتنی کک بویتندن اول
 مثل فتم اولو زینت از نودانه اگر بر درفش آمد مشت خویش
 کنی هم خود آزرده انگشت خویش **موشک دوانی** که در موش
 بی بدل سنول نامده مستعمله که بر گشته فتنه انگیزه مانی اولوب
 اور نه لغی بری برینه جاقش در مجمل آسته بانی داغته ابدی
 سنو موش که گشته یه فضیاء عجم فلان کس عجب موشک دوانیت
 دیو ضرب ایدر رانته کم مولانا وحشی کک بویتندن که باد خزان
 و صفته ویش **رین** بناراج رک در حلق زهر سو کند
 موز می نباد موشک دوانی **باب النون المفتوحه ما توان بین**
است اما که در سنول نامده کنایه اولو که بر گشته حایه اولوب

شش ششم اوله بدیر که فلان کمنه نک شولقد راجه به وار در در حیدر
 انی کوره جک کوز اوله بدیر شولمونه شخصه صفا سرفته فلان کس
 ناتوان بین است دیر اینته کم مولانا نایب کتب فتح نامه خاتمه
 کما به خود ده دیشد **مت** زغم ناتوان بین بود در حجاب
 جوش بر که کوری کشته ز آفتاب **نان من در روغن افتاد**
 بوشل مجدل بین الامچام شول زمانده مستعمل بر کمنه بداه صفا
 واصل اولسیدی نان من در روغن افتاد دیر و مان فلان کس
 در روغن افتاد دید و یک معینه فلان کمنه زحمت سر صفا به وصل
 اولدی دیکدر بنیه کم شاعک بوشندن که محبوب کله بز صفا
 دیشد اول مثل ظاهر در **بیت** جو عشق کله بز در کردن افتاد
 ولا خوش باش نان در روغن افتاد **نقش فلان کس ندارد**
 بوشل مشهور کمنه بز زمانده شول زمانده مستعمل که بقیه کمنه
 بیوک اوله قوتو قلوب یکایک بختین اینجه بر عقلا عجز
 بری اول بقیه دسید که ای فقیر من انکله یا نه حقیر من اول
 سنکله سوشنکه عار ایدر دیکت برون آن کس نقش نوتدار دوشن
 ایدر اینته کم مولانا ریاضی کمنه بیک بوشندن ظاهر و باهر در
بیت زاهدان کشته اغنیمت گیر **که ندارد دهم ابروی بنان**

نعم در آتش است بومش شوال زمانده گفایه اولوز که عاشق بجزار
 و مصنون و بریشان روزگارم و بچاک برده نعم در آتش است
 و برار اول و اکت اصلی بود که ویدر بنجه بعضی مجربات و نابجاست
 مثل اسبیه و بنوب آتیه بر اعز نه بنیه بایز بپور سه اولمه سر مغر و اولر
 اصبعه در که شاعر زلف محبوبش بریشان و حارت عشقند
 و پوانه و سرگردانم و بچاک برده نعم در آتش است و برار بنیه کم مولانا
 ظهور بیک بو بنیه اول معینه فهم اولوز بیت **از ناسی نامه** بلعل لب نعل
 در آتشم، بکشتی بیم ده قلند رو شم **مارست نه ماسی** بومش
 بین الامحاج شوال زمانده مستحله که بر گشته به دو سنن لوزنه بنیه
 اینه ایدر شو مقوله گشته به طواف عجم ملان کشتن تا نه بهت و برار
 و کاه اولوز که با بگو دوست با بگو دهنه اول و بچاک برده و حنی
 ماریش با ماسی و برار اسناد الشعر امولانا انور بیک بو بنیه به ظاهر
بیت ماریش با ماسی بانی نه آن نام نه این، منافعیه حیه کئی ماریش با ماسی
نقش بر آب زو اعتقادند شوال زمانده گفایه اولوز که بر گشته بنیه
 بوزنه به حید و رب و سنان و بنیک آتیه ایدر بو مقوله برده مضیاع
 فغان کشف بر آب زو در امولانا امید بیک شاه احمیل حقه
 اول قضا در کار کامی کرم با بی مضیده سکن بو بیت بن فهم اولوز **بیت**

فلک است و نقش و یابود **•** چو نقش روی آتش باقی **•**
نواله بر شاخ او بخت بومش شول زمانده ضرب اولنور بر کینه
 بر فصل سخاوت کو ستر و ب میزدول اوله بدی بر دت و حق
 بذل ان ال جلوب عادت معنادین ترک ابله بدی طرفای عجم
 کس نواله بر شاخ او بخت دیر لر یعنی لغوسن یوز و اصدی ذکر
 اولن ان مثل او حد الدین اصفه باینک بور با عینده فهم اولنور
باب گل نهم سخن بهج روی نبرد **•** از لاله خجالت سر موی نبرد **•**
 شب غنچه ازان نواله بر شاخ او بخت **•** ناگه یه سید باز بوی نبرد **•**
باب الواد المفضله و اخور د لغات بغیر مشهوره و غرض صامت
 مناسبه و دو چار مناسبه و ایکی کنشی بر برینه راست کلک مناسبه
 کلور و اخور د و چهار مناسبه کلور و کینه نغمه ابله بدی غفلت ابد و ب
 یازمشر در انجون بخیر اولنور لغت و اخور د و ذکر اولن ان مناسبه
 کلور و کینه اوستادم مخصوص بدخشا بینک بو بیتن که وصف ابروی
 محبوبه و دیندر فهم اولنور **بیت** ابروی او که آمده چون آه کج **•**
 نوا به در مان نخور و کرده راه کج **•** و در غفلت اولنور که لفظ اولنور
 المعنی مناسبه کلور که فلان کسینه جهمینه العز و فوجینر و دجاک
 برده فلان کس و اخور د و بر لر مینه کم مول ناظور سبک بو بیتن

ظا هر در بیت از سانی نامه در خطاب سانی پده نادرین دامگاه مجاز
 ز کجی و محو و اخروشا مبارزه و ایه خور است امثالده ندر بخار بر
 مابینده ستول زمانه کتایه اولور که غذای روزمره سن رکت
 ایده مز و اول غذا دینه کچه مز و انکله دیر یلور دیکت برده فلان
 کس ایه خور است دیر لال کتایه اهل کتایه مابینده استعمال اولور
 و ایه کتایه معنی لغوی بی اخشا مینه دوزمین غذا در مینه کم مولانا
 جامی کتایه موقتین ظا هر و ایه هر در بیت و ایه جامی مبین
 لیلی بود کتایه و ایه خود و آئی و آئی و از کونه است کار
 هند و سانی ذکر اولان ادا امثالده ندر مند و سانی بزرگ دو کله
 کار رتبه در حتی بادشاهان عالم کوند زین دیوان ایدر لر
 انز کچه اید و خلق آنه صولده انز صاعدن بنز و بنجه کار راد حق
 بو بکلیتر تر سنده اولد و بنجوت کار هند و و از کونه دیر لال مانی فتح
 نامه سنده تیمور خان هند و ده ملو خان ایدر جنگ ایدر کتایه
 بیلد و بن خوف ایدر و کجمله تیمور خاندن فضل ایدر قطع
 نتر بیه ز غلطوم بیکامت که او اسینت خانی زوت
 دمی و از از پیش خطوم نام بود و از کون کار هند و تمام
 و کاه اولور که کار هند و از کون دیکت برده کار هند و وارون

است دخی در بر مولانا امید نیک بوبیتان که نجم ثانی و صفندی و بشار
 ادای دارون فهم اول نور بیت از قضیه نویسه بیری رود در کتاب
 توکیوان که دارون بود کار هند و سنان و ایافته بومش بدل
 بین الامحاج شول زمانه کن به اول نور که بر گشته طریقت اری اول نور
 و کامل و مکمل اول سیدی ضحی عجم فنان کس و ایافته است و بر ضرب
 ایدر از مولانا کانی نیک کتاب تجتبه شده اولان بوبیتان که بخت
 نام قصد این شد در ذرا و نمانش فتنه ظاهر در بیت انکه او را راه تر و ایافته
 در طریقت باشد او و ایافته باب العباد المفتوحة هم در زمی ناله
 و هم کاروانی بومش بدل بر فتنه میرا بینه شول زمانه مستحله که
 بر روز دافعه و بر برشته او غلغلته اول غنی کفاره کتور بحدیقه
 شعی فقیس ایدو کنی کور و که ه ناسف حکوب و به که او غلغل ایدو کنی
 و گدی مال صاحبی کند نیک اغلغلته پس ایدو و لیجی او غلغلته اغلغلته
 اغلغلته و به حکایت برده ضحی عجم هم در زمی ناله و هم کاروانی و بر زمی نیکم
 حواصی صغی نیک بوبیتان شول مذکور خط هر در بیت دلم برده بصدد
 زاری و می ناله زافغانم که و بدست اعدا غلغلته در زمی ناله کاروانی هم
 همین سنگت و نیت نام فرشته بر صرع عبیده شده شول زمانه کنه به
 اول نور که بر گشته بر صلیحی که بخت بر فتنه توجه علیه اول او و میرا و میرا

عاجز قال ای دی حالت باشد بر کرده و حق توبه اندر ام ارتق اینک تقدیرم
 یوسف و یحیی برده و کافای بچ همین سنگت و پشت بام و خوشی در اثر
 مذکور که موردی شود به مسعود که بچم نماند که شاه طهماسب اینچون بزرگ
 امین لشکر و کزانه جانب ما و راه الهزه توبه ایلیوب آب همچون عبور
 ایلیوب و خوشی نام سحر که اکافوش صندبه نف ویرا طوب طوره
 حصار بن ادنی توبه ایلیوب قتل عام امین اول حاله مولانا بنانی
 خوشی ده امین بام او زبانه حقوق سنگ ایلیوبه یعوب قزاق
 بد معاش ایلی شوق در بند امین که اول سنگ قالیوب بر طاق قالیقه
 بر فریادش قزاق سینه شمشیر ایلی یور و که ه سجاره بنانی او بر سنگی
 الوب بوبیتی صاحب عرش و کرسی مناجاته او قیوب سر قلیانه
 او در مش اول زمانه بر و بیتک مصرع نایبی بنی الایم مثل اولنده
بیت مد و میجو اهرم از سلطان خوشی **ه** همین سنگت و پشت بام خوشی
همه طر و مل است امثالند که اقوان و امثال اولوب گفتید و چک
 برده همه طر و مل است ویرا شیخ نظامینک بوبیتدن قلم و کوز
بیت از خسته و بنیرین مرا چون من کسی باید بنا کوشش **ه** که باشد
 همه طر و مل و مل **هر چه کاری بدزدونی** امثالند شول زمانه
 کفایه اولند که هر کم نه اندر سه آتی بولور و الکو و کن بچ و چک برده همه

کاری بد روی دیر لودگاه اولور که هر کم نه ایدر سه کند و به ایدر کرک ایست
 و کرک کنگال اولور دیکت برده هر چه کند خود کند و هر چه کنی خود
 کنی و خدی دیر **جهان خسیاه بر درست** بوشل زبان زکیده و شکر که
 اولور سه خورش اولور سه خورش است که خود بکنند و دیکت برده فضیلت
 خسیاه بر درست دیر **هر بزی را بیای خورش او بزند** افند کند
 شول زمانه کتبه اولور که هر بر کج کند و یا باشد به آصو و دیکت برده
 غرافی غم هر بزی را بیای خورش او بزند دیر **هر چه خوری بخنی بود**
 بوشل معتبر و بکنی را بایند شول زمان ضرب اولور که غم خوراده اوله
 و این وقت اول که زبانی بنمیب صیاحه فالان نیز بکنی غیر بنمیب
 اولور دیکت برده هر چه خوری بخنی بود و بر کجی مطلقا کیه و نه فالان
 طعنه و بر احتی بیات آنکه نان بخنی و بر کجی و نه فالان طعنه و حاج
 و بر لودیک بیات فالان آنکه بخاری بکنی و بر **هر کز کس بخم بد کند**
من ریش است بوشل شول زمانه کتبه اولور که هر کس بویست کند و
 ابو به جعفر که بخنی که بنی کم دیکت برده هر کز کس بخم بد کند من ریش
 دیر که دوغ من ریش است منی بولک مش با به **هر زه در است**
 بوشل شول زمانه ضرب اولور که بر کتبه جالی محاطه بولور و سنو زی
 بر میوب داده کیم ایله بر نوز خوند و تخته فضیلت علان کس هر زه در است

و بر او نماند امید نیک بوییدن که شاه اسماعیل سلطان سلیمان بن جلال
 و صفندی و میشد و اول مثل قیظ ظاهر در **ریت** در اینی خرج زد و بیک
 مخالف **•** اینمانت ازین هرزه در اینی و کاه اولور که بر کس نه
 مجده هر بار سوز سوزید اول سوز دزد اور منق مستالم اوله ای
 شو معونه تحفه ظرفای عجم فلان کس طلوخ اندازست و **بر باب**
الباء المفضوحة بک غنایت فاضی به از هزار کواه بومش شول زمانه
 کن به اولوز که بر محشم بر فقیر و بلا واسطه احسان اقبیدی اول
 فقیر که بختی فوتده اولوب ستاره طالعی مسعود و در و بیک برده
 ظرفای عجم **بک غنایت فاضی به از هزار کواه** و بر کس نه که شاعر
 توجیه باریده و میشد **ریت** هدایت نومرا بهتر است ز علم و عمل **•**
 که **بک غنایت فاضی به از هزار کواه** **• بک قلمه** بومش شول زمانه کن به
 اولوز که زبان ز کسیده باشد نه باشد و بیک برده **بک قلمه** بر در و کاه
 اولور که باشد نه باشد و بیک برده قلم رود و در بر استلال غنایت
 حکمی نه برده و کاه جاری ایله قلم رو بقیر ایدر لایع البغ مولاهل
 بوییدن که وصف قلمه و میشد و کاه اولن منصفه ظاهر
بیت از کجاست که دروش کت معنی از ان نوست همه **•** این قلم
 روز است **بک قلمه** **• بک نیم نهادیم** امثالده شول زمانه ضرر نوزده

زک ایلک و دو ستر کتاره قودق دیکل یرون طرفال عجم یکیم
 نهادیم در اصفی کت بویتندن قلم اولوز **بیت** مایستر راحت تو
 یکیم نهادیم **•** بالین اجل راسته سیم نهادیم **•** وگاه اولور که
 واحضا من سیکیم دیرا محنه کور مستعمله رت الیهک بویتندن
 یکیم نیم نانی ظاهر در **بیت** بوی دل زبای و کباب حلر آمد **•**
 ماهر سکت هر دو یکیم نهادیم **•** یک **•** یو یک **•** روکی **•** ایشلر
 سول زما نده کن به اولوز که فلان کسه نکت ایشتی بنور دیکل برده
 طرفای عجم کار فلان کس یک روکن دیر ضرب ایدر وگاه اولور که
 فلان کسه نکت قصه سنی اولور که کس آت دیکل برده قصه فلان کس
 یک یو یک روکن دیر اکثر یا بریده مستعمله مولانا نایف نکت
 بویتندن که صاحب قرآن بنجور ریز و سلطان روم ایدرم بایزید ایل
 بنوا بند کده گوروان بنجور و صفته دیشد اول مثل فتحی **•**
بیت از بنجور **•** ایکی بسته بیغ دور و بر میان **•** که یک روکنه قصه رو میان
بال اجات بنجور دیر و نذر زبان رکیده بریده حقیقت ایمل
 والای صفا سنده درینه کم مولانا نکت کورک بویتندن قلم اولوز **بیت**
از بنجور **•** زبلا س و زلاس مثل ایشلر **•** نمودند حیدرین پال از پال
 اولاس ایلر بلا س تا با طافه سنک ایکی طو کنه دیر و گاه اولور که یک

رده پیش و بر آید و در روز یثوب ال متاسنه کله و با استانک بنه
 طاهر در **بیت در صفت شب** و روز ناز سیر پیش تو روم زده **جنگ**
 هر سونده و در بهزیت سپاه زنگ **باب یکی** بو مثل بین الاعجام
 شول زمانه کفیه اولوز که بر گسته در حقا اولمنسیدر و اول بغیل
 کتک و عید و حاله بارانه دیسه ایدر که بن کیدرم بارانز بر لیلی کاسه
 بیورک و دوز یولده و چکات برده و غرافی عجم شومو کله برده یک باره که
 دیر استند ذکر اولنان کاف عجمه **بیت** بار از استانت
 رفت و آمد اصفی بیرو داین بار دیگر هم ولی یکبار که **بار فروخت**
 بو مثل بدل بین الاعجام شول زمانه کفیه اولوز که بر گسته بجای
 و محافده یار انک مداح اولوب هر که عایت اوزره اولسیدی
 فضی عجم و قصه ایدوب فلان کس بار فروخت و بر ضرب ایدر
 مولاسیفی بخار بنک بر میندن که لکان مجبور و صغده و دیت
 اول مثل طاهر در **بیت** سکی تو بر همه عالم فروخت سیفی **د**
 حاله بار فروخت طریق یار است و کاه اولوز که بر گسته یار انک
 اریخه بجای و محافده کسه بر دزم قصه ایدوب فلان کس بار فروخت
 دیر ایدج مقابله استعمال ایند کله که کتک دزم محفده مستحضر
 بنزاعلی طریقه عالمه صاهر و چکات برده طرافار عجم فلان کس بار را با عالم فروخت

دیر لرزیده کم خواجه اصفی و پیش در مثل سابق الذکر قسم اول نور بیت در

مذمت زاهد ربانی فروخت رطل کران را به عالم زاهد که صد

هزار بجا بر کران فروش رسد **یکه ناز است** بو مثل شول زمانه خبر

اولنور که بر غازی کرات و مرآت یله پاکیزه آید بوزوب یکه کافر

خاکساری طعمه شمشیر آید ایتیکله سهر و نامدار اولسه بدی مشلا

یوسنه دیارنده مصطفی الای یکی حضرت نری یکی وجو و شربنه فصحا

عجم فلان کس یکه ناز است دیر لکذات زبان نوا سیده اکا

بالغور حجاب دیر لرزیده کم مولانا باغینک بو بیتن ظاهر در

بیت زهر و طرف یکه نازان نیز کشا و نذر بهر کمان از سبزه

بیت آفرین زبان ترکیده وارسن معنای سنه در طاش کینه بکزن بنده

اکا کار در روی ران دیر لر و ارسنه انجون کار در روی ران و دیر لکه

او یقین اوزرنده صار فند و غیون لغت **بیت** اوزر مولانا باغینک

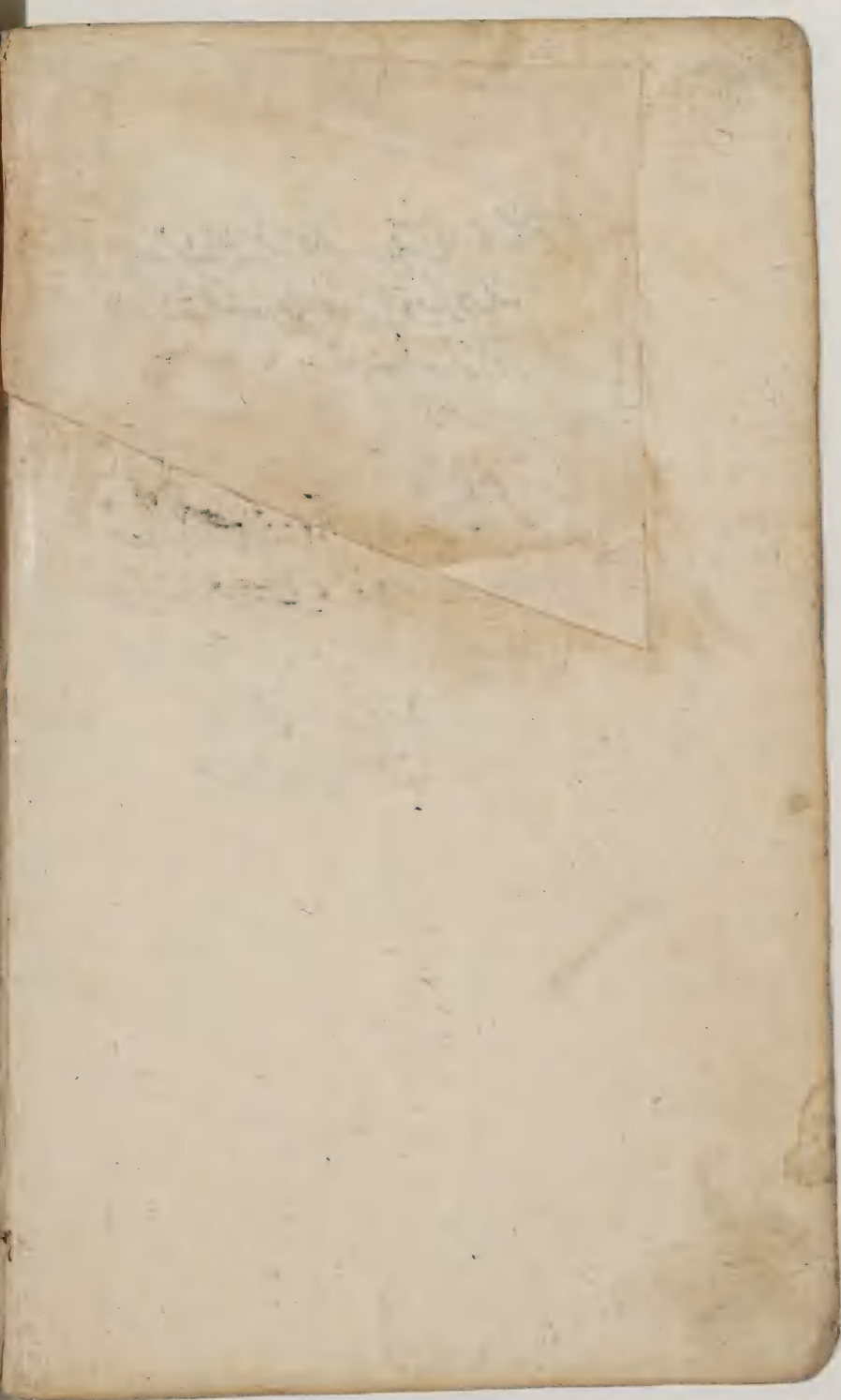
بو بیندن که بیرون تیمور حفته و دیش در که قسم اولنور **بیت** انجور

به بستن زین همینه **بیت** بخون نیز کرده یک آفرین **بیت** این یکی تب

مستطاب باو الکات الوهاب در شهر سرای بهجت اوزار و سنه

هزار و بیت راه محم با تمام رسید و از سخن شناسان و نظر افنده

امید آنست که این کینه خاک ریششان روزگار طاعتش
 اعنی میرک محمد نقشبند را بدعا، خیر یا دمیگرم باشند
 حمد الله که این صحیفه را از نهایت رسیدن از آغاز
 شکر کن نامه پنجمه رقم یافت عنوان از کار اسم
 و این قطعه از یک نیز در خانه واسم کتاب گفت **قطعه**
 نظم شعر بگویند بطیفت **•** حق بگویم اولدی فی نظیر و مثالی
 عجب است ضرب امثالی **•** آنده تجرید اولوب علی الجمالی
 نه محله گفت به اولور به **•** اولدر بر بیت ایلمه بیست لال
• هانف العیب بوزار المنکات
• ویدی نامن نوا در الکتال



بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ مِنْ اللَّهِ وَالِي اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ
 الْمُكْتَمِ إِلَيْكَ أَسْلَمْتُ نَفْسِي وَإِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي
 وَالْيَدِ فَوَضَعْتُ أَمْرِي فَأَحْفَظُنِي بِحِفْظِ الْأَيَّامِ
 مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي
 وَمِنْ فَوْقٍ وَمِنْ تَحْتِي وَأَدْفَعْ عَنِّي بِجَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ
 وَآيَتِكَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 حَرِّمَا حَ بَرَكِيَّ أَوْقِرْ

خاتمی

مردن با چه عجب زیستن با عجبیت
ز آنکه ما زنده محبت جبار اندادیم
خانه خاکی مادر سرب و درو
با چو شمع حری منظر ملک بادیم

سیرت و رساله

